جلد یکم

دانشنامه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

به اهتمام
علی لباف

دانشنامهٔ

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

جلد یکم

به اهتمام: علی لباف

لباف، علی، ۱۳۵۲
دانشنامهٔ شهادت حضرت زهرا ﷺ /به اهتمام علی لباف. تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵.
۱۹۶ ص.
ISBN: 964 - 539 - 020 - 6 (دوره)
ISBN: 964 - 539 - 021 - 4 (ج ۱)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. فاطمهٔ زهرا ﷺ، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. شهادت. الف. عنوان.
۲ د ۲ ل / BP ۲۷/۲ ۲۹۷/۹۷۳
کتابخانه ملی ایران ۱۶۱۰۹-۸۵م

به سفارش:

شورای عالی حوزهٔ علمیّهٔ قم

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیّهٔ خواهران



شابک ۴-۰۲۱-۵۳۹-۹۶۴ ISBN 964 - 539 - 021 - 4

دانشنامهٔ شهادت حضرت زهرا ﷺ ـ جلد یکم
به اهتمام: علی لبّاف
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
حروفچینی و صفحه‌آرایی: شبیر
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۵
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: کیان‌گرافیک

وب سایت: http : // www. monir.com
پست الکترونیک: info @ monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ ـ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۴ خط)
دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹
نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۲۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به:

حضرت زهرا سلام الله علیها

که تا لحظه شهادتش،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیه

این دانشنامه را با یادآوری فتوای مرجع عالیقدر

حضرت آیةالله العظمی تبریزی

آغاز می‌نماییم.

ما هو نظركم فى الروايات التى تعرضت الى مالاقته أمّ الائمة فاطمة الزهراء صلوات الله عليها من ممارسات تعسفية على أيدى الحاكمين مثل كسر ضلعها و اسقاط جنينها المسمى بمحسن بن على صلوات الله عليهما و لطمها على خدها و منعها من البكاء الذى اشتد عليها فى ليلها و نهارها بعد فقد أبيها رسول الله صلّى الله عليه و آله و ما الى ذلك ؟ و الحمد لله رب العالمين .

بسمه تعالى

جلّ الرزايا والاعتداءات التى صبّت على أمّ الائمة سلام الله عليهم وعليها فاطمة الزهراء البتول بنت الرسول الاعظم صلوات الله عليه وآله لا ينحصر عن سائر الحوادث والمظالم التى ضبطها التاريخ ودوّنها النقل ولم يمكن انكارها وكيف من ذلك جهتها وانّه يكفى فى ثبوتها خفاء قبرها وعدم الاظهار الى هذا اليوم أنّه من قبل فلان وفلان وفى ذلك كفاية لمن له أدنى بصيرة وأقل دراية والله على ما نقول وكيل

جواد التبريزى



فى غرة شهر شعبان المعظم ١٤١٤ هـ ق

طلیعہ

انگیزۂ نگارش دانشنامۂ شہادت حضرت زہراؑ

انگیزهٔ نگارش

بیداد زمانه، غربت فاطمه عليها السلام

تابستان ۱۳۷۹

روزنامهٔ اطلاعات

شمارهٔ ۲۱۹۳۶

چاپ مقالهٔ محمّد جواد حجّتی کرمانی با عنوان «وحدت اسلامی از شعار تا عمل»:

«در مجلس ترحیمی... مداح محترمی... یکمرتبه به مناسبت مادر متوفّی گریز به روضهٔ حضرت زهرا(س) زد و با نام و نشان، از سه ضربهٔ لگد... و فریادهای حضرت زهرا(س) با آب و تاب و هیجان فراوان یاد کرد... و حقیر پس از مداحی، خطر کرده و پشت بلندگو رفتم و صریحاً گفتم... بسیاری از این نقل‌های معمول و رایج در زبان پاره‌ای از روضه‌خوانان و مداحان و حتی پاره‌ای از گویندگان و نویسندگان، از نظر اهل تحقیق و تتبع در تاریخ، غیر معتبر و حتی غیر صحیح و مجعول است...»!

***

تابستان ۱۳۷۹

انتشار کتاب «الزهراء(س) القُدوَه[۱]»[۲]

به قلم: سیّد محمّد حسین فضل الله، چهرهٔ سیاسی لبنان:

«وَ هُناكَ بَعْضُ الْحَوادِثِ الَّتِی تَعَرَّضَتْ لَها مِمّا لَمْ تَتَأَكَّدْ لَنا بِشَكْلٍ قاطِعٍ وَ جازِمٍ، كَما فِی مَسْأَلَةِ حَرْقِ الدارِ فِعْلاً، وَكَسْرِ الضِلْعِ، وَ إِسْقاطِ الْجَنِینِ وَلَطْمِ خَدِّها وَ ضَرْبِها...»![۳]

***

پاییز ۱۳۷۹

فصلنامهٔ ندای اسلام

شمارهٔ ۳

چاپ مقالهٔ عبدالعزیز نعمانی با عنوان «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت»:

«برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمهٔ زهرا (رضی الله عنها) را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به اثبات برسانند، غافل از آن که جعل چنین داستانی...»!

***

---

۱ ـ الگو، اسوه، پیشوا.

۲ ـ چاپ: دارالملاک.

۳ ـ «و برخی حوادث ـ از آن دسته که به صورت یقینی و قطعی بر ما ثابت نشده است ـ وجود دارد که من با آن‌ها مخالفت کردم.
همانند مسألهٔ تحقّق آتش زدن خانه، شکستن پهلو، فرو انداختن جنین و سیلی زدن بر گونهٔ آن بانو و کتک زدن وی...»!

زمستان ۱۳۷۹

فصلنامهٔ ندای اسلام

شمارهٔ ۴

مصاحبه با محمّد جواد حجّتی کرمانی:

«در روضه خوانی‌ها مخصوصاً در ایام فاطمیه، آنچه که احساسات اهلِ سنت را جریحه‌دار می‌کند اعم از روایتهای ضعیف، روضه‌های سست و دروغ و... از صدا و سیما پخش نشود و در مجامع عمومی گفته نشود...»!

***

تابستان ۱۳۸۰

فصلنامهٔ ندای اسلام

شمارهٔ ۶

گزارش خطبه‌های نماز جمعهٔ مولوی عبدالحمید:

«آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیدهٔ ما حضرت فاطمه در بستر خویش وفات نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است...»!

***

پاییز ۱۳۸۰

فصلنامهٔ ندای اسلام

شمارهٔ ۷

توضیح حوزهٔ علمیهٔ دارالعلوم زاهدان دربارهٔ مقالهٔ «افسانهٔ شهادت»:

«حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با آن که درجه و رتبه‌اش از همهٔ زنان عالم و شهدا برتر است ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده و...»!

***

تابستان ۱۳۸۱

روزنامهٔ آفتاب

شمارهٔ ۶۶۸

چاپ مقالهٔ محمّد جواد حجّتی کرمانی با عنوان «ولای علی(ع) پایهٔ وحدت اسلامی»:

«در مورد وفات حضرت زهرا(س) در منابع متقدم و متأخر... واژهٔ وفات به کار رفته است و بر حسب آنچه در این‌گونه منابع آمده است حضرت زهرا(س) پس از رحلت حضرت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می‌گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود.»!

***

تابستان ۱۳۸۱

روزنامهٔ آفتاب

شمارهٔ ۶۹۲

چاپ مقالهٔ محمّد جواد حجّتی کرمانی با عنوان «حجّت روشن ما، قول و عمل امام علی(ع)»:

«نمی‌دانم تا به حال کتابی مثل کتاب جناب آقای جعفر مرتضی عاملی با این تتبع و تحقیق روایی تألیف شده باشد تنها و تنها برای اثبات آتش زدن در خانه حضرت زهرا(س) و کتک خوردن آن حضرت(س) آن هم در مقام اجتهاد و درایت ـ و نه روایت ـ ناکام مانده باشد.»!

***

بهار ۱۳۸۲

چاپ و توزیع کتاب «وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت»

به قلم: صالح بن عبدالله الدرویش، قاضی دادگاه عالی قطیف:

«اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمه را بافته‌اند و پر و بال می‌دهند.»!

***

تابستان ۱۳۸۲

سایت اینترنتی «Persian talk»

درج مقالهٔ «دلایل نادرست بودن شهادت حضرت زهرا»:

«برای نخستین بار در زمان صفویه داستان دروغین شهادت حضرت زهرا مطرح شد...»!

***

تابستان ۱۳۸۳

فصلنامهٔ ندای اسلام

شمارهٔ ۱۸

گزارش خطبه‌های نماز جمعهٔ مولوی عبدالحمید:

«خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در خصوص وفات حضرت فاطمه رضی الله عنها که در چند سال اخیر تحت عنوان شهادت از آن یاد می‌کنند و آن را تبلیغ می‌کنند، فرمودند:

عنوان کردن شهادت و تبلیغ کردن آن به این صورت نه به نفع اسلام است و نه به نفع فریقین شیعه و سنی...»!

***

فاطمیّهٔ ۱۳۸۴

خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)

گزارش مصاحبه با محسن کدیور

«کدیور در باب اظهارات مداحان افزود:

اینکه در صدر اسلام برخورد نامناسبی با امام علی(ع) و حضرتِ زهرا(س) شده، مسلم است ولی جزییات آن برای ما به‌طور تاریخی قابل اثبات نیست، یا اثباتش دشوار است و درباره اینکه برخورد فیزیکی شده است یا نه، لااقل تاریخ نمی‌تواند به این سادگی ثابت کند...»!

***

تابستان ۱۳۸۵

انتشار کتاب «فاطمهٔ زهرا از خود دفاع می‌کند»[1]

به قلم: ایّوب گنجی:[2]

«افراد جاهلی که تلاش می‌کنند مقام شهادت را برای فاطمه اثبات کنند تا بر فضایلش افزوده گردد، مثل اینکه غافل‌اند که مقام صدّیقین بالاتر از شهیدان است و فاطمه جزو صدّیقه‌ها بوده است.»!

***

آن‌چه ملاحظه فرمودید،[3] دورنمایی از شبهه افکنی‌های مُعاصر بود که انگیزهٔ تدوین دانشنامه‌ای با موضوع شهادت صدّیقهٔ طاهره(س) را فراهم آورد.

---

۱ ـ چاپ: کانون فرهنگی قبا، سنندج.

۲ ـ وی در کتابش، فرازهای اصلی از مقالهٔ عبدالعزیز نعمانی با عنوان «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت» را به‌طور کامل تکرار کرده و در شرح مطالب آن، قلم‌فرسایی نیز نموده است.

۳ ـ جهت رعایت امانت‌داری، متن شبهات را بدون ویراستاری نقل نموده‌ایم.

دورنما

نگاهی گذرا به نگاشته‌ها

جلد یکم از این دانشنامه، مشتمل بر متن پنج کتاب می‌باشد که
پیش از این به چاپ رسیده‌اند و هم‌اکنون با تجدید نظر و اضافات، تقدیم می‌گردند.

نکاتی چند دربارهٔ دانشنامهٔ شهادت حضرت زهرا(س)

۱ـ مخاطب دانشنامه، نسل جوان شیعیان می‌باشد.

۲ـ هدف از نگارش دانشنامه، تحکیم باورهای تاریخی این نسل از شیعیان می‌باشد.

۳ـ استناد به منابع مکتب خلفا، تنها به دلیل رعایت اصول علمی مناظره و آداب نقد می‌باشد.

۴ـ مباحث دانشنامه ـ از لحاظ نظم منطقی ـ ادامهٔ مباحث مندرج در مجموعهٔ چهار جلدی **«مظلومی گمشده در سقیفه»**، کتاب‌های **«شعله‌های همیشه»** و **«عبور از تاریکی»** می‌باشد.

کتاب یکم

به رنگ خون

سیری در نصوص شهادت حضرت زهرا علیها السلام

پیش‌گفتار ۳۳

بررسی و تبیین شبههٔ مندرج در روزنامهٔ آفتاب ۳۵
نکتهٔ یکم) ۳۵
نکتهٔ دوم) ۳۵
نکتهٔ سوم) ۳۵
نکتهٔ چهارم) ۳۶
نکتهٔ پنجم) ۳۶
شیوه‌شناسی شبهه افکنی حجّتی کرمانی ۳۷
شیوهٔ الف) ۳۷
شیوهٔ ب) ۳۷
شیوهٔ ج) ۳۷

گفتار یکم: شهادت حضرت زهراﷺ ، حقیقتی انکارناپذیر ۳۹

آشنایی با عوامل تأثیرگذار بر رنجوری جسم صدّیقهٔ طاهرهﷺ ۴۱
عامل یکم) ۴۲
عامل دوم) ۴۲
عامل سوم) ۴۳
جمع‌بندی عوامل فوق ۴۳
عامل چهارم) ۴۳
نتیجه گیری از بررسی عوامل رنجوری صدّیقهٔ طاهرهﷺ ۴۷

تعریف شهادت و انطباق آن بر رحلت صدّیقهٔ طاهرهﷺ ۴۹
توصیف صدّیقهٔ طاهرهﷺ به «مقتوله»، تأکیدی بر شهادت ۵۱
تذکّری در پایان ۵۲

گفتار دوم: شهادت حضرت زهراﷺ ، واژهٔ ماندگار ۵۳

معنای لغوی وفات و عدم تعارض آن با مفهوم شهادت ۵۳
مثال الف) ۵۴
مثال ب) ۵۵
مثال ج) ۵۵

بررسی کاربرد واژهٔ «وفات» در منابع متقدّم و متأخّر ۵۶
الف) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب ۵۶
دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۵۶
دلیل یکم) ۵۶
دلیل دوم) ۵۷
دلیل سوم) ۵۷

ب) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «روضة الواعظین» ۵۸
دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۵۸
دلیل یکم) ۵۸
دلیل دوم) ۵۹
دلیل سوم) ۵۹

ج) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «منتهی الآمال» ۶۰
دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۶۰
دلیل یکم) ۶۰
دلیل دوم) ۶۱
دلیل سوم) ۶۱
دلیل چهارم) ۶۱

د) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «أعیان الشیعه» ۶۲

ه) کاربرد واژهٔ وفات در سایر منابع متقدّم و متأخّر ۶۲
معرّفی کتاب «وفاة الصدّیقه ﷺ» ۶۲
دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در این کتاب ۶۳
دلیل یکم) ۶۳
دلیل دوم) ۶۳

بررسی لطمات جسمانی حضرت زهرا ﷺ در منابع متقدّم و متأخّر ۶۴
الف) لطمات جسمانی حضرت زهرا ﷺ در کتاب «مناقب» ۶۴
سند شمارهٔ ۱) ۶۴
سند شمارهٔ ۲) ۶۴

ب) لطمات جسمانی حضرت زهرا ﷺ در کتاب «منتهی الآمال» ۶۵
نمونهٔ شمارهٔ ۱) ۶۵
نمونهٔ شمارهٔ ۲) ۶۶

ج) لطمات جسمانی حضرت زهراﷺ در کتاب «وفاة الصدّیقهﷺ» ۶۶
نمونهٔ شمارهٔ ۱) ۶۶
نمونهٔ شمارهٔ ۲) ۶۷

د) رنج‌های حضرت زهراﷺ در کتاب «روضة الواعظین» ۶۸
سند شمارهٔ ۱) ۶۸
سند شمارهٔ ۲) ۶۸

ه) رنج‌های حضرت زهراﷺ در کتاب «أعیان الشیعه» ۶۹
یادآوری ۷۰

و) لطمات جسمانی حضرت زهراﷺ در سایر منابع متقدّم و متأخّر ۷۲

کتاب دوم

با کاروان جوین

سوگنامۀ شهادت حضرت زهرا؟س؟ در میراث مکتوب نیشابور

پیش‌گفتار ۷۷

گفتار یکم: همسفر با جوینی ۷۹
جوینی شافعی ۷۹
جوینی و غازان‌خان ۸۰
میراث جوینی ۸۰

گفتار دوم: نکوداشت جوینی ۸۳
جوینی در نگاه ذهبی ۸۳
تمجیدهای ذهبی از جوینی ۸۴
جمع‌بندی ۸۵

گفتار سوم: حقیقت گمشده ۸۷
جوینی و رنج‌های حضرت فاطمه؟س؟ ۸۷

فضائلُ الزهراءﷺ ۸۸
محنةُ فاطمهﷺ ۹۰
شهادتُهاﷺ ۹۳

خاتمه ۹۴

کتاب سوم

حقایق پنهان

تأمّلی کوتاه در تحریف اسناد فاطمیّه

پیش‌گفتار ۹۷

گفتار یکم: حذف و سانسور حقایق ۱۰۱

● نمونهٔ ۱ : تحریف در کتاب مُروجُ الذهب ۱۰۲

تذکّر ۱۰۵

پیوست یکم ۱۰۶

پیوست دوم ۱۰۷

پیوست سوم ۱۰۸

● نمونهٔ ۲ : نشانهٔ تحریف در نوشتار بَلاذری ۱۰۹

○ کتمانی در پی کتمان: سکوت در ماجرای سقط حضرت محسن ﷺ ۱۱۰

نشانه‌های شهادت حضرت زهرا ﷺ در منابع اهل سنّت ... ۱۱۲

○ حکایتی دیگر از کتمان: پیشینهٔ ماجرای «احراق» نزد اهل تسنّن .. ۱۱۵

گفتار دوم: تحریف و جابه‌جایی حقایق ۱۱۹

● نمونهٔ ۱ : تحریف در کتاب المعارف ۱۲۰
پیوست یکم ۱۲۳
پیوست دوم ۱۲۴
● نمونهٔ ۲ : تحریف در کتاب صحیح بُخاری ۱۲۵

گفتار سوم: توجیه با هدف کتمان حقایق ۱۲۹

● نمونهٔ ۱ : تلاش ابن‌ابی‌الحدید برای تبرئهٔ خلفا ۱۳۰

کتاب چهارم

تازیانه بر وحی

حضرت محسن (ع) در منابع اهل سنّت

گفتار یکم: شیوه‌های تحریف اسناد سقط حضرت محسن (ع) ۱۳۵

حکایت غربت ۱۳۵

شیوهٔ یکم: انکار سقط حضرت محسن (ع) ۱۳۶

قالب اوّل) ادّعای مرگ حضرت محسن (ع) در کودکی! ۱۳۶

سند شمارهٔ یک و دو / نقل طبری و ابن‌اثیر ۱۳۶

سند شمارهٔ سه / نقل ابن‌حَجَر عَسْقلانی ۱۳۶

سند شمارهٔ چهار / نقل ابن‌قُدامه ۱۳۷

سند شمارهٔ پنج / نقل سبط بن جَوزی ۱۳۷

کتمانی در پی کتمان / نقل مَقْدِسی ۱۳۸

قالب دوم) ادّعای مرگ حضرت محسن (ع) در نوزادی! ۱۳۹

سند شمارهٔ یک / نقل بَدَخْشانی ۱۳۹

قالب سوم) ادّعای مرگ حضرت محسن علیه السلام پس از تولّد! ۱۳۹
سند شمارهٔ یک / نقل ابن‌حَزْم اندلسی ۱۳۹
شیوهٔ دوم: کتمان حوادث سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۴۰
سند شمارهٔ یک / نقل ابن‌صبّاغ مالکی ۱۴۰
سند شمارهٔ دو / نقل صَفّوری شافعی ۱۴۰
سند شمارهٔ سه / نقل ابن‌بطریق ۱۴۱
کتمانی شگفت‌انگیز / نقل ابو[یحیی] جعفر النقیب ۱۴۱
نشانه‌های کشف حقیقت ۱۴۲
ابن‌ابی‌دارِم و سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۴۲
إثبات الوصیّه و سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۴۳

گفتار دوم: آشنایی با حقیقت ماجرای سقط حضرت محسن علیه السلام ۱۴۵

حقیقت پنهان ۱۴۵
اعتراف تکان دهندهٔ «نَظّام معتزلی» ۱۴۶
آشنایی با شخصیّت علمی «نَظّام» ۱۴۶
دیدگاه ابن‌حَزْم اندلسی ۱۴۶
دیدگاه خطیب بغدادی ۱۴۶
دیدگاه ابن‌ما کولا ۱۴۶
متن اعتراف «نَظّام» دربارهٔ حضرت محسن علیه السلام ۱۴۷
سند شمارهٔ یک / نقل شهرستانی ۱۴۷
سند شمارهٔ دو / نقل صَفَدی ۱۴۷

کتاب پنجم

زخم آتش

احراق بیت فاطمه علیها السلام در منابع اهل سنّت

پیش‌گفتار ۱۵۱

گفتار یکم: بررسی استناد ماجرای تهدید به احراق ۱۵۳

ثبت ماجرای «تهدید بیت‌فاطمه علیها السلام به‌احراق» در سایر منابع اهل‌سنّت ۱۵۳

کتاب «الإمامة و السیاسه» نوشتهٔ «ابن‌قُتَیْبَه دِیْنَوَری» است ۱۵۵

تصریحات اهل سنّت به صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» ۱۵۵

۱ ـ تصریح «ابوبکر بن العربی» ۱۵۵

۲ ـ تصریح «نجم الدین عمر بن محمّد مکّی» ۱۵۵

۳ ـ تصریح «قاضی ابوعبدالله تنوزی» ۱۵۵

۴ ـ تصریح «ابن حَجَر هیتمی» ۱۵۵

۵ ـ تصریح «ابن خلدون» ۱۵۵

۶ـ تصریح «تقی الدین فاسی مکّی» ۱۵۶
۷ـ تصریح «شاه سلامة الله» ۱۵۶
تصریحات محقّقان مُعاصر عرب به صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» ۱۵۶
۱ـ تصریح «فرید وجدی» ۱۵۶
۲ـ تصریح «عمر رضا کحاله» ۱۵۶

مهم‌ترین دلایل مخالفان انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» ۱۵۷
پاسخ به محورهای چهارگانه ۱۵۸
پیوست یکم ۱۶۰
پیوست دوم ۱۶۱

گفتار دوم: بررسی دلالت ماجرای تهدید به احراق ۱۶۳

آشنایی با عقاید مذهبی «ابن‌قُتَیْبَه دِینَوَری» ۱۶۳
نکات راهگشا در تحلیل اندیشه‌های «ابن قُتَیْبَه» ۱۶۳
نکتهٔ یکم ۱۶۳
نکتهٔ دوم ۱۶۴
نکتهٔ سوم ۱۶۴
نکتهٔ چهارم ۱۶۴
فرازهایی از عقاید «اهل حدیث» ۱۶۵
۱ـ عقیدهٔ صریح و بی‌پروا به تجسیم و تشبیه خداوند! ۱۶۵
۲ـ تقدیرگرایی به مفهوم جبری آن! ۱۶۵
۳ـ فضیلت خلفای چهارگانه به ترتیب خلافت آن‌ها! ۱۶۵
۴ـ عدالت همهٔ صحابه! ۱۶۵
۵ـ وجوب اطاعت از سلطان جائر! ۱۶۵

دستیابی به شخصیّت مذهبی «ابن قُتَیْبَه» ۱۶۵
۱ـ دیدگاه «ذهبی» ۱۶۵
۲ـ دیدگاه «ابن حَجَر عَسْقلانی» ۱۶۶
جمع‌بندی ۱۶۶

انگیزهٔ ثبت سندی حاکی از «تهدید بیت فاطمه علیها السلام به احراق» توسّط «ابن قُتَیْبَه» چیست؟ ۱۶۷
الف) در مسیر پاسخ‌گویی ۱۶۷
سیری در مطالب مندرج در کتاب «الإمامة و السیاسه» ۱۶۸
سیر یکم ۱۶۸
سیر دوم ۱۶۸
سیر سوم ۱۷۰
سیر چهارم ۱۷۱
سیر پنجم ۱۷۲
ب) نتیجه گیری ۱۷۵
سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را ثبت نموده‌اند . ۱۷۷

چرا مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» از «آتش زدن درب خانهٔ فاطمه علیها السلام» سخنی به میان نمی‌آورد؟ ۱۷۸
الف) در مسیر پاسخ‌گویی ۱۷۸
تبیین پرسش ۱۷۸
یادآوری انگیزهٔ مؤلّف کتاب، از ثبت سند حاکی از «تهدید بیت فاطمه علیها السلام به احراق» ۱۷۹
نمونه‌هایی از تلاش مؤلّف کتاب، برای صیانت از این انگیزه ۱۸۰
معیار مؤلّف کتاب، برای ثبت یا کتمان حوادث فاطمیّه ۱۸۲
ب) نتیجه گیری ۱۸۲

جستجو برای کشف اسناد حاکی از «آتش زدن درب خانهٔ فاطمهﷺ» در منابع اهل سنّت ۱۸۴

الف) قرائن آتش زدن درب خانهٔ فاطمهﷺ ۱۸۴
نقل «بَلاذری» ۱۸۴
نقل «ابوالفداء» ۱۸۵
نقل «ابن عبد ربّه» ۱۸۵

ب) نشانه‌هایی از اسناد آتش زدن درب خانهٔ فاطمهﷺ ۱۸۶
نقل «ابن ابی الحدید» ۱۸۶

جمع‌بندی و نتیجه گیری ۱۸۷
نقل «مسعودی» ۱۸۹

ثبت سند حاکی از «ضرب و جرح حضرت زهراﷺ» توسط «ابن قُتَیْبَه» و حذف آن از کتاب «المعارف» ۱۹۰
نقل «ابن شهر آشوب مازندرانی» ۱۹۰
نقل « گنجی شافعی» ۱۹۰
پیوست سوم ۱۹۱

خاتمه ۱۹۲
و آن‌گاه که تعصّب، دیدهٔ عقل را نابینا می‌کند ۱۹۳

به رنگ خون

سیری در نصوص شهادت حضرت زهرا علیها السلام

به اهتمام: علی لبّاف

با همکاری: میثم توکّلی بینا

پیش‌گفتار

برخی شبهات، هرچه لطیف‌تر بیان شوند، فریبنده‌تر و خطرناک‌تراند. هم کشف و استخراج آن‌ها دشوارتر است و هم پاسخ‌گویی به‌آن‌ها مشکل‌تر.

گاهی تشخیص یک شبهه در لابه لای نوشته‌های یک فرد، مستلزم آگاهی و اشراف کامل بر دستگاه فکری اوست. پیچیده‌ترین شبهات، شبهاتی‌اند که در قالب تحقیق و پژوهش مطرح می‌شوند و ابرازکنندهٔ آن‌ها، از موضعِ «جستجوگرِ کنجکاو» سخن می‌رانَد.

این سنخ شبهات، هیچ گاه «به طور مستقیم» به انکار یک واقعیّتِ تاریخی رو نمی‌آورند؛ بلکه شگرد اصلی در طرّاحی آن‌ها این است که:

خوانندهٔ خود را در تردید و تعجّب فرو می‌برند.

آن‌چه در پی خواندن این گونه شبهات پدید می‌آید، موجی از تردید، ابهام و شگفتی است که در نهایت، خواننده را «ناخودآگاه» به سوی انکار سوق می‌دهد.

انکاری که روح را می‌خراشد و شاید هیچ‌گاه بر زبان جاری نشود!!

یکی از همین گونه شبهات، ضمنِ پرسش و پاسخی که در شمارهٔ ۶۶۸ از روزنامهٔ آفتاب، به قلم محمّد جواد حجّتی کرمانی درج گردیده، قابل مشاهده است که متن آن بدین شرح می‌باشد:

پرسش:

«در باب ظلم به حضرت زهرا(س) بعد از وفات رسول خدا(ص) چه می‌گوئید؟ علت مرگ حضرت زهرا چه بود؟»[1]

پاسخ حجّتی کرمانی:

«باری: در مورد وفات حضرت زهرا(س) در منابع متقدم و متأخر از جمله مناقب ابن شهر آشوب (ج ۳ ص ۳۶۱) روضة الواعظین ابن فتال نیشابوری (ص ۱۸۱) منتهی الآمال محدث قمی (ص ۹۹) و أعیان الشیعه سید محسن امین عاملی (ج ۱ ص ۳۱۹) و بسیاری از منابع متقدم و متأخر دیگر واژه «وفات» به کار رفته است و برحسب آنچه در این گونه منابع آمده است حضرت زهرا(س) پس از رحلت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می‌گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود.

در پاره‌ای از کتب ناراحتی‌های مربوط به مشاجرات و درگیری‌های پس از وفات رسول خدا(ص) را هم مزید بر علت کرده‌اند. اما نمی‌توان گفت تمام مواردی که امروز نقل می‌شود آنگونه که آقای محدثین پنداشته‌اند، متواتر و اجماعی است... شهادت یا وفات حضرتِ زهرا(س) یک مقوله تاریخی است... و بزرگان شیعه هم که رحلت آن حضرت را «وفات» ثبت کرده‌اند، سنی نبوده‌اند.»!

---

۱ ـ متن اصلی این پرسش مربوط به مقالهٔ جناب آقای جواد محدّثین در شمارهٔ ۳۷۷ روزنامهٔ جام جم می‌باشد که با اشارهٔ ضمنی به افکار و اندیشه‌های انحرافی محمّد جواد حجّتی کرمانی، در مقام مناظره، از وی سؤال کرده بود:

«اساساً علّت درگذشت آن حضرت چه بود؟ آیا مرگ طبیعی بود؟»

پرسش و پاسخ فوق (به قلم محمّد جواد حجّتی کرمانی، مندرج در روزنامهٔ آفتاب) در واقع، به‌جهت پاسخ‌گویی به این سؤال نگاشته شده است.

بررسی و تبیین شبهۀ مندرج در روزنامۀ آفتاب

نکتۀ یکم)

القاکنندۀ شبهه، رحلت و وفات را «مرگ طبیعی»! معنا نموده و تأکید بر آن را به منزلۀ انکار «شهادت» دانسته است!

به عبارت دیگر، نامبرده، استفاده از واژۀ «وفات» دربارۀ حضرتِ فاطمۀ زهرا ﷺ را مترادف با «عدم به شهادت رسیدنِ ایشان» می‌پندارد و بر آن اصرار می‌ورزد!

نکتۀ دوم)

القاکنندۀ شبهه، با استناد به استفادۀ عالمان شیعه از واژۀ «وفات: مرگ طبیعی!» چنین وانمود می‌نماید که همۀ به کاربرندگان این واژه، قائل به «شهید نشدن» حضرت فاطمۀ زهرا ﷺ بوده‌اند!

نکتۀ سوم)

از آن جایی که ترجمۀ وفات به «مرگ طبیعی»! و به کار بردن آن برای اشاره به رحلت حضرت زهرا ﷺ از ابتکارات اهل سنّت است، القاکنندۀ شبهه برای دفع هرگونه اتّهام، تصریح می‌کند:

> بزرگان شیعه هم که رحلت آن حضرت را «وفات» ثبت کرده‌اند، سنّی نبوده‌اند!

همین تأکید، حاکی از آن است که وی ـ همانند سنّیان ـ «وفات» و «شهادت» را در تضادّ با یکدیگر می‌پندارد و لذا دفاع او از به کارگیری واژۀ «وفات: مرگ طبیعی!»، در واقع کوششی پنهان برای انکارِ «به شهادت رسیدن حضرت فاطمۀ زهرا ﷺ» می‌باشد!

نکتهٔ چهارم)

القاکنندهٔ شبهه، دلیل درگذشت حضرت فاطمهؑ را به غصّه‌های ناشی از فقدان رسول خداﷺ و اندوه حاصل از فراقِ آن حضرتﷺ محدود نموده و با «بزرگ نماییِ انحصارگرایانه‌ای» بر آن تأکید خاص می‌ورزد!

نکتهٔ پنجم)

القاکنندهٔ شبهه، جهت حفظ وجههٔ علمی خود، به تأثیرگذاری برخی ناراحتی‌های مربوط به مشاجرات و درگیری‌های پس از رحلتِ پیامبرﷺ اشاره می‌کند؛ ولی به طور ضمنی، وجود این عوامل (لطماتِ جسمانی) را انکار می‌نماید!

وی برای دستیابی به هدف خود از «سه شیوه» بهره می‌برد که به تفکیک به آن‌ها اشاره می‌نماییم.

شیوه‌شناسی شبهه افکنی حجّتی کرمانی

شیوهٔ الف)

وی هنگامی که می‌خواهد از «وفات: مرگ طبیعی!» ـ آن هم تنها به دلیل غم فراق رسول خدا ـ سخن بگوید، پس از اشاره به چند کتاب مشهور در میان شیعیان، می‌نویسد:

در بسیاری از منابع متقدّم و متأخر دیگر، واژهٔ «وفات» به کار رفته است!

بدین ترتیب، عقیده به «مرگ طبیعی: شهید نشدنِ» حضرتِ زهرا را به تعداد زیادی از کتاب‌های شیعیان نسبت می‌دهد و برای دیدگاه خود، طرفداران فراوانی ترسیم می‌نماید!

شیوهٔ ب)

نامبرده، تصریح به وجود «لطمات جسمانی» را به «پاره‌ای از کتب» نسبت می‌دهد و بدین وسیله، چنین وانمود می‌نماید که:

«در اغلب و اکثر کتاب‌ها، هیچ اشاره‌ای به تأثیرگذاری «لطماتِ جسمانی» در رحلت حضرت زهرا نگردیده است!

شیوهٔ ج)

القا کنندهٔ شبهه، پس از محکوم نمودن نقل‌های «لطمات جسمانی» به درج شدن در «تعداد اندکی از کتاب‌ها»، این نقل‌ها را به شدّت تضعیف نموده و به انکارِ تواتر آن‌ها می‌پردازد.

به عبارت دیگر، چنین القا می‌نماید که:

در صحّت و اعتبار «عواملی: لطمات جسمانی» که تنها «پاره‌ای از کتب» از آن‌ها یاد نموده‌اند، شک و تردید اساسی وجود دارد!

گفتار یکم

شهادت حضرت زهرا علیها السلام، حقیقتی انکارناپذیر

ما هرگز منکر غصّه‌ها و گریه‌های جانگداز صدّیقهٔ طاهره علیها السلام در سوگ رحلت پدر بزرگوارشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستیم.

ما نیز می‌پذیریم و باور داریم که آن سوز و گدازها در غم فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله، تأثیر جانکاهی بر جسم و جان حضرت فاطمه علیها السلام نهاده است.

امّا آن‌چه به شدّت با آن مخالفیم، «بزرگ نمایی انحصارگرایانهٔ» این بخش از رنج‌های فاطمهٔ زهرا علیها السلام است؛ چراکه این قبیل تأکیدها را تلاشی برای به فراموشی سپردن سایر رنج‌های جسمی و روحی آن حضرت علیها السلام می‌دانیم.

محدود نمودن «دلایل رحلت حضرت زهرا علیها السلام» به رنج‌های ناشی از فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله و غفلت از سایر عوامل تأثیرگذار بر رنجوری جسم شریف ایشان، جفایی نابخشودنی در حقّ زهرای اطهر علیها السلام می‌باشد که در نهایت، به انکار «شهادت ایشان» می‌انجامد.

ما در عین پذیرش تأثیر عمیقِ اندوه بی پایان صدّیقهٔ طاهره در فقدان رسول خدا، **بر نقش آفرینی عوامل بسیار مهمّ دیگری در رحلت حضرت زهرا، تأکید ویژه می‌ورزیم.**

در ضمن، یادآور می‌شویم که در صفحات تاریخ، هیچ نشانه‌ای از ضعف جسمانی حضرت زهرا تا قبل از حوادث سال یازدهم هجری، به چشم نمی‌خورد[1] و بر خلاف آن‌چه برخی پنداشته‌اند،[2] «نصوص تاریخی»، حاکی از قوّت جسمانی حضرت فاطمهٔ زهرا می‌باشد؛[3] هرچند که اظهار شده:

«فاطمه از نظر جسمی کوچک و لاغر بود...»![4]

---

۱ ـ عبّاس محمود عقّاد در کتاب «فاطمة الزهراء و الفاطمیّون» (چاپ دوم، صفحهٔ ۶۸) بر این نکته تصریح می‌نماید.

۲ ـ دکتر علی شریعتی در کتاب «فاطمه، فاطمه است» (صفحهٔ ۱۱۷) می‌پندارد:

«فاطمه اساساً تنی ضعیف داشت.»!

۳ ـ سیّد محسن امین در کتاب «أعیان الشیعه» (جلد ۱، صفحهٔ ۳۰۷) به نقل از کتاب «مستدرک حاکم نیشابوری» بر این نکته، تصریح می‌آورَد.

۴ ـ ایّوب گنجی، فاطمهٔ زهرا از خود دفاع می‌کند، ص ۳۶.

آشنایی با عوامل تأثیرگذار بر رنجوری جسم شریف صدّیقهٔ طاهره (علیها السلام)

دورنمایی کلّی از لطمات جسمی و روحی صدّیقهٔ طاهره (علیها السلام)

ابن قولویه (متوفّای ۳۶۷)

در کتاب «کامل الزیارات» (صفحهٔ ۳۳۳) نقل می‌کند:

[عَنْ أبِی عَبْدِاللهِ الصادِقِ (علیه السلام): قالَ جَبْرَئیلُ خِطاباً لِلنَبِیِّ (صلی الله علیه و آله):] وَ أمّا ابْنَتُكَ فَتُظْلَمُ وَ تُحْرَمُ وَ یُؤْخَذُ حَقُّها غَصْباً الَّذِی تَجْعَلُهُ لَها وَ تُضْرَبُ وَ هِیَ حامِلٌ وَ یُدْخَلُ عَلیٰ حَرِیمِها وَ مَنْزِلِها بِغَیْرِ إذْنٍ، ثُمَّ یَمَسُّها هَوانٌ وَ ذُلٌّ، ثُمَّ لاتَجِدُ مانِعاً وَ تَطْرَحُ ما فِی بَطْنِها مِنَ الضَرْبِ وَ تَمُوتُ مِنْ ذٰلِكَ الضَرْبِ...

[از امام صادق (علیه السلام): جبرئیل خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت:] و امّا دخترت؛ مورد ستم واقع می‌شود و محروم می‌گردد و حقّش غاصبانه گرفته می‌شود؛ همان حقّی که تو برایش قرار می‌دهی. و در حالی که باردار است، او را می‌زنند و به حریم و خانه‌اش بدون اجازه وارد می‌شوند.

سپس [از جهت ورود مهاجمان به خانه‌اش] به او خواری و ذلّت می‌رسد، بعد هم [مدافع و] بازدارنده‌ای نمی‌یابد و به جهت کوفته شدن، فرزندی را که در بطن دارد، فرو می‌اندازد و به دلیل آن ضربه، از دنیا می‌رود...

عامل یکم)

همان طور که تأکید نمودیم، نخستین عامل مؤثّر، غصّه‌ها و گریه‌های ناشی از اندوه رحلت رسول خداﷺ بود؛ اندوهی که ما هرگز به عمق آن پی نخواهیم بُرد.

عامل دوم)

دومین عامل مؤثّر، لطمات روحی ناشی از مظلومیّت، غربت و تنهایی وصیّ بر حقّ رسول خداﷺ، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبؑ بود.

ابن شهر آشوب (متوفّای ۵۸۸)

در کتاب «مناقب آل أبی طالب» (جلد۲، صفحهٔ ۲۰۵، چاپ: مکتبة العلمیّه) نقل می‌کند:

دَخَلَتْ اُمُّ سَلَمَةَ عَلىٰ فاطِمَةَؑ فَقالَتْ لَها:

كَيْفَ أَصْبَحْتِ عَنْ لَيْلَتِكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِﷺ؟ قالَتْ:

أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ، فَقْدِ النَّبِيِّ وَ ظُلْمِ الْوَصِيِّ. هُتِكَ ـ وَاللهِ ـ حِجابُهُ...

امّ سلمه بر فاطمهؑ وارد شد و به وی گفت:

ای دختر رسول خداﷺ! شبِ خود را چگونه صبح نمودی؟

فرمود: میان غصّه و غم به صبح رساندم. [غصّهٔ] فقدان پیامبر و [غم و اندوه] ظلم به جانشینِ وی.

به خدا سوگند! حرمتِ وصی پایمال شد...

عامل سوم)

سومین عامل مؤثّر، لطمات روحی ناشی از تحقیر شخصیّت والامقام حضرت فاطمهٔ زهرا ﷺ توسّط خلیفهٔ وقت و اطرافیانش بود.[۱]

طبرسی (متوفّای قرن ۶)

در کتاب «احتجاج» (جلد ۱، صفحهٔ ۱۰۷) نقل می‌کند:

[حضرت فاطمهٔ زهرا ﷺ پس از اتمام خطبهٔ فدک فرمودند:]

لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هِينَتِي[۲] وَ دُونَ ذِلَّتِي...[۳]

کاش پیش از [روز] خواری و سقوطم، مرده بودم...

جمع‌بندی عوامل فوق

لطمات روحی صدّیقهٔ طاهره ﷺ تنها به غم و اندوه جانسوز از دست دادن رسول خدا ﷺ منحصر نبوده است؛ بلکه بایستی بر این غصّهٔ جانگداز، دو اندوه جانکاه دیگر را هم افزود.

عامل چهارم)

چهارمین عامل مؤثّر ـ که در رأس همهٔ عوامل قرار دارد ـ صدماتِ جسمانی ناشی از هجوم به «بیت فاطمه ﷺ» و ضرب و جرح شدید صدّیقهٔ طاهره ﷺ بود.

---

۱ ـ ر.ک: شرح نهج البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۲ ـ «هینَتِی» از مادّهٔ «هون: خواری» می‌باشد.

۳ ـ در منبع فوق، «هنیئتی: راحتی‌ام» چاپ شده است؛ لکن «هینَتِی» از لحاظ ادبیات عرب مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به عبارت دیگر، رنجوری جسم شریف حضرت فاطمه ﷺ تنها ناشی از لطمات روحی ایشان نبوده است و تأثیرگذاری عمیق صدماتِ جسمانی بر رنجوری جسم شریف ایشان را نباید از یاد بُرد.

قاضی نعمان مغربی (متوفّای ۳۶۳)

در کتاب «دعائم الإسلام» (جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۲) نقل می‌کند:

[عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ الصادِقِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ ﷺ: قالَ:] إنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَسَرَّ إلیٰ فاطِمَةَ ﷺ أَنَّها أوْلیٰ (أوَّلُ) مَنْ يَلْحَقُ بِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمّا قُبِضَ وَ نالَها مِنَ الْقَوْمِ ما نالَها لَزِمَتْ الْفِراشَ وَ نَحَلَ جِسْمُها وَ ذابَ لَحْمُها وَ صارَتْ كَالْخَيالِ.

[از امام جعفربن محمّد صادق از پدرش ﷺ که فرمود:] رسول خدا ﷺ به فاطمه ﷺ محرمانه فرمود که وی نخستین شخص از اهل بیت اوست که به ایشان می‌پیوندد.[۱] بعد، وقتی آن حضرت ﷺ رحلت فرمود و از طرف جماعت به آن بانو آن آسیب‌ها رسید، در بستر افتاد و جسمش ضعیف گشت و گوشت [بدن] وی آب شد (به تدریج لاغر شد) و مانند شَبَحی گردید.

---

۱ ـ توجّه: برخی نویسندگان با اتکا به «تقدیرگرایی به مفهوم جبری آن در تفکّرات سنّیان»، «علّتِ» درگذشتِ زودهنگام حضرت زهرا ﷺ را «تحقّق» این پیش‌بینی رسول خدا ﷺ عنوان می‌نمایند!!

انگیزهٔ نقل و ثبت احادیثی با مضامینِ پیش‌گویی رسول خدا ﷺ دربارهٔ رحلت زودهنگامِ حضرت فاطمه ﷺ، توسط هواداران مکتب خلفا (از جمله: عایشه) را باید در همین نکتهٔ مهم جستجو نمود.

شیخ طوسی (متوفّای ۴۶۰)

در کتاب «تلخیص الشافی» (جلد۳ ، صفحهٔ ۱۵۶) نقل می‌کند:

وَ الْمَشْهُورُ الَّذِی لاخِلافَ فِیهِ بَیْنَ الشِیعَةِ أنَّ عُمَرَ ضَرَبَ عَلیٰ بَطْنِها حَتّیٰ أسْقَطَتْ...

و مشهوری که در میان شیعه هیچ اختلافی در آن نیست، آن است که عمر چنان ضربه‌ای بر شکم آن بانو وارد کرد که سقطِ جنین نمود...

طبری امامی (متوفّای قرن ۵)

در کتاب «دلائل الإمامه» (صفحهٔ ۲۷ ، چاپ جدید: صفحهٔ ۱۰۴) نقل می‌کند:

فَلَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ جَریٰ ما جَریٰ فِی یَوْمِ دُخُولِ الْقَوْمِ عَلَیْها دارَها وَ إخْراجِ ابْنِ عَمِّها أمِیرِالْمُؤْمِنِینَ ﷺ وَ ما لَحِقَها مِنَ الرَجُلِ أسْقَطَتْ بِهِ وَلَداً تَماماً وَ کانَ ذٰلِكَ أصْلَ مَرَضِها وَ وَفاتِها.

وقتی رسول خدا ﷺ جان سپرد و آن ماجراها در روز وارد شدنِ جماعت به خانهٔ آن بانو و بیرون کشاندن پسرعمویش امیرالمؤمنین ﷺ و آن بلایی که از ناحیهٔ آن مرد به او رسید، اتّفاق افتاد؛ فرزند کاملی را سقط کرد و این مسأله، ریشهٔ بیماری و وفات آن بانو بود.

علّامهٔ حلّی (متوفّای ۷۲۶)

در کتاب «شرح التجرید» (صفحهٔ ۳۷۶) نقل می‌کند:

وَ ضُرِبَتْ فاطِمَةُ فَأَلْقَتْ جَنِيناً اِسْمُهُ مُحْسِنٌ...

و فاطمه کتک خورد و کوفته شد، لذا جنینی را که نامش محسن بود، فرو انداخت...

نتیجه‌گیری از بررسی عوامل رنجوری صدّیقهٔ طاهره ﷺ

حضرت فاطمه ﷺ در مسیر دفاع از امیرالمؤمنین علی ﷺ متحمّل لطمات روحی و به ویژه صدمات جسمانی شدیدی شدند و «علّت اصلی» رحلت ایشان، ضرب و جرح‌های ناشی از هجوم هواداران خلیفه به «بیت فاطمه ﷺ» بود.

طبری امامی (متوفّای قرن ۵)

در کتاب «دلائل الإمامه» (صفحهٔ ۴۵ ، چاپ جدید: صفحهٔ ۱۳۴) نقل می‌کند:

[عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ: قالَ:]

وَ كانَ سَبَبُ وَفاتِها أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلىٰ عُمَرَ لَكَزَها بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ، فَأَسْقَطَتْ مُحْسِناً وَ مَرِضَتْ مِنْ ذٰلِكَ مَرَضاً شَدِيداً...

[از ابوبصیر از امام صادق ﷺ که فرمود:]

و دلیل وفات آن بانو این بود که قُنفُذ ـ غلام عمر ـ به دستور او با نعل شمشیر (آهنی که انتهای غلاف شمشیر است) بر آن بانو به شدّت ضربه‌ای زد؛ لذا محسن را سقط نمود و از این جهت، به سختی بیمار شد...

کفعمی (متوفّای ۹۰۵)

در کتاب «مصباح» (صفحهٔ ۵۲۲) نقل می‌کند:

إِنَّ سَبَبَ وَفاتِها ﷺ هُوَ أَنَّها ضُرِبَتْ وَ أَسْقَطَتْ.

همانا سبب درگذشت آن بانو این است که وی ضربه خورد، کوفته شد و سقطِ جنین کرد.

با توجّه به آن‌چه ملاحظه فرمودید، به حق باید رحلت و درگذشتِ صدّیقهٔ طاهرهؑ را «شهادت» نامید.

طبرسی (متوفّای قرن ۶)

در کتاب «احتجاج» (جلد ۱ ، صفحهٔ ۸۳) نقل می‌کند:

وَ حالَتْ فاطِمَةُ ؑ بَیْنَ زَوْجِها وَ بَیْنَهُمْ عِنْدَ بابِ الْبَیْتِ فَضَرَبَها قُنْفُذٌ بِالسَّوْطِ عَلیٰ عَضُدِها، فَبَقِیَ أثَرُهُ فِی عَضُدِها مِنْ ذٰلِکَ مِثْلَ الدُمْلُوجِ مِنْ ضَرْبِ قُنْفُذٍ إیّاها فَأرْسَلَ أبوبَکْرٍ إلیٰ قُنْفُذٍ إضْرِبْها، فَألْجَأها إلیٰ عِضادَةِ بَیْتِها، فَدَفَعَها فَکَسَرَ ضِلْعاً مِنْ جَنْبِها وَ ألْقَتْ جَنِیناً مِنْ بَطْنِها، فَلَمْ تَزَلْ صاحِبَةَ فِراشٍ حَتّیٰ ماتَتْ مِنْ ذٰلِکَ شَهِیدَه ...

فاطمهؑ در آستانهٔ در، بین همسرش و آنان (مهاجمان) مانع شد و قُنفُذ با شلّاق بر بازوی آن بانو کوبید و اثر آن، بر بازوی وی مثلِ بازوبند باقی ماند.

و ابوبکر، سراغ قُنفُذ فرستاد که او را بزن!

لذا آن بانو را به سمتی از خانه‌اش پرت کرد و استخوان دنده‌ای از پهلویش را شکست و آن بانو جنینی را از بطنش فرو انداخت.

سپس پیوسته در بستر افتاده بود تا بر اثر آن [لطمات]، **شهید** از دنیا رفت...

تعریف شهادت و انطباق آن بر رحلت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام

محمّد صالح مازندرانی (متوفّای ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶)

در کتاب «شرح الکافی» (جلد۷، صفحهٔ ۲۰۷، چاپ: اسلامیّه) نقل می‌کند:

الشَهِيدُ مَنْ قُتِلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعْرَكَةِ الْقِتالِ الْمَأْمُورِ بِهِ شَرْعاً. ثُمَّ اتَّسَعَ فَأُطْلِقَ عَلىٰ كُلِّ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ ظُلْماً كَفاطِمَةَ علیها السلام إذْ قَتَلُوها بِضَرْبِ الْبابِ عَلىٰ بَطْنِها و هِيَ حامِلٌ فَسَقَطَ حَمْلُها فَماتَتْ لِذٰلِكَ.

شهید، شخصی از مسلمانان است که در معرکهٔ جنگی که شرعاً به آن مأمور شده است، کشته شود.

سپس این اصطلاح گسترش یافت و بر هر مسلمانی اطلاق می‌شود که مظلومانه کشته شود؛ مانند فاطمه علیها السلام که او را با کوبیدنِ در بر شکمش ــ در حالی که باردار بود ــ به قتل رساندند؛ لذا فرزندش را سقط کرد و به همین دلیل جان سپرد.

بر اساس همین مبنا، در احادیث اهل بیت علیهم السلام از حضرت زهرا علیها السلام با وصف «شهیده» یاد شده است.

برای مثال:

ثقة الاسلام کلینی (متوفّای ۳۲۹)

در کتاب «اصول کافی» (جلد ۱، صفحهٔ ۴۵۸) نقل می‌کند:

[عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام: قالَ:]

إنَّ فاطِمَةَ صِدّيقَةٌ شَهيدَه.

[از علی بن جعفر از برادرش ابوالحسن (امام کاظم عليه السلام) که فرمود:]

همانا فاطمه، صدّیقه‌ای شهیده است.

توصیف صدّیقهٔ طاهره علیها السلام به «مقتوله»، تأکیدی دیگر بر وقوع شهادت

شیخ صدوق (متوفّای ۳۸۱)
در کتاب «أمالی» (صفحهٔ ۱۰۰، چاپ: بیروت)
جوینی شافعی (متوفّای ۷۲۲)
در کتاب «فرائد السمطین» (جلد ۲، صفحهٔ ۳۵، چاپ: محمودی) نقل می‌کنند:

[عَنْ النَبِیِّ صلی الله علیه و آله: قالَ:]

فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُونَةً مَکْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَه...

[از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:]

پس [فاطمه علیها السلام] بر من با حالتی محزون، رنجدیده، غمگین و در حالی که حقّش به تاراج رفته و به قتل رسیده است، وارد می‌گردد....

کراچکی (متوفّای ۴۴۹)
در کتاب «کنز الفوائد» (صفحهٔ ۶۳، چاپ دیگر: جلد ۱، صفحهٔ ۱۵۰) نقل می‌کند:

[عَنْ مَوْلانا الصادِقِ علیه السلام: قالَ جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:]

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ یَظْلِمُ بَعْدِی فاطِمَةَ اَبْنَتِی وَ یَغْصِبُها حَقَّها وَ یَقْتُلُها.

[از مولای ما، امام صادقﷺ: جدّم رسول خداﷺ فرمود:] ملعون است، ملعون؛ کسی که بعد از من به فاطمه دخترم ستم روا می‌دارد و حقّش را غصب می‌کند و او را به قتل می‌رساند.

تذکّری در پایان

همان‌طور که می‌دانید، سلسلهٔ صفویّه از سال ۹۰۷ تا سال ۱۱۳۵ هجری در ایران سلطنت کردند.

جهت دفع هرگونه توهّمی مبنی براین که عقیده به «شهادت حضرتِ زهراﷺ» پرداختهٔ دوران صفویّه است، به سال وفات مورّخان و محدّثانی که از آثار مکتوب آن‌ها بهره برده‌ایم، توجّه فرمایید.

گفتار دوم

شهادت حضرت زهرا عليها السلام، واژهٔ ماندگار

معنای لغوی وفات و عدم تعارض آن با مفهوم شهادت

اندک تعمّقی در معنای لغوی واژهٔ «وفات»[1] وکاربرد قرآنی آن،[2] ما را به این نکتهٔ مهم رهنمون می‌گرداند که: هیچ گونه تعارض و تضادّی میان معنای کلمات «وفات» و «شهادت» برقرار نمی‌باشد.

زیرا معنای لغوی «وفات»، «هر نوع مرگی» را پوشش می‌دهد و در نتیجه، برای اشاره به «مرگ یک شهید» نیز می‌توان از کلمهٔ «وفات» بهره بُرد. به عبارت دیگر، یکی از انواع مرگ، «شهادت» می‌باشد و «شهید شدن» یکی از اقسام و مصادیق «وفات» به شمار می‌آید که تحقّق آن، از شرایط خاصّی برخوردار می‌باشد. لذا به کاربردن واژهٔ «وفات» برای اشاره به «درگذشت یک شهید» خالی از هرگونه اشکال بوده و هرگز وقوع «شهادت» را زیر سؤال نمی‌برد.

---

۱ ـ ر.ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۹۶۰، مکتبة لبنان.
وفات «حالت از دنیا رفتن» را گویند؛ لذا هر نوع مرگی را شامل می‌گردد.

۲ ـ ﴿اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها...﴾ (زمر: ۴۲)

برای مثال: هرچند دربارهٔ به شهادت رسیدن امیرالمؤمنینﷺ ، حضرت امام حسینﷺ ، جناب جعفر طیّار و زید بن حارثه هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ در عین حال، برای اشاره به درگذشت ایشان، می‌توان از لغت «وفات» نیز استفاده نمود.

بدیهی است که چنین کاربردی، هرگز به معنای انکارِ به شهادت رسیدن «امیرالمؤمنینﷺ ، حضرت امام حسینﷺ ، جناب جعفر طیّار و زید بن حارثه» نمی‌باشد؛ چراکه مفهوم لغت «وفات» هرنوع مرگی ـ از جمله شهادت ـ را در برمی‌گیرد.

مثال الف)

شیخ صدوق (متوفّای ٣٨١)

در کتاب «من لایحضره الفقیه» (حدیث شمارهٔ ٥٢٧) نقل می‌کند:

[عَنْ الصادِقِﷺ: قالَ:]

إنَّ النَّبِيَّﷺ حِينَ جاءَتْهُ وَفاةُ جَعْفَرِبْنِ أَبِي طالِبٍ وَ زَيْدِبْنِ حارِثَةَ، كانَ إذا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكاؤُهُ عَلَيْهِما جِدّاً...

[از امام صادقﷺ که فرمود:]

هنگامی که خبر درگذشت جعفربن ابی طالب (طیّار) و زید بن حارثه به رسول خداﷺ رسید، هرگاه به منزل خود وارد می‌شد، گریه‌اش بر آن دو شدّت می‌یافت...

مثال ب)

ابن شهر آشوب (متوفّای ۵۸۸)

در کتاب «مناقب آل أبی طالب» (جلد ۴ ، صفحهٔ ۱۷۵ ، چاپ: مؤسّسهٔ انتشارات علّامه، قم) دربارهٔ تاریخ تولّد امام سجّادعليه‌السلام نقل می‌کند:

قَبْلَ وَفاةِ أميرِالْمُؤْمِنِينَ بِسَنَتَيْنِ...

دو سال پیش از وفات امیرالمؤمنینعليه‌السلام ...

مثال ج)

طبرسی (متوفّای قرن ۶)

در کتاب «احتجاج» (جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۷۳) برای اشاره به عملکرد محمّد بن حنفیّه در دوران پس از شهادت امام حسینعليه‌السلام می‌نویسد:

بَعْدَ وَفاةِ أخِيهِ الْحُسَيْنِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ...

بعد از وفات برادرش امام حسینعليه‌السلام ...

بررسی کاربرد واژهٔ «وفات» در منابع متقدَم و متأخَر

الف) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب

مروری بر کتاب «مناقب آل أبی طالب»[۱] به صراحت نشانگر آن است که کلمهٔ «وفات» در نوشتار ابن شهر آشوب، در تقابل و مخالفت با معنای «شهادت» به کار نرفته است.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب

دلیل یکم)

در صفحهٔ ۴۲ از جلد چهارم این کتاب، دربارهٔ امام مجتبی ﷺ می‌خوانیم:

فَصْلٌ فِی وَفاتِهِ وَ زِیارَتِهِ.

ابن شهر آشوب در حالی از لغت «وفات» در این فصل از کتابش استفاده می‌کند که در همان صفحه، دربارهٔ «جَعدة بنت اشعث» می‌نویسد:

فَقَتَلَتْهُ وَ سَمَّتْهُ.

او (امام حسن ﷺ) را به قتل رساند و مسموم نمود.

---

۱ ـ چاپ: مؤسسهٔ انتشارات علّامه، قم.

دلیل دوم)

در صفحهٔ ۱۷۵ از جلد چهارم کتاب وی دربارهٔ امام سجّاد علیه السلام چنین آمده است:

تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَه...

در مدینه وفات نمود...

و در صفحهٔ بعد، تصریح شده است:

سَمَّهُ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ.

ولید بن عبدالملک به وی زهر داد.

دلیل سوم)

در صفحهٔ ۳۲۶ از جلد چهارم این کتاب دربارهٔ امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم:

فَصْلٌ فِي وَفاتِهِ.

و در صفحهٔ بعد، با این عبارت مواجه می‌شویم که:

فَدَعا السِنْدِيَّ فَأَمَرَهُ بِأَمْرِهِ فَامْتَثَلَهُ وَ جَعَلَ سَمّاً فِي طَعامٍ فَقَدَّمَهُ إِلَيْهِ.

و [هارون،] سِنْدی [بن شاهک] را خواست و او را به قتل مأمور کرد؛ او فرمان را اجرا کرد و زهری را در غذایی ریخت و به وی داد.

ب) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «روضة الواعظین»

سیری در کتاب «روضة الواعظین»[1] به وضوح حاکی از آن است که به کارگیری لغت «وفات» در این کتاب، به معنای «انکار شهادت» نمی‌باشد.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در کتاب «روضة الواعظین»

دلیل یکم)

ابن فتّال نیشابوری (متوفّای ۵۰۸) در صفحهٔ ۱۶۷ از کتابش می‌نویسد:

مَجْلِسٌ فِی ذِکْرِ وَفاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ﷺ.

کاربرد کلمهٔ «وفات» برای اشاره به درگذشت امام مجتبی ﷺ در این کتاب در حالی است که در صفحهٔ ۱۶۷ از زبان امام حسن ﷺ خطاب به امام حسین ﷺ می‌خوانیم:

لَقَدْ سُقِیتُ السَمَّ.

بی‌تردید به من زهر خورانیده‌اند.

و این کلام، تصریح می‌کند که امام حسن ﷺ به شهادت رسیده‌اند.

---

۱ ـ چاپ: منشورات الرضی.

دلیل دوم)

در صفحهٔ ۲۱۶ از کتاب «روضة الواعظین» می‌خوانیم:

[مَجْلِسٌ] فِی ذِکْرِ وَفاةِ مُوسیٰ الْکاظِمِؑ.

اشاره به «وفات» امام کاظمؑ در حالی است که ابن فتّال در ذیل همین عنوان، در صفحهٔ ۲۱۷ نقل می‌کند:

وَ کانَتْ خُضْرَةٌ وَسَطَ راحَتِهِ تَدُلُّ عَلیٰ أنَّهُ سُمَّ.

و بخش سبز رنگی در وسط کف دست وی نمایان بود که نشان می‌داد به ایشان زهر خورانیده‌اند.

و این نقل، به صراحت از به شهادت رسیدن امام کاظمؑ حکایت دارد.

دلیل سوم)

در صفحهٔ ۲۲۹ از همین کتاب می‌خوانیم:

[مَجْلِسٌ] فِی ذِکْرِ وَفاةِ الرِضاؑ.

جالب است که مؤلّف در ذیل عنوان «وفاتِ» حضرت رضاؑ، در صفحهٔ ۲۳۳ روایت می‌کند:

[عَنْ الرِضاؑ: قالَ:]

وَاللهِ ما مِنّا إلّا مَقْتُولٌ شَهِیدٌ.

فَقِیلَ لَهُ: فَمَنْ یَقْتُلُکَ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟

قالَ: شَرُّ خَلْقِ اللهِ فِی زَمانِی یَقْتُلُنِی بِالسَمِّ.

[از امام رضاؑ که فرمود:]

به خدا سوگند! هیچ یک از ما نیست مگر آن که مقتولِ شهید است.

سپس به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خداﷺ! چه کسی شما را می‌کشد؟

فرمود: بدترین مخلوقات خدا در زمان من، مرا با زهر به قتل می‌رساند.

چ) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «منتهی الآمال»

نگاهی به کتاب «منتهی الآمال»[1] تألیف مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی (متوفّای ۱۳۵۹) به روشنی گویای آن است که مؤلّفِ آن، «وفات» و «شهادت» را دارای دو معنای متضاد ندانسته است.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در کتاب «منتهی الآمال»

دلیل یکم)

در صفحهٔ ۹۲ از جلد دوم کتاب «منتهی الآمال» دربارهٔ حضرتِ زین العابدینؑ می‌خوانیم:

بدانکه در وفات آن حضرت...

و در چند سطر بعد می‌خوانیم:

آن حضرت را بزهر شهید کردند.

۱ـ چاپ: انتشارات هجرت.

دلیل دوم)

در صفحهٔ ۲۲۶ از جلد دوم، دربارهٔ امام محمّدباقر﷣ می‌خوانیم:

مؤلّف گوید که در تاریخ وفات آن حضرت...

و در چند سطر بعد می‌خوانیم:

آن حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مروان بزهر شهید کرده و...

دلیل سوم)

در صفحهٔ ۲۸۹ از جلد دوم، دربارهٔ امام جعفر صادق﷣ می‌خوانیم:

وفات کرد حضرت صادق﷣ در ماه شوّال سنهٔ یکصد و چهل و هشت به سبب انگور زهرآلوده که منصور به آن حضرت خورانیده بود و در وقت شهادت از سنّ مبارکش...

دلیل چهارم)

هرچند که محدّث قمی در کتاب «منتهی الآمال»، عبارت «وفاتِ حضرت فاطمهٔ زهرا﷣» را به کار برده است، ولی در کتاب دیگرش به نام «بیت الأحزان»[1] (صفحهٔ ۳) در وصف آن بانو می‌نویسد:

الشَهِيدَةُ الْمَظْلُومَةُ الْمَقْهُورَه...

---

۱ ـ چاپ: حسینیّهٔ عمادزاده.

د) کاربرد واژهٔ وفات در کتاب «أعیان الشیعه»

سیری در جلدهای اوّل و دوم کتاب «أعیان الشیعه» بیانگر آن است که مرحوم سیّد محسن امین (متوفّای ۱۳۷۱) تنها برای امام حسین علیه السلام از لغت «شهید» استفاده کرده است.[۱]

وی برای امیرالمؤمنین علیه السلام از کلمهٔ «قتل»[۲] و برای سایر ائمه علیهم السلام از واژهٔ «وفات» بهره برده است.[۳]

ه) کاربرد واژهٔ وفات در سایر منابع متقدّم و متأخّر

از میان منابع متعدّدی! که به زعم **القاکنندهٔ شبههٔ «وفات»** این لغت را به معنای «مرگ طبیعی: عدم شهادت» به کار برده‌اند، تنها به معرّفی یک نمونه اکتفا می‌نماییم:

کتابی را انتخاب کرده‌ایم که از لغت «وفات» حتّی در نام‌گذاری آن نیز استفاده شده است:

کتاب «وَفاةُ الصدّیقه علیها السلام»[۴]

تألیف: علّامه سیّد عبدالرزّاق مُقَرّم (متوفّای ۱۳۹۱).

۱ـ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۸.

۲ـ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۰.

۳ـ ر.ک: أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۸؛ ج ۱، ص ۶۵۹؛ ج ۲، ص ۱۱؛ ج ۲، ص ۳۰؛ ج ۲، ص ۳۶؛ ج ۲، ص ۳۹؛ ج ۲، ص ۴۲.

۴ـ چاپ: انتشارات الشریف الرضی.

دلایل عدم تعارض معانی کلمات «وفات» و «شهادت» در کتاب «وفاة الصدّیقه علیها السلام»

دلیل یکم)

در صفحهٔ ۱۱۳، ذیل عنوان «یَوْم الْوَفاةِ» [:«روز رحلت»] می‌خوانیم:

قَدْ قَضَتْ نَحْبَها شَهِیدَةً صابِرَةً مَظْلُومَه...

آن بانو در حالی که شهید، بردبار و ستمدیده بود؛ جان باخت...

دلیل دوم)

در صفحهٔ ۱۲۰، ذیل عنوان «تاریخُ الشَهادَةِ» [:«تاریخ شهادت»] می‌خوانیم:

اُخْتُلِفَ فِی وَفاةِ الصِدّیقَةِ عَلیٰ أقْوالٍ...

در [تعیین زمانِ] وفات حضرت صدّیقه علیها السلام اقوال مختلفی هست...

بررسی لطمات جسمانی حضرت فاطمهٔ زهراﷺ در منابع متقدَم و متأخَر

الف) لطمات جسمانی حضرت زهراﷺ در کتاب «مناقب» ابن شهرآشوب

ابن شهرآشوب (متوفّای ۵۸۸)
در کتاب «مناقب آل أبی طالب»[۱] نقل می‌کند:

سند شمارهٔ ۱)

[عَنْ النَبِیِّ ﷺ: قالَ:]

أبْکِی مِنْ ضَرْبَتِکَ عَلیٰ الْقَرْنِ وَ لَطْمِ فاطِمَةَ خَدَّها...[۲]

[از پیامبرﷺ که فرمود:]

از ضربت بر فَرْقِ تو (امیرالمؤمنینﷺ) و سیلی بر گونهٔ فاطمه گریه می‌کنم...

سند شمارهٔ ۲)

أنَّ مُحْسِناً فَسَدَ مِنْ زَخْمِ قُنْفُذِ الْعَدَوِیِّ.[۳]

[نقل شده است:] محسن بر اثر هُل دادن بسیار شدید قُنفُذِ عَدَوی از میان رفت.

---

۱ ـ چاپ: مکتبة العلمیّه.

۲ ـ مناقب آل أبی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳ ـ مناقب آل أبی طالب، ج ۳، ص ۳۵۸.

ب) لطمات جسمانی حضرت زهرا(ع)

در کتاب «منتهی الآمال»

از آن جایی که مرحوم محدّث قمی در کتاب «منتهی الآمال» (صفحهٔ ۲۶۹) می‌نویسد:

«فقیر گوید که من مصائبی که بر حضرت زهرا(ع) وارد شده در کتاب مخصوصی ایراد کردم و نامیدم آنرا بیتُ الأحزان فی مصائب سیدة النسوان.
هرکه طالبست بآنجا رجوع کند، این کتاب (منتهی الآمال) محلِّ آن نیست.»

ما نیز در این نوشتار، به دو نمونه از نقل‌های مندرج در کتاب شریف «بیت الأحزان» اشاره می‌نماییم.

محدّث قمی (متوفّای ۱۳۵۹)
در کتاب «بیت الأحزان» نقل می‌کند:

نمونهٔ شمارهٔ ۱)

فَأَمَرَ عُمَرُ قُنْفُذاً ٱبْنَ عَمِّهِ أَنْ يَضْرِبَها بِسَوْطِهِ فَضَرَبَها قُنْفُذٌ بِالسَّوْطِ عَلىٰ ظَهْرِها وَ جَنْبَيْها إِلىٰ أَنْ أَنْهَكَها وَ أَثَّرَ فِي جِسْمِها الشَّرِيفِ وَ كانَ ذٰلِكَ الضَّرْبُ أَقْوىٰ ضَرَرٍ فِي إِسْقاطِ جَنِينِها...[1]

عمر به قُنفُذ ـ پسر عمویش ـ دستور داد که آن بانو را با شلّاقش بزند.

---

۱ ـ بیت الأحزان، ص ۹۴.

لذا قُنفُذ با تازیانه بر پشت و دو پهلوی آن بانو کوبید تا جایی که ایشان را بی رمق کرد و از پای درآورد و [این ضربه‌ها] بر جسمِ شریف ایشان تأثیر گذارد و آن ضرب و جرح، اصلی‌ترین آسیبی بود که باعث سقط جنین ایشان گردید...

نمونهٔ شمارهٔ ۲)

وَ كانَ سَبَبُ وَفاتِها أنَّ قُنْفُذاً مَوْلىٰ عُمَرَ نَكَزَها بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأمْرِهِ فَأسْقَطَتْ مُحْسِناً وَ مَرِضَتْ مِنْ ذٰلِكَ مَرَضاً شَدِيداً...[۱]

و سبب وفات ایشان آن بود که قُنفُذ ـ غلام عمر ـ به دستورِ او، نعل شمشیر (آهنی که در انتهای غلاف شمشیر است) را بر تنِ وی فرو کوفت و لذا محسن را سقط نمود و به همین دلیل سخت بیمار گردید...

ج) لطمات جسمانی حضرت زهرا عليها السلام

در کتاب «وفاة الصدّيقه عليها السلام»

سیّد عبدالرزّاق مقرّم (متوفّای ۱۳۹۱)

در کتاب «وفاة الصدّيقه عليها السلام» می‌نویسد:

نمونهٔ شمارهٔ ۱)

...حِينَ أقْبَلَ [الرَّجُلُ] يَلْطِمُ خَدَّها حَتّىٰ احْمَرَّتْ عَيْنُها وَ الْعَبْدُ يَضْرِبُها بِالسَّوْطِ عَلىٰ عَضُدَيْها.[۲]

---

۱ ـ بيت الأحزان، ص ۱۶۰.

۲ ـ وفاة الصدّيقه عليها السلام، ص ۴۱.

... هنگامی که [آن مرد] به سیلی زدن بر گونهٔ وی مبادرت ورزید ـ آن چنان که چشم ایشان سرخ شد ـ؛ و غـلام، بـا تازیانه بر بازوانش می‌کوبید.

نمونهٔ شمارهٔ ۲)

وَ دَفَعَ الْبابَ وَ كانَتْ ابْنَةُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله خَلْفَها فَمانَعَتْهُ مِنَ الدُّخُولِ فَرَكَلَ الْبابَ بِرِجْلِهِ وَ أَلْصَقَها إِلَى الْجِدارِ ثُمَّ لَطَمَها عَلىٰ خَدِّها مِنْ ظاهِرِ الْخِمارِ حَتّىٰ تَناثَرَ قُرْطُها وَ ضَـرَبَ كَفَّها بِالسَّوْطِ... [1]

و در را فشار داد در حالی که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت آن بود. آن بانو مانع وارد شدن گردید؛ لذا آن مرد با لگد بر در کوبید و ایشان را به دیوار چسبانید.

سپس از روی خِمار (پارچه‌ای که با آن سر را می‌پوشانند) چنان بر گونهٔ آن بانو سیلی نواخت که گوشواره‌اش پاره شد و بر دست وی نیز تازیانه کوبید...

---

۱ ـ وفاة الصدیقه علیها السلام، ص ۶۷.

د) رنج‌های حضرت زهراؑ

در کتاب «روضة الواعظین»

ابن فتّال نیشابوری (متوفّای ۵۰۸)

در کتاب «روضة الواعظین» نقل می‌کند:

سند شمارهٔ ۱)

[عَنْ فاطِمَةَ الزَهْراءِؑ:]

أوْصَتْ أنْ لا یَشْهَدَ أحَدٌ جِنازَتِی مِنْ هٰؤُلاءِ الَّذِینَ ظَلَمُونِی وَ أخَذُوا حَقِّی فَإنَّهُمْ أعْدائِی وَ أعْداءُ رَسُولِ اللهِ...[1]

[حضرت زهراؑ] وصیّت فرمود که احدی از آنان که به من ظلم کردند و حقّ مرا غصب نمودند بر جنازهٔ من حاضر نشوند؛ چرا که آنان دشمنان من و دشمنان رسول خداؐ هستند...

سند شمارهٔ ۲)

[عَنْ أمیرِ الْمُؤْمِنِینَؑ: قالَ:]

إنَّها کانَتْ ساخِطَةً عَلیٰ قَوْمٍ کَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جِنازَتَها...[2]

[از امیر المؤمنینؑ که فرمود:]

آن بانو بر گروهی که از حضورشان بر سر جنازه‌اش نفرت داشت، غضبناک بود...

۱ـ روضة الواعظین، ص ۱۵۱.

۲ـ روضة الواعظین، ص ۱۵۳.

ه) رنج‌های حضرت زهرا عليها السلام

در کتاب «أعيان الشيعه»

سیّد محسن امین (متوفّای ۱۳۷۱)

در کتاب «أعيان الشيعه» نقل می‌کند:

[وَ رُوِيَ أَنَّ أَميرَالْمُؤْمِنينَ قامَ بَعْدَ دَفْنِها عليها السلام فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ قالَ:]

وَ سَتُنَبِّئُكَ ٱبْنَتُكَ بِتَضافُرِ[۱] أُمَّتِكَ عَلىٰ هَضْمِها فَأَحْفِها السُّؤالَ وَ ٱسْتَخْبِرْها الْحالَ فَكَمْ مِنْ غَليلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِها لَمْ تَجِدْ إِلىٰ بَثِّهِ سَبيلاً...[۲]

[نقل شده است که امیر المؤمنین عليه السلام بعد از دفن آن بانو برخاست و رویش را به سوی قبر رسول خدا صلى الله عليه وآله نمود، سپس عرضه داشت:]

و به زودی دخترت، تو را از همیاری امّتت برای ستم به او آگاه خواهد ساخت. با سؤال از او استقبال نما [و از او بپرس] و وضعیّت را از او جویا شو؛ چه بسا سوز دلی که سینه‌اش [از آن] برآشفته است و راهی برای افشای آن نمی‌یابد...[۳]

---

۱ ـ همیاری.

۲ ـ أعيان الشيعه، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳ ـ علّامه جعفر مرتضی در کتاب «مأساة الزهراء عليها السلام» (جلد ۱، صفحهٔ ۴۴) می‌نویسد:

وَ هٰذِهِ الْأُمُورُ هِيَ غَيْرُ فَدَكٍ وَ الْإِرْثِ وَ غَصْبِ الْخِلافَةِ لِأَنَّ هٰذِهِ الْأُمُورَ قَدْ أَعْلَنَتْها عليها السلام وَ بَثَّتْها بِكُلِّ وُضوحٍ وَ ٱحْتَجَّتْ لَها وَ أَلْقَتْ خُطَباً جَليلَةً في بَيانِها.

و این مسائل غیر از فدک و ارث و غصب خلافت است؛ چرا که این مسائل را آشکارا بیان نمود و با نهایت وضوح افشا فرمود و بر آن احتجاج کرد و خطبه‌های گران‌قدری در توضیح آن‌ها ایراد نمود.

یادآوری

میرحبیب‌الله هاشمی‌خوئی (متوفّای ۱۳۲۴) در کتاب «منهاج البراعه» (جلد ۱۳ ، صفحهٔ ۱۴) فرمایش حضرت امیر(ع) را مطابق نقل کتاب «اصول کافی»[۱] (جلد ۱ ، صفحهٔ ۳۸۲) بدین صورت نقل می‌کند:

«وَ سَتُنَبِّئُكَ ٱبْنَتُكَ بِتَظافُرِ اُمَّتِكَ عَلىٰ هَضْمِها.»

وی سپس در شرح این کلام می‌نویسد:

فَإِنَّ التَظافُرَ بِمادَّتِهِ الَّتِی هِیَ الظَفَرُ وَ هُوَ الْفَوْزُ عَلَى الْمَطْلُوبِ يَدُلُّ عَلىٰ أنَّ هَضْمَها كانَ مَطْلُوباً لَهُمْ...

وَ إنْ كانَ مَأْخُوذاً مِنْ «أظْفَرَ الصَقْرُ الطائِرَ» مِنْ بابِ ٱفْتَعَلَ وَ تَظافَرَ أیْ أعْلَقَ عَلَيْهِ ظُفُرَهُ وَ أخَذَهُ بِرَأْسِهِ فَيَدُلُّ عَلىٰ أنَّهُمْ عَلَّقُوا أظْفارَهُم عَلىٰ هَضْمِها قاصِدِينَ بِذٰلِكَ قَتْلَها وَ إهْلاكَها.

ثُمَّ إنَّ الْمَعانِی الْخَمْسَةَ الْمَذْكُورَةَ لِلْهَضْمِ كُلُّها مُناسِبَةٌ لِلْمَقامِ.[۲]

---

۱ ـ چاپ: مكتبة الإسلاميه.

۲ ـ هَضَمَهُ هَضْماً مِنْ بابِ ضَرَبَ دَفَعَهُ عَنْ مَوْضِعِهِ فَانْهَضَمَ، وَ قِيلَ: هَضَمَهُ كَسَرَهُ وَ هَضَمَهُ حَقَّهُ نَقَصَهُ هٰكَذا فِی الْمِصْباحِ، وَ قالَ فِی الْقامُوسِ: هَضَمَ فُلاناً ظَلَمَهُ وَ غَصَبَهُ كَاهْتَضَمَهُ وَ تَهَضَّمَهُ فَهُوَ هَضِيمٌ. (منهاج البراعه، ج ۱۳ ، ص ۳)

«هَضَمَهُ هَضْماً» مشابه ضَرَبَ خوانده می‌شود. [یعنی:] او را از جایگاهش راند و لذا او مورد ظلم واقع شد.

و تظافر با توجّه به ریشه‌اش که «ظفر» است و به معنای دستیابی به مطلوب می‌باشد، بر این دلالت می‌کند که «ظلم به آن بانو» مطلوب آنان بوده است.

و اگر از «أظفر الصقر الطائر» (باز شکاری بر پرنده چنگال انداخت) باشد که در باب «إفتعل» و «تظافر» وارد شده است؛ یعنی بر آن چنگال و ناخن فرو کرد و از رأس، آن را گرفت.

لذا دلالت می‌کند بر آن که آنان برای ظلم بر آن بانو چنگال انداختند که با این کار، قصد قتل و نابودی اش را داشتند.

سپس همهٔ معانی پنج گانهٔ «هضم» که ذکر شد، مناسب با عبارت است.

☑ و گفته شده است: «هَضَمَهُ» یعنی او را شکست و «هَضَمَهُ حَقَّهُ» یعنی به او توهین کرد؛ این‌گونه در کتاب مصباح نقل شده است.

و در کتاب قاموس گفته است: «هَضَمَ فُلاناً» یعنی به او ظلم کرد و حقّش را غصب کرد؛ درست همانند «إهْتَضَمَهُ» و «تَهَضَّمَهُ» و «فَهُوَ هَضِيمٌ» (یعنی او مظلوم است).

و) لطمات جسمانی حضرت زهراؑ در سایر منابع متقدّم و متأخّر

استاد ارجمند، علّامه جعفر مرتضی در کتاب «مأساة الزهراءؑ» (جلد ۲ ، صفحات ۳۳۲ـ۳۳۶) به **۶۴ منبع روایی و تاریخی** استناد می‌نمایند که در آن‌ها به لطمات جسمانی حضرت زهراؑ تصریح شده است.

در این بخش تنها به ۱۴ مأخذ جدید (علاوه بر منابعی که تا کنون بدان‌ها استناد نموده‌ایم) اشاره می‌کنیم:

ـ**«أمالی»**، تألیف: شیخ مفید (متوفّای ۴۱۳)
صفحات ۹۹ ، ۱۰۱ و ۱۱۸ .

ـ**«إثبات الهداة»**، تألیف: شیخ حرّ عاملی (متوفّای ۱۱۰۴)
جلد ۱ ، صفحات ۲۸۰ ، ۲۸۱ .

ـ**«إرشاد القلوب»**، تألیف: حسن بن محمّد دیلمی (متوفّای ۷۷۱)
صفحهٔ ۲۹۵ .

ـ**«بشارة المصطفیٰ»**، تألیف: محمّد بن علی طبری (متوفّای ۵۵۳)
صفحات ۱۹۷ ، ۲۰۰ .

ـ**«الفضائل»**، تألیف: ابن شاذان قمی (متوفّای ۶۶۰)
صفحات ۸ ، ۱۱ .

ـ**«غایة المرام»**، تألیف: سیّد هاشم بحرانی (متوفّای ۱۱۰۷)
صفحهٔ ۴۸ .

ـ«**تفسیر العیاشی**»، تألیف: ابونصر عیاشی (متوفّای ۳۲۰)
جلد ۲، صفحات ۳۰۷، ۳۰۸.

ـ«**البرهان**»، تألیف: سیّد هاشم بحرانی (متوفّای ۱۱۰۷)
جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۴.

ـ«**الهدایة الکبریٰ**»، تألیف: خصیبی (متوفّای ۳۳۴)
صفحات ۱۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸ و ۴۱۷.

ـ«**نوادر الأخبار**»، تألیف: فیض کاشانی (متوفّای ۱۰۹۱)
صفحهٔ ۱۸۳.

ـ«**علم الیقین**»، تألیف: فیض کاشانی (متوفّای ۱۰۹۱)
صفحات ۶۸۶، ۶۸۸.

ـ«**المنتخب**»، تألیف: فخرالدین طریحی (متوفّای ۱۰۸۵)
صفحات ۱۳۶، ۱۳۷ و ۲۹۳.

ـ«**کامل بهائی**»، تألیف: عماد الدین طبری (متوفّای قرن ۷)
جلد ۱، صفحات ۳۰۶، ۳۱۲ و ۳۱۳.

ـ«**النَقض**»، تألیف: عبدالجلیل قزوینی (متوفّای ۸۲۱)
صفحات ۲۹۸، ۳۰۲.

باکاروان خون

سوگنامه شهادت حضرت زهرا علیها السلام
در میراث مکتوب نیشابور

به اهتمام: سید جعفر خلخالی

بازنویسی: علی لباف

پیش‌گفتار

هر چند گردبادهای زمانه، بر حقایقی تابناک از تاریخ اسلام، غباری از فراموشی نشانده است و دستانِ تحریف‌گر، گوهرهای گران بهایی را از آن ربوده است؛ امّا خورشید حقیقت هیچ‌گاه پنهان نمی‌مانَد و مشعل هدایت، حتّی برای لحظه‌ای به سردی نمی‌گراید.

آری! گاه گاهی ستاره‌ای درخشان در آسمانِ شب‌های تار، طلوع می‌کند و راه حقّ و باطل را برای همگان هویدا می‌سازد.

به راستی باید گفت که کتاب «فَرائِدُ السِمْطَیْن» تألیف جوینی شافعی (متوفّای ۷۲۲) یکی از همان ستاره‌های فروزان هدایت را در خود نهفته دارد.

ستاره‌ای که با درخشش خود، سرخی شهادتِ جانسوز حضرت فاطمهٔ زهراعليها السلام را به روشنی ترسیم می‌نماید و هر پژوهشگرِ حقیقت‌جویی را به سرمنزل مقصود می‌رساند.

گفتار یکم

همسفر با جوینی

جوینی شافعی

«أبو إسحاق، إبراهیم بن محمّد بن المؤیّد بن حمویة الجوینی الشافعی» در سال ۶۴۴ هجری قمری در جوینِ نیشابور چشم به جهان گشود.

او که در خاندان علم و تصوّف به دنیا آمده بود، مقدّمات ادب را نزد پدرش آموخت و مدارج تحصیلی را یکی پس از دیگری در خراسان طی نمود. سپس در پی ارتقای سطح علمی خود، به شهرهای بغداد، شام، حجاز، تبریز، آمل، طبرستان، قدس، کربلا و قزوین سفر کرد و پس از اتمام این مسیر طولانی، با کوله‌باری از اندوخته‌ها، بار دیگر به زادگاهش بازگشت.

جوینی پس از بازگشت از این سفر، کرسی تدریس و زعامت مذهبی اهل سنّت خراسان را به خود اختصاص داد و نام خود را به عنوان یکی از سرشناس‌ترین شخصیّت‌های سنّی آن دیار، جاودانه ساخت.

تاریخ نگاران، وفات جوینی را در سال ۷۲۲ و یا به نقلی در سال ۷۳۰ هجری قمری نوشته‌اند.

جوینی و غازان‌خان

یکی از پرشورترین حوادث زندگانی جوینی، اسلام آوردنِ «سلطان غازان خان مغول» به دست اوست.

در جلالت قدر، عظمتِ جایگاه علمی و آوازهٔ شخصیّت مذهبیِ جوینی در میان اهل سنّت، همین بس که سلطان مغول با پوشیدن جامهٔ پدر جوینی و به دست جوینی، به دین اسلام پیوست.

همچنین با مسلمان شدن سلطان مغول، قریب به ده هزار نفر از سران لشکری و کشوری او نیز اسلام آوردند.

غازان خان ـ که پس از مسلمان شدن نام خود را «محمود» نهاد ـ طیِّ مراسم با شکوهی این افتخارِ فراموش نشدنی را به نام جوینی به ثبت رساند.

میراثِ جوینی

شاگردان بسیاری از خرمن اندوخته‌های جوینی خوشه برچیده‌اند که در میان آن‌ها می‌توان به «حافظ شمس الدین ذهبی» محدّث بزرگ و رجالیِ متعصّب اهل سنّت اشاره کرد.

خاطر نشان می‌گردد که ذهبی (متوفّای ۷۴۸) آئین حنبلی داشته و از دوستانِ نزدیک «ابن‌تیمیّهٔ حنبلی» (متوفّای ۷۲۸) محسوب می‌گردد.[۱]

همچنین، آثار و اندیشه‌های ذهبی، سخت مورد توجّه و اعتماد ویژهٔ پیروان فرقهٔ وهّابیّت قرار دارد.

---

۱ ـ نامهٔ دوستانه و در عین حال، عتاب‌آمیز وی به «ابن‌تیمیّه» شایستهٔ توجّه است.
(ر.ک: تکملة السیف الصقیل، ص ۱۹۰)

دربارهٔ آثار مکتوب جوینی باید گفت:

تنها یکی از کتاب‌های او به نام «فرائد السمطین» به دست ما رسیده است.

در توصیف این اثر نوشته‌اند:

مِنْ أجْمَلِ الْكُتُبِ وَ أشْهَرِ الْمُصَنَّفاتِ فِی نَقْلِ الْفَضائِلِ وَ الْمَناقِبِ وَ مِنْ نَوادِرِها، جَمَعَ الطُرُقَ وَ ضَبَطَها بِأُسْلُوبٍ مُنْحَصِرَةٍ بَيْنَ مَشايِخِهِ مِنَ الْعامَّةِ وَ الْخاصَّةِ مَعَ اعْتِناءٍ شَدِيدٍ بِحِفْظِ الْمَراتِبِ وَ الشُؤونِ وَ الدِقَّةِ فِی ضَبْطِ الْمُتُونِ.[1]

---

۱ ـ طبقات الشافعیه، ج ۱، ص ۲۱۷، شمارهٔ ۴۱۲.

گفتار دوم

نکوداشت جوینی

جوینی در نگاه ذهبی

شمس الدین محمّد ذهبی که از عظمت و اعتبار ویژه‌ای در میان اهل سنّت برخوردار می‌باشد؛[1] در کتاب مشهور خود به نام «تذکرة الحفّاظ»[2] می‌نویسد:

سَمِعْتُ مِنَ الْإمامِ، الْمُحَدِّثِ الْأَوْحَدِ الْأَكْمَلِ، فَخْرِ الْإسْلامِ صَدْرِالدِينِ إبْراهيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُؤَيِّدِ بْنِ حمويةِ الْخُراساني الْجُوَيْني، شيْخِ الصوفِيَّه. قَدِمَ عَلَيْنا وَ رَوىٰ لَنا عَنْ

---

۱ ـ جلال الدین سیوطی (متوفّای ۹۱۱) دربارهٔ ذهبی می‌نویسد:

«الذهبی، الإمامُ الحافظُ، محدّثُ العصرِ و خاتمةُ الحفّاظِ، مورّخُ الإسلام، فردُ الدهرِ و القائمُ بأعباءِ هذهِ الصناعه...»

(طبقات الحفّاظ، ص ۵۲۱، شمارهٔ ۱۱۴۴)

۲ ـ حفّاظ جمع حافظ است و در اصطلاح محدّثین اهل سنّت، حافظ به یکی از افراد زیر گفته می‌شود:

الف) کسانی که صد هزار حدیث را با سند در حفظ داشته باشند.

ب) کسانی که با وجود آن‌ها، سنّت رسول خدا ﷺ حفظ شود.

رَجُلَیْنِ مِنْ أَصْحابِ الْمُؤَیَّدِ الطُوسِی وَ کانَ شَدِیدَ الْإِعْتِناءِ بِالرِوایَةِ وَ تَحْصِیلِ الْأجْزاءِ[1].[2]

ذهبی در کتاب دیگرش به نام «المعجم المختص» دربارهٔ جوینی می‌نویسد:

إِبْراهیمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْمُؤَیَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْـنِ عَـلِیِّ بْـنِ مُـحَمَّدِ آبْنِ حـمویة، الْإِمـامُ الْکَـبِیرُ، الْـمُحَدِّثُ، شَـیْخُ الْـمَشایِخِ، صَدْرُالدِینِ، أَبُـوالْمَجامِـعِ، الْخُراسانی الْـجُوَیْنِی الْـصُوفِی، وُلِدَ سَنَةَ ۶۴۴ وَ سَمِـعَ بِخُراسانَ وَ بَغْدادٍ وَ الشام وَ الْحِجازِ وَکانَ ذا آعْتِناءٍ بِهٰذا الشَأْنِ وَ عَلیٰ یَدِهِ أَسْلَمَ الْمَلِکُ غازانُ.[3]

تمجیدهای ذهبی از جوینی

تعبیرات رَسا و گویای ذهبی دربارهٔ عظمت علمی و شخصیّت برجستهٔ جوینی در میان محدّثین اهل سنّت، در کنار توجّه علمای اهل سنّت، به‌ویژه پیروان «ابن‌تیمیّهٔ حنبلی» به دیدگاه‌های ذهبی در «شناخت حدیث» و نیز «جَرْح و تعدیل محدّثین»، از جلالت مقام و بلندی مرتبهٔ جوینی در ثبت و ضبط احادیث نبوی حکایت دارد.

با نگاهی دوباره به تصریحات شفّاف ذهبی، می‌توان به توصیفات متعدّدی دربارهٔ شخصیّت جوینی دست یافت؛ توصیفاتی که جایگاه

---

۱ ـ این توصیف دربارهٔ محدّثی به کار می‌رود که سعی دارد تا احادیث مندرج در آثار خود را با «کمترین واسطه» از رسول خدا نقل کند.

۲ ـ تذکرة الحفّاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵ ـ ۱۵۰۶، شمارهٔ ۲۴.

۳ ـ المعجم المختص، ص ۶۵، شمارهٔ ۷۳.

ویـژه‌ای را بـرای جـوینی در مـیان حـدیث‌نگارانِ اهـل سـنّت تـرسیم می‌نماید. ذهبی در نوشته‌هایش دربارهٔ جوینی، وی را به ایـن اوصـاف می‌ستاید:

۱ ـ فخرُ الإسلام

۲ ـ صدرُ الدین

۳ ـ الإمامُ الکبیر

۴ ـ شیخُ المشایخ

۵ ـ أبوالمجامع

۶ ـ المحدِّث

۷ ـ المحدِّثِ الأوحدِ الأکمل

۸ ـ کانَ شَدیدَ الْإعْتِناءِ بِالرِوایَةِ وَ تَحْصِیلِ الْاَجْزاءِ

۹ ـ کانَ ذا آعْتِناءٍ بِهذا الشَأْنِ

جمع‌بندی

همان طور که ملاحظه فرمودید، تعبیرات صریح و گـویای ذهـبی، همگی از تجلیل و تمجید ذهبی از مقام شامخ جوینی حکایت دارد.

همچنین در تصریحات ذهبی، هیچ ردّپایی از تضعیفِ مـقام عـلمی جوینی در ثبت و ضبط احادیث نبوی مشاهده نمی‌شود.

در مجموع باید گفت: جوینی در نگاه بزرگان اهل سنّت، از رتبهٔ بسیار والایی در نقل و ضبط احادیث نبوی برخوردار می‌باشد.

در نتیجه: روایات منقول از وی بـایستی مـورد قـبول و پـذیرش جامعهٔ اهل سنّت قرار بگیرد.

گفتار سوم

حقیقت گمشده

جوینی و رنج‌های حضرت فاطمه عليها السلام

جوینی در کتاب خود به نام «فرائد السمطین» که حاوی فضائل و مناقب اهل بیت عليهم السلام می‌باشد؛ به نقل روایت شریفی از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرداخته است که حاوی نکات بسیار مهمّی در ترسیم رنج‌های حضرتِ فاطمه عليها السلام می‌باشد.

به‌ویژه آن که در این حدیث شریف، «به شهادت رسیدن حضرتِ فاطمهٔ زهرا عليها السلام» مورد تأکید قرار گرفته و در وصف مظلومیّتِ ایشان، از واژهٔ «مقتوله» استفاده شده است.

آری! این حقیقت انکارناپذیر که از زبان رسول خدا صلى الله عليه وآله و با قلم یکی از معتبرترین چهره‌های مذهبی اهل سنّت به ثبت رسیده است؛ همان ستارهٔ فروزانی است که می‌تواند راه حقّ و باطل را پیش روی هر پژوهشگرِ منصفی بگشاید و افق‌های تازه‌ای از واقعیّت را برای هر خوانندهٔ حق‌جویی ترسیم نماید.

متن و ترجمهٔ حدیث شریف نبوی به قلم جوینی شافعی چنین است:[1]

فضائلُ الزهراء

وَ أمّا اَبْنَتِی فاطِمَةُ فَاِنَّها سَیِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِینَ مِنْ الْاَوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ وَ هِیَ بَضْعَةٌ مِنّی وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی وَ هِیَ ثَمَرَةُ فُؤادِی وَ هِیَ رُوحِی الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَ هِیَ الْحَوْراءُ الْإنْسِیَّه.

مَتیٰ قامَتْ فِی مِحْرابِها بَیْنَ یَدَیْ رَبِّها جَلَّ جَلالُهُ زَهَرَ نُورُها لِمَلائِکَةِ السَماءِ کَما یَزْهَرُ نُورُ الْکَواکِبِ لِأهْلِ الْأرْضِ وَ یَقُولُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلائِکَتِهِ:

یا مَلائِکَتِی، اُنْظُرُوا إلیٰ أمَتِی فاطِمَةَ سَیِّدَةِ إمائِی

---

۱ ـ در این نوشتار تنها به ذکر فرازهایی از این روایت پرداخته‌ایم که در ارتباط با مصائب صدّیقهٔ طاهره می‌باشد.

قائِمَةً بَیْنَ یَدَیَّ تَرْتَعِدُ (تَرْعَدُ) فَرائِصُها مِنْ خِیفَتِی
وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِها عَلیٰ عِبادَتِی.
أُشْهِدُکُمْ أَنِّی قَدْ آمَنْتُ شِیعَتَها مِنَ النارِ.

و امّا دخترم فاطمه، پس همانا او سرور زنان همهٔ جهانیان ـ از گذشتگان تا آیندگان ـ است و او پاره‌ای از من و نور چشم من و میوهٔ دل من است.

او روح من است که در میان دو پهلوی من جای دارد.

او حوریه‌ای در قالب بشر است.

هر وقت در محراب عبادتش در مقابل پروردگارش می‌ایستد؛ نورش برای فرشتگان آسمان درخشش دارد، همانند نور ستارگان آسمان که برای مردم زمین می‌درخشد.

در این هنگام، خدای عزّوجلّ به فرشتگانش می‌فرماید:

ای فرشتگان من! نگاه کنید به بندهٔ من فاطمه که سرور همهٔ بندگان من از جنس زنان می‌باشد.

به او نگاه کنید که چگونه مابین پهلو و شانه‌هایش از خوفِ عظمت من می‌لرزد و با قلبش به عبادت من روی آورده است.

شما ملائکه را شاهد می‌گیرم که شیعیان او را از آتش دوزخ در امان داشتم.

وَ إنِّی لَمّا رَأیتُها ذَکَرتُ ما یُصْنَعُ بِها بَعْدِی کَأنِّی بِها وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَیْتَها وَ ٱنْتُهِکَتْ حُرْمَتُها وَ غُصِبَتْ حَقُّها وَ مُنِعَتْ إرْثُــها وَ کُسِــرَ جَــنْبُها (وَ کُسِــرَتْ جَنْبَتُها) وَ أسْقَطَتْ جَنِینَها وَ هِیَ تُنادِی:

یا مُحَمَّداه! فَلا تُجابُ، وَ تَسْتَغِیثُ فَلا تُغاثُ.

فَلا تَزالُ بَعْدِی مَحْزُونَةً مَکْــرُوبَةً بــاکِــیَةً تَــتَذَکَّــرُ (فَتَذکُرُ) ٱنْقِطاعَ الْوَحْیِ عَنْ (مِــنْ) بَــیْتِها مَــرَّةً وَ تَتَذَکَّرُ فِراقِی أُخْرىٰ وَ تَسْتَوْحِشُ إذا جَنَّها اللّــیْلُ لِفَقْدِ صَوْتِی الَّذِی (الَّتِی) کانَتْ تَسْــتَمِعُ إلَــیْهِ إذا تَهَجَّدَتْ بِالْقُرْآنِ.

ثُمَّ تَرىٰ نَفْسَها ذَلِیلَةً بَعْدَ أنْ کانَتْ فِی أیّامِ أبِــیها عَزِیزَه.

فَعِنْدَ ذٰلِكَ يُؤْنِسُها اللّٰهُ تَعالىٰ [ذِكْرُهُ بِالْمَلائِكَةِ] فَنادَتْها (فَيُنادِيها) بِما نادىٰ (نادَتْ) بِهِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ فَتَقُولُ:

يا فاطِمَةُ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰيكِ عَلىٰ نِساءِ الْعالَمِينَ.

يا فاطِمَةُ اقْنُتِى لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِى وَ ارْكَعِى مَعَ الراكِعِينَ.

ثُمَّ يَبْتَدِى بِها الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَيَبْعَثُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْها مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرانَ تُمَرِّضُها وَ تُؤْنِسُها فِى عِلَّتِها.

فَتَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ: يا رَبِّ إِنِّى قَدْ سَئِمْتُ الْحَياةَ وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيا فَأَلْحِقْنِى بِأَبِى؛ فَيُلْحِقُها اللّٰهُ عَزَّوَجلَّ بِى فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِى مِنْ أَهْلِ بَيْتِى.

هرگاه که او را می‌بینم، به یاد می‌آورم که بعد از من با او چه رفتاری می‌شود و همانند این است که من با او هستم و می‌نگرم که اهانت، وارد خانه‌اش شده و حرمتش هتک گردیده و حقّش غصب شده و ارثش گرفته شده است. پهلویش شکسته و جنینش سقط شده است.

این در حالی است که مرا به اندوه می‌خوانَد.

ولی جواب داده نمی‌شود و کمک می‌خواهد و کسی او را یاری نمی‌دهد.

پس همواره بعد از من غصّه‌دار، داغدار و گریان است.
گاهی به یاد می‌آورد که وحی از خانهٔ او قطع شده و گاهی دوری مرا از خاطر می‌گذرانَد.
وقتی ظلمتِ شب همه جا را فرامی‌گیرد، از این که مانندِ همیشه، صدای مرا ـ که در نماز شب قرآن می‌خواندم ـ نمی‌شنود، احساس غربت و تنهایی می‌کند.
سپس می‌بیند که حرمتش شکسته شده در حالی که در زمان حیات پدرش عزیز و مورد احترام بوده است.
در این هنگام است که خداوند متعال، او را با ملائکه مأنوس می‌گرداند و ملائکه او را ندا می‌دهند، همان‌گونه که مریم را ندا دادند.
پس می‌گویند: ای فاطمه! همانا خداوند تو را برگزید و پاک و نیکو گردانید و تو را بر همهٔ زنان جهان برتری داد.
ای فاطمه! پروردگارت را همواره عبادت کن و برای او سجده به جای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما.
سپس دردهای او شروع می‌گردد و مریض می‌شود.
پس خداوند، مریم را به‌سوی او می‌فرستد تا از او پرستاری کند و در بیماری‌اش، با او انس گیرد.
در این هنگام است که فاطمهﷺ دست به دعا برمی‌دارد:
پروردگارا! از زندگی خسته شدم و از اهل دنیا ملول گشتم؛ مرا به پدرم ملحق فرما!
پس خداوند متعال، فاطمه را به من ملحق می‌نماید و او اوّلین فرد از اهل بیت من است که بر من وارد می‌شود.

فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُونَةً مَکْرُوبَةً مَـغْمُومَةً مَـغْصُوبَةً مَـقْتُـولَـه.

فَأَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ:

أَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَها وَ عاقِبْ مَنْ غَصَبَها وَ ذَلِّلْ مَنْ أذَلَّها وَ خَلِّدْ فِـی نـارِكَ مَـنْ ضَـرَبَ جَـنْبَها (جَنْبَيْها) حَتّیٰ أَلْقَتْ وَلَدَها.

فَتَقُولُ الْمَلائِكَةُ عِنْدَ ذٰلِكَ آمِينَ.[1]

سپس بر من وارد می‌شود در حالی که غـصّه‌دار و داغـدار و ناراحت است.

حقّ او را به ظلم گرفته‌اند و او را به قتل رسانده‌اند.

در آن هنگام می‌گویم:

خداوندا! لعنت کن کسی را که به فاطمه ظلم کرده است و عذاب کن کسی را که حقّ او را غصب کرده است و خوار کن کسی را که به او اهانت کرده و حرمتش را هتک کرده است و در عذاب دوزخت جاودان کن کسی را که به پهلوی او زده و فرزندش را سقط کرده است.

پس در این هنگام، فرشتگان آمین می‌گویند.

---

۱ ـ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴ ـ ۳۵ (بیروت، طبع محمودی).

خاتمه

با توجّه به این که این حدیث شریف در منابع معتبر امامیّه نیز به ثبت رسیده و مورد قبول و تأیید محدّثین نامدار شیعه همچون ابن‌بابویه قمی ملقّب به شیخ صدوق (متوفّای ۳۸۱) می‌باشد؛[۱] بسیار به‌جا، نیکو و شایسته است که مفادّ این حدیث شریف «به عنوان محوری جهت برقراری وحدت میان شیعه و سنّی» اتّخاذ گردد و از این پس، در خصوص کیفیّتِ رحلت حضرت زهرا ﷺ به این حدیثِ **«مشترک میان منابع معتبر هر دو مذهب»** استناد شود و از درگذشت جانسوز ایشان، با عنوان **«شهادت»** یاد گردد.

به هر حال، جای بسی تأثّر و تأسّف است که با وجود چنین نصوص معتبری، در برخی کتاب‌ها که ـ اخیراً ـ میان مسافرانِ عمرهٔ مفرده توزیع گردیده است، می‌خوانیم:

> «اخیراً افسانهٔ شهادت حضرت فاطمه را بافته‌اند و پر و بال می‌دهند، واقعاً خنده‌آور است، و بعید نیست که عده‌ای مؤمن و مخلص به اهل بیت(ع) این چرندیات را باور کنند، راستی هم حق دارند. وقتی کسی مطالعه ندارد و به منابع دسترسی ندارد، با علماء و روشنفکران طرف مقابل یا حداقل بی‌طرف، آشنایی و رابطه ندارد، از کجا بداند که این داستانها و افسانها مشتی دروغ است؟»؛[۲]

---

۱ ـ أمالی صدوق، مجلس بیست و چهارم.

۲ ـ وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت (تألیف: شیخ صالح درویش، ترجمهٔ عبدالله حیدری)، ص ۱۰۸، الهیئة الخیریّة للعنایة بالزوّار المدینة المنوّره (بهار ۸۲).

نام اصلی کتاب مذکور چنین است: رحماء بینهم، التراحم بین آل بیت النبی و بین بقیّة الصحابه (تألیف: صالح بن عبدالله الدرویش، القاضی بالمحکمة الکبریٰ بالقطیف).

حقایق پنهان

تأملی کوتاه در تحریف اسناد فاطمیه

به اهتمام: علی لبّاف

با همکاری: عدنان درخشان

پیش‌گفتار

پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ، دو جریان به روشنی شکل گرفت:

۱ـ اسلام واقعی و مورد رضایت خداوند (= تشیّع)، به امامتِ امیرمؤمنان علیؑ.

۲ـ اسلام ظاهری، برای تثبیت قدرت و حفظ مقامِ اجتماعی، به امامت ائمهٔ گمراهی (= اسلام خلفا).

اوّلین مدافع اسلام واقعی و راستین، حضرت صدّیقهٔ کبریٰ فاطمهٔ زهراؑ بود که در مقام دفاع از حریم امامت امیرمؤمنان علیؑ ندا سرداد:

﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾[1] (توبه / ۱۲)

پس با امامان کفر [و بی‌ایمانی] بجنگید.

۱ـ این آیهٔ کریمه، فرازی از خطبهٔ مشهور به «فدکیّه» می‌باشد که آن بانوی بهشتیؑ در اعتراض به وقایع و رخدادهای پس از رحلت رسول خداﷺ، در مسجد نبوی ایراد فرمودند.

این قسمت از خطبه را عالم بزرگوار شیعی ابوالحسن اربلی (متوفّای ۶۹۲) به نقل از کتاب «السقیفة و فدک»، تألیف مورّخ سنّی ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفّای ۳۲۳) آورده است. (ر.ک: متن کامل خطبه: کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۹۲ـ۴۹۷)

خلیفهٔ اوّل، برای خاموش کردن این فریاد، دستور هجوم بـه خـانهٔ دختر رسول خدا (=بیت فاطمه) را صـادر کـرد و خِـطاب بـه مهاجمان، فرمانِ حمله داد.

قالَ: آئْتِنِی بِهِ بِأعْنَفِ الْعُنْفِ.[۱]

إنْ أبَوا فَقاتِلْهُمْ.[۲]

گفت: او (علی بن ابی‌طالب) را به شدیدترین نحو ممکن [و به هر صورت، به جهت اخذ بیعت] به نزد من بیاور.

اگر [برای بیعت کردن از خانه خارج نشدند و] امتناع کردند، پس با آنان به نبرد بپرداز.

تاریخ، نحوهٔ اجرای این دستور را چنین بازگو می‌کند:

فَدَعا بِالْحَطَبِ وَ قالَ: وَ الَّذِی نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِهِ لَـتَخْرُجَنَّ أوْ لَأُحْرِقَنَّها عَلیٰ مَنْ فِیها.

فَقِیلَ لَهُ: یا أباحَفْصٍ! إنَّ فِیها فاطِمَةَ!

قالَ: وَ إنْ.[۳]

---

۱ ـ أنساب الأشراف، احمد بن یحیی بَلاذری (متوفّای ۲۸۹)، ج ۱، ص ۵۸۷ و ج ۲، ص ۲۶۹ (چاپ دارالفکر، بیروت).

۲ ـ العقد الفرید، ابن‌عبد ربّه اندلسی (متوفّای ۳۲۸)، ج ۴، ص ۲۴۲ (چاپ دارالکتاب العربی) و ج ۴، ص ۲۵۹ (چاپ مکتبة النهضة المصریّه)؛ تاریخ أبی‌الفداء، ابوالفداء (متوفّای ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶؛ أعلام النساء، عمر رضا کحاله (متوفّای ۱۹۸۴ م)، ج ۴، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۶.

۳ ـ الإمامة و السیاسه، ابن‌قُتَیْبه دِیـنَوَری (متوفّای ۲۷۶)، ص ۱۸؛ الفتوح، ابن‌اعثم کوفی (متوفّای ۳۱۴)، ج ۱، ص ۱۳ ـ ۱۴؛ السقیفة و فدک، ابوبکر جوهری (متوفّای ۳۲۳) و به نقل از او: شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (متوفّای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۱۱ ـ ۱۲؛ روضة الصفا، میرخوانـد (متوفّای قرن ۹)، ج ۲، ص ۵۹۵ ـ ۵۹۷.

پس [رهبر مهاجمان] هیزم طلب کرد و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست، یا قطعاً خارج می‌شوی، یا این‌که حتماً آن [خانه] را بر سر هرکه در آن است، به آتش می‌کشم. پس به او گفتند: ای اباحفص![1] در این خانه، فاطمه است! پاسخ گفت: حتّی اگر او باشد.

سرانجام، شهادت آن بانوی مظلومه علیها السلام، سرکردگان این اسلامِ ظاهری را شادمان کرد؛ چراکه می‌دیدند رهبر اسلام واقعی ـ امیرمؤمنان علی علیه السلام ـ بی یار و یاور مانده است.

ماتَتْ فاطِمَةُ، فَجاءَ نِساءُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله کُلُّهُنَّ إلیٰ بَنِی‌هاشِمٍ فِی الْعَزاءِ إلّا عائِشَةَ، فَإنَّها لَمْ تَأْتِ وَ أظْهَرَتْ مَرَضاً وَ نُقِلَ إلیٰ عَلِیٍّ علیه السلام عَنْها کَلامٌ یَدُلُّ عَلَی السُّرُورِ.[2]

فاطمه [علیها السلام] از دنیا رفت، پس تمامی زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عزاداری به بنی هاشم ملحق شدند جز عایشه؛ پس او نیامد و بیماری را بهانه کرد.
و به [امیرمؤمنان] علی علیه السلام از عایشه خبری رسید که دلالت بر شادی او [از شهادت حضرت زهرا علیها السلام] داشت.

* * *

باگذر ایّام و ورق خوردن صفحات تاریخ، پیروان ائمّهٔ کفر و گمراهی (= پیروان مکتب خلفا)، به جای «شمشیرها» و «آتشی» که خانهٔ یادگار نبوّت علیها السلام را احاطه کرده بود، «قلم» و «مرکّب» را نشاندند

---

۱ ـ کُنیهٔ خلیفهٔ دوم.

۲ ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (متوفّای ۶۵۶)، ج ۹، ص ۱۹۸.

و این، آغاز فصل تازه‌ای در غربت آن یادگار پیامبرﷺ و سلالهٔ پاک اوﷺ شد و اینک، طوفان‌هایی از جعل و تحریف و تندبادهایی از تهمت و افترا، خاندان نبوّت را هدف گرفته است.

این نوشتار، در تلاش است نمونه‌هایی از ترفندِ «قلمِ نااهلان» را معرّفی کند تا گوشه‌ای از ابعاد مظلومیّت صدّیقهٔ طاهرهؑ نمایان گردد.

گفتار یکم

حذف و سانسور حقایق

گروهی ناآشنا با فرهنگ امامت، با پیروی از امیال نفسانیِ خویش، درصدد برآمده‌اند که هر آن‌چه را مخالف خود می‌یابند، حذف کنند و با سرپوش نهادن بر حقایق، باطل را زینت بخشند و آن را بر جای حق نشانند. عملی که جز گمراهی هیچ نتیجه‌ای به همراه نخواهد داشت. ترفند شیطانیِ «حذف و کتمان» حتّی به کتاب‌های آسمانی «تورات و انجیل» نیز راه یافته است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ... أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاعِنُونَ﴾ (بقره / ۱۵۹)

همانا آن گروه [از اهل کتاب] که آیات و دلایل روشن و وسیلهٔ هدایتی را که فرستادیم، کتمان می‌کنند [و پنهان و مخفی می‌دارند]... خداوند آن‌ها را لعن می‌کند و لعنت کنندگان [از جنّ و انس و مَلک نیز] آنان را لعن می‌کنند.

● نمونهٔ ۱) تحریف در کتاب مُروجُ الذهب

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶) در کتاب معروفِ خویش به نام «شرح نهج‌البلاغه» به نقل از کتاب «مُروجُ الذهب» تألیف مسعودی (متوفّای ۳۴۶) چنین می‌نویسد:[۱]

قالَ الْمَسْعُودِیُّ: وَ کانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَیْرِ یَعْذُرُ أخاهُ عَبْدَاللهِ فِی حَصْرِ بَنِی‌هاشِمِ فِی الشِّعْبِ وَ جَمْعِهِ الْحَطَبَ لِیُحْرِقَهُمْ وَ یَقُولُ: إنَّما أرادَ بِذٰلِكَ ألّا تَنْتَشِرَ الْکَلِمَةُ وَ لا یَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ وَ أنْ یَدْخُلُوا فِی الطاعَةِ فَتَکُونَ الْکَلِمَةُ واحِدَةً، کَما فَعَلَ عُمَرُبْنُ الْخَطّابِ بِبَنِی‌هاشِمِ لَمّا تَأخَّرُوا عَنْ بَیْعَةِ أبِی‌بَکْرٍ، فَإنَّهُ أحْضَرَ الْحَطَبَ لِیُحْرِقَ عَلَیْهِمُ الدارَ.[۲]

مسعودی می‌گوید: عروة بن زبیر برادرش عبدالله [بن زبیر بن عوّام] را در محاصرهٔ بنی هاشم در درّه‌ای [در مکّه] و جمع‌آوری کردن او هیزم را برای آتش زدن آنان [در وقایع مربوط به سال‌های دههٔ ششم و هفتم هجری که آل زبیر به دنبال کسب حکومت بودند] معذور می‌دانست و می‌گفت: او این کار را برای آن کرد که تفرقه و پراکندگی ایجاد نشود و مسلمانان با هم اختلاف نکنند و آنان (بنی‌هاشم) نیز به اطاعت او درآیند و در نتیجه با هم متّحد شوند؛ همان‌طور که عمربن خطّاب این کار را با بنی‌هاشم کرد، وقتی آنان

---

۱ ـ ر.ک: پیوست یکم.

۲ ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (متوفّای ۶۵۶)، ج ۲۰، ص ۱۴۷ (چاپ اسماعیلیان، به تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم).

(امیرمؤمنان علیه السلام و صدّیقهٔ طاهره علیها السلام) از بیعت با ابوبکر درنگ کردند. پس همانا او هیزم فراهم کرد تا خانه را بر آن‌ها بسوزاند.

همان‌گونه که مشاهده شد، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی اذعان می‌کند که در قرن ششم، در کتاب مسعودی، نام خلیفهٔ دوم به عنوان عاملِ اصلی ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و تهدید به آتش زدن آن، آمده است؛ امّا در برخی چاپ‌های امروزینِ کتاب «مُروجُ الذهب» این نام حذف گردیده و ماجرا با صیغهٔ فعل مجهول آمده است:[1]

كانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُعَذِّرُ أخاهُ إذا جَرىٰ ذِكْرُ بَنِي‌هاشِمٍ وَ حَصْرِهِ إيّاهُمْ فِي الشِّعْبِ وَ جَمْعِهِ لَهُمُ الْحَطَبَ لِتَحْرِيقِهِمْ وَ يَقُولُ: إنَّما أرادَ بِذٰلِكَ إرْهابَهُمْ لِيَدْخُلُوا فِي طاعَتِهِ، كَما أُرْهِبَ بَنُوهاشِمٍ وَ جُمِعَ لَهُمُ الْحَطَبُ لِإحْراقِهِمْ إذْ هُمْ أبَوا الْبَيْعَةَ فِيما سَلَفَ.[2]

عروة بن زبیر برادرش را وقتی صحبت از ماجرای بنی‌هاشم و محاصره کردن او آنان را در درّه و جمع‌آوری کردن او هیزم را برای آتش زدن آن‌ها به میان می‌آمد، معذور می‌دانست و می‌گفت: او این کار را کرد تا آنان را با ترساندن، به اطاعت از خود وادار کند؛ همان گونه که در قبل نیز بنی‌هاشم ترسانیده شدند و برای آتش زدنشان هیزم فراهم و

---

۱ ـ ر.ک: پیوست دوم.

۲ ـ مُروجُ الذهب، مسعودی (متوفای ۳۴۶)، ج ۲، ص ۷۹ (چاپ بولاق، ۱۲۸۳ ه‍) و ج ۲، ص ۷۲ (چاپ الأزهریه، ۱۳۰۳ ه‍) و ج ۳، ص ۲۴ (چاپ دارالرجاء، مصر، قاهره، ۱۳۵۷) و ج ۳، ص ۷۷ (چاپ دارالهجره، قم) و ج ۳، ص ۸۶ (چاپ مِیْمَنیه).

جمع‌آوری شد؛ آن هنگام که آنان از بیعت با **پیشینیان** امتناع کردند.

در این نقل قول، نه تنها نامی از خلیفهٔ دوم نیامده است، بلکه نام خلیفهٔ اوّل نیز که این وقایع به جهت بیعت با او اتّفاق افتاده، حذف گردیده است. این حذف و تغییر، پایان ماجرا نیست؛ چراکه در سایرِ چاپ‌های کتاب «مُروجُ الذهب» قسمت آخر روایت تاریخی فوق، «به‌طور کامل» سانسور شده است!؟

آری، کوردلانی که روشنگری تاریخ با عقایدشان سازگار نبوده است، رنج‌های دخت پیامبرؐ در راه دفاع از امام راستین، علیؑ را نادیده گرفته و حکایت فوق را چنین نقل کرده‌اند:[۱]

كانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يَعْذُرُ أخاهُ إذا جَرىٰ ذِكْرُ بَنِي‌هاشِمٍ وَ حَصْرِهِ إِيّاهُمْ فِي الشِعْبِ وَ جَمْعِهِ لَهُمْ الْحَطَبَ لِتَحْرِيقِهِمْ وَ يَقُولُ: إنَّما أرادَ بِذٰلِكَ إرْهابَهُمْ لِيَدْخُلُوا فِي طاعَتِهِ؛ إذْ هُمْ أبَوا الْبَيْعَةَ فِيما سَلَفَ.[۲]

عروة بن زبیر برادرش را وقتی صحبت از ماجرای بنی هاشم و محاصره کردن او آنان را در درّه و جمع کردن او هیزم را برای آتش زدن آن‌ها به میان می‌آمد، معذور می‌دانست و می‌گفت: او این کار را کرد تا آنان را با ترساندن، به اطاعت از خود وادار کند؛ هنگامی که آن‌ها از بیعت با گذشتگان امتناع کردند.

---

۱ ـ ر.ک: پیوست سوم.

۲ ـ مُروجُ الذهب، مسعودی (متوفّای ۳۴۶)، ج ۳، ص ۷۷ (چاپ دارالاندلس، بیروت) و ج ۳، ص ۸۶ (چاپ دارالفکر، بیروت).

تذکّر

با توجّه به شیوهٔ ابن‌ابی‌الحدید معتزلی که مبتنی بر تبرئهٔ خلفا می‌باشد؛[۱] بسیار دور از ذهن است که او در هنگام نقل از کتاب «مُروجُ الذهب»، به شرح نوشتهٔ مسعودی دست یازیده و توضیحاتی را بر متن مندرج در «مُروجُ الذهب» افزوده باشد؛ بلکه [با توجّه به «سبک مسعودی در ثبت حوادث تاریخی»[۲]] باید گفت: چاپ‌های فعلی کتاب «مُروجُ الذهب»، تحریف شده‌اند و متن اصلی نوشتار مسعودی، عیناً همان متنی است که ابن‌ابی‌الحدید آن را در کتاب خود نقل کرده است.

---

۱ ـ ر.ک: گفتار سوم، نمونهٔ یکم.

۲ ـ در کتاب «إثبات الوصیّه»، صفحهٔ ۱۵۵ ـ که منسوب به اوست ـ می‌خوانیم:

فَوَجَّهُوا إلیٰ مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَیْهِ وَ أحْرَقُوا بابَهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ کَرْهاً وَ ضَغَطُوا سَیِّدَةَ النِّساءِ بِالْبابِ حَتّیٰ أسْقَطَتْ مُحْسِناً.

به سمت منزل او (بیت علی علیه‌السلام) شتافتند و به او یورش بردند و درب خانه‌اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند و سرور زنان را پشت درب [کوبیدند و] فشردند به طوری که [فرزندش] محسن را سقط نمود.

گفتار یکم - پیوست یکم

— ١٤٧ —

وعن الحرب ، وقال : لا أريد الخلافة إلا إن طلبني الناس كلهم ، واتفقوا على كلهم ، ولا حاجة لي في الحرب [1]

***

قال المسعودي : وكان عروة بن الزبير يعذر أخاه عبد الله في حصر بني هاشم في الشعب ، وجمعه الحطب ليحرقهم ويقول : إنما أراد بذلك ألا تنتشر الكلمة ، ولا يختلف المسلمون ، وأن يدخلوا في الطاعة ، فتكون الكلمة واحدة ، كما فعل عمر بن الخطاب ببني هاشم لما تأخروا عن بيعة أبي بكر ، فإنه أحضر الحطب ليحرق عليهم الدار [2] .

***

قال المسعودي : وخطب ابن الزبير يوم قدم أبو عبد الله الجدلي قبل قدومه بساعتين ، فقال : إن هذا الغلام محمد بن الحنفية قد أبى بيعتي ، والموعد بيني وبينه أن تغرب الشمس ، ثم أضرم عليه مكانه ناراً ، فجاء إنسان إلى محمد فأخبره بذلك ؛ فقال : سيمنعه مني حجاب قوي ، فجعل ذلك الرجل ينظر إلى الشمس ، ويرقب غيبوبتها لينظر مايصنع ابن الزبير ، فلما كادت تغرب حاست [3] خيل أبي عبد الله الجدلي ديار مكة وجعلت تمعج [4] بين الصفا والمروة ، وجاء أبو عبد الله الجدلي بنفسه ، فوقف على فم الشعب ، واستخرج محمداً ، ونادى بشعاره ، واستأذنه في قتل ابن الزبير ، فكره ذلك ولم يأذن فيه ، وخرج من مكة فأقام بشعب رضوى حتى مات [5] .

***

(١) مروج الذهب ٣ : ٨٠ . (٢) مروج الذهب ٣ : ٨٦ .
(٣) حاست الخيل : أحاطت بها من كل باب .
(٤) تمعج : تشتد في عدوها يمنا وشمالا .
(٥) مروج الذهب ٣ : ٨٦ ، ٨٧ .

گفتار یکم - پیوست دوم

- ٢٤ -

الزبير الخبر فيجعل على بنى هاشم ، فيأتى عليهم ، فانتدبوا معى ، فانتدبنا معه فى ثمانمائة فارس جريدة خيل ، فما شعر ابن الزبير إلا والرايات تخفق على رأسه ، قال: لجئنا إلى بنى هاشم ؛ فاذا هم فى الشعب ، فاستخرجناهم ، فقال لنا ابن الحنفية : لا تقتلوا إلا من قاتلكم ، فلما رأى ابن الزبير تنمرنا له وإقدامنا عليه ؛ لاذ بأستار الكعبة ، وقال : أنا عائذ الله

وحدث النوفلى فى كتابه فى الأخبار ، عن ابن عائشة ، عن أبيه ، عن حماد ابن سلمة ، قال : كان عروة بن الزبير يعذر أخاه إذا جرى ذكر بنى هاشم وحصره إيام فى الشعب وجمعه الحطب لتحريقهم ، ويقول : إنما أراد بذلك إرهابهم ليدخلوا فى طاعته ، كما أرهب بنو هاشم وجمع لهم الحطب لاحراقهم إذ هم أبوا البيعة فيما سلف ، وهذا خبر لا يحتمل ذكره هنا ، وقد أتينا على ذكره فى كتابنا فى مناقب أهل البيت وأخبارهم المترجم بكتاب « حدائق الأذهان »

وخطب ابن الزبير فقال : قد بايعنى الناس ، ولم يتخلف إلا هذا الغلام محمد ابن الحنفية ، والموعد بينى وبينه أن تغرب الشمس ، ثم أضرم داره عليه نارا ، فدخل ابن العباس لابن الحنفية فقال : يا ابن عم ، إنى لا آمنه عليك فبايعه ، فقال : سيمنعه عنى حجاب قوى ، فجعل ابن عباس ينظر إلى الشمس ويفكر فى كلام ابن الحنفية ، وقد كادت الشمس أن تغرب ، فوافاهم أبو عبد الله الجدلى فيما ذكرنا من الخيل ، وقالوا لابن الحنفية : ائذن لنا فيه ، فأبى ، وخرج إلى أيلة فأقام بها سنين ، ثم قتل ابن الزبير ، كذلك حدث عمر بن حبة التميمى ، عن عطاء بن مسلم ، فيما أخبرنا به أبو الحسن المهرانى البصرى بمصر ، وأبو إسحق الجوهرى بالبصرة ، وغيرهما ، وهؤلاء الذين وردوا إلى ابن الحنفية هم الشيعة الكيسانية ، وهم القائلون بامامة محمد بن الحنفية ، وقد تنازعت الكيسانية بعد قولهم بامامة محمد بن الحنفية : فمنهم من قطع بموته ، ومنهم من زعم أنه لم يمت وأنه حى فى جبال رضوى ، وقد تنازع كل فريق من هؤلاء أيضا ، وإنما سموا

گفتار یکم - پیوست سوم

فاذا هم في الشعب ، فاستخرجناهم ، فقال لنا ابن الحنفيّة : لا تقاتلوا الا من قاتلكم ، فلما رأى ابن الزبير تسرّعنا له وإقدامنا عليه لاذ بأستار الكعبة ، وقال : انا عائذ الله .

وحدث النوفلي في كتابه في الأخبار ، عن ابن عائشة ، عن أبيه ، عن حماد بن سلمة ، قال : كان عروة بن الزبير يعذر أخاه إذا جرى ذكر بني هاشم وحصره إياهم في الشعب وجمعه لهم الحطب لتحريقهم ، ويقول : إنما أراد بذلك إرهابهم ليدخلوا في طاعته إذ هم ابوا البيعة فيما سلف ، وهذا خبر لا يحتمل ذكره هنا ، وقد أتينا على ذكره في كتابنا في مناقب اهل البيت وأخبارهم المترجم بكتاب « حدائق الأذهان » .

وخطب ابن الزبير فقال : قد بايعني الناس ، ولم يتخلف عن بيعتي إلا هذا الغلام محمد بن الحنفية ، والموعد بيني وبينه أن تغرب الشمس ، ثم أضرم داره عليه ناراً ، فدخل ابن العباس على ابن الحنفية فقال : يا ابن عم ، إني لا آمنه عليك فبايعه ، فقال : سيمنعه عني حجاب قوي ، فجعل ابن عباس ينظر الى الشمس ، ويفكر في كلام ابن الحنفية ، وقد كادت الشمس ان تغرب ، فوافاهم ابو عبدالله الجدلي فيما ذكرنا من الخيل ، وقالوا لابن الحنفية : ائذن لنا فيه ، فأبى ، وخرج إلى أيلة فأقام بها سنين ، ثم قتل ابن الزبير ، كذلك حدث عمر بن شبة النميري ، عن عطاء بن مسلم ، فيما أخبرنا بـه أبو الحسن المهراني المصري[1] بمصر ، وأبو إسحاق الجوهري بالبصرة ، وغيرهما ، وهؤلاء الذين وردوا الى ابن الحنفية هم الشيعة الكيسانية ، وهم القائلون بإمامة محمد بن الحنفية ، وقد تنازعت الكيسانية بعد قولهم بإمامة محمد بن الحنفية : فمنهم من قطع بموته ، ومنهم من زعم أنه لم يمت وأنـه حي في جبال رَضْوَى ، وقد تنازع كل فريق من هؤلاء ايضاً ، وإنما سموا بالكيسانية لإضافتهم الى المختار بن أبي عبيد الثقفي ، وكان اسمه كيسان ،

---

١) في نسخة : ابو حسن المهراني البصري، بمصر .

● نمونهٔ ۲) نشانهٔ تحریف در نوشتار بَلاذری

علّامه شیخ زین الدین عاملی بَیاضی‌﵀ (متوفّای ۸۷۷) از علمای بزرگ شیعه، در کتاب ارزشمند خویش «الصراط المستقیم» چنین می‌نویسد:

وَ مِنْها ما رَواهُ الْبَلاذُرِیُّ وَ اشْتَهَرَ فِی الشِیعَةِ أَنَّهُ حَصَرَ فاطِمَةَ فِی الْبابِ حَتّیٰ اَسْقَطَتْ مُحْسِناً.[1]

از جملهٔ آن موارد [و اعمال ناشایست خلیفهٔ دوم] آن مطلبی است که بَلاذری [از علمای سنّی مذهب و متوفّای ۲۷۹] نقل کرده و در میان شیعیان نیز مشهور است که او (عمر بن خطّاب) فاطمه[﵍] را آن چنان بین در و دیوار قرار داد، که [فاطمه﵍، فرزندش] محسن را سقط نمود.

با جستجو در کتاب‌های چاپ شده از بَلاذری، می‌توان به روشنی دید که چنین مضمونی، در این آثار به چاپ نرسیده است.

بدین ترتیب، نه تنها مدرکی بسیار مهم در موضوع شهادتِ حضرت محسن﵇، از دسترس محقّقان خارج گردیده و به دست ما نرسیده است؛ بلکه با کمال تأسّف باید گفت:

تنها متن موجود دربارهٔ حضرت محسن﵇ در آثار بَلاذری، حدیثی جعلی می‌باشد که حاکی از درگذشت وی در سنّ کودکی است![2]

---

۱ ـ الصراط المستقیم، بیاضی (متوفّای ۸۷۷)، ج ۳، ص ۱۲ (چاپ المکتبة المرتضویه).

۲ ـ أنساب الأشراف، بلاذری (متوفّای ۲۷۹)، ج ۳، ص ۱۴۴ (چاپ أعلمی، بیروت).

○ کتمانی در پی کتمان:
سکوت در ماجرای سقط حضرت محسنﷺ

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶) از استادش «ابو [یحیی] جعفر النقیب»[۱] چنین نقل می‌کند:

إذا كانَ رَسُولُ اللهِﷺ أباحَ دَمَ هَبّارِبْنِ الْأسْوَدِ، لِأنَّهُ رَوَّعَ زَيْنَبَ فَأَلْقَتْ ذا بَطْنِها، فَظَهَرَ الْحالُ أنَّهُ لَوْ كانَ حَيّاً لَأباحَ دَمَ مَنْ رَوَّعَ فاطِمَةَ حَتّىٰ أَلْقَتْ ذا بَطْنِها.

فَقُلْتُ: أَرْوِي عَنْكَ مايَقُولُهُ قَوْمٌ:

«إنَّ فاطِمَةَ رُوِّعَتْ فَأَلْقَتْ الْمُحْسِنَ.»؟

فَقالَ: لاتَرْوِهِ عَنّي وَ لا تَرْوِ عَنّي بُطْلانَهُ، فَإنّي مُتَوَقِّفٌ فِي هٰذا الْمَوْضِعِ.[۲]

---

۱ ـ نقیب، ابوجعفر یحیی بن محمّد بن ابو زید علوی (متوفّای قبل از ۶۴۴): او به تصریح ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، مذهب امامی نداشته و از فضائل ابوبکر و عمر دم می‌زده است.

وی عثمان و فتوحات زمان او را تأیید می‌کند. توجیهات او در ماجرای سقیفه، شاهکاری از ریشخند وی به فرمان الهی رسول خداﷺ است.

برخی توصیفات او به قلم ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶) چنین است:

الف ـ غَيْرُ مُتَعَصِّبٍ لِلْمَذْهَبِ ـ وَ إنْ كانَ عَلَوِيّاً ـ وَ كانَ يَعْتَرِفُ بِفَضائِلِ الصَّحابَةِ وَ يُثْنِي عَلَى الشَّيْخَيْنِ.

ب ـ وَ لَمْ يَكُنْ إمامِيَّ الْمَذْهَبِ وَ لاكانَ يَبْرَأُ مِنَ السَّلَفِ وَ لايَرْتَضِي قَوْلَ الْمُسْرِفِينَ مِنَ الشِّيعَةِ.

(ر.ک: شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (متوفّای ۶۵۶)، ج ۱۰، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۳ و ج ۱۲، ص ۸۲ ـ ۹۰)

۲ ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶)، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

هنگامی که [در فتح مکّه] رسول خدا ﷺ به کشتن هَبّار بن اسود اجازه داده بود؛ به‌سبب آن که وی، زینب [دختر خواندهٔ رسول خدا ﷺ و از زنان مسلمان][1] را ترسانید، به صورتی که زینب فرزندی را که در شکم خود داشت، سقط کرد؛ پس روشن است که اگر آن حضرت زنده بود، حتماً مباح می‌کرد خون کسی را که فاطمه[ﷺ] را ترساند تا آن‌جا که فرزندی را که در بطنش داشت، سقط نمود.

[ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید:] گفتم:

آیا از تو روایت کنم قول آن گروه را که می‌گویند:

«فاطمه [ﷺ] ترسانده شد پس محسن را سقط کرد.»؟

پس [استاد] پاسخ می‌گوید:

از من روایت نکن و بطلان این ماجرا را نیز از قول من نقل ننما، چرا که من در این موضوع توقّف کرده‌ام [و سکوت اختیار می‌کنم!].

---

۱ ـ استاد ارجمند، جعفر مرتضی العاملی دربارهٔ «زینب» می‌نویسد:

«هاله» ـ خواهر خدیجهٔ کبریٰ ـ شوهری داشت از بنی‌تَمیم که از او به «ابوهند» یاد شده است.

«ابوهند» از همسر دیگرش، دو دختر داشت به نام‌های «زینب» و «رقیّه».

«ابوهند» و مادر این دو دختر، دار فانی را وداع گفتند و «هاله» با دختران «ابوهند» تنها ماند.

«خدیجهٔ کبریٰ» ـ خواهر هاله ـ سرپرستی این دو دختر را بر عهده گرفت.

با درگذشت «هاله» و ازدواج رسول خدا ﷺ با «خدیجهٔ کبریٰ»، سرپرستی این دو دختر به رسول خدا ﷺ انتقال یافت و از آن روز، این دو دختر «به رسم عرب»، دختران رسول خدا ﷺ نام گرفتند.

(ر.ک: الصحیح من سیرة النبیّ الأعظم ﷺ، ج ۲، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶)

بعدها، «زینب» با «ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعُزّی بن عبدشمس بن عبد مَناف» ازدواج کرد و در نتیجه، «ابوالعاص» را دامادِ رسول خدا ﷺ خوانده‌اند.

نشانه‌های شهادت حضرت زهرا(س) در منابع اهل سنّت

طبق نقل مورّخین، «هَبّاربن اسود» در سال دوم هجری به زینب حمله کرد و او را به گونه‌ای ترساند که فرزندش را سقط نمود.

زینب بر اثر این ماجرا، به خونریزی‌های ناپیوسته‌ای مبتلا شد و به دلیل همین عارضه، شش سال بعد، یعنی در سال هشتم هجری از دنیا رفت.[1] در ادامهٔ همین رویداد، پیامبر(ص) در ماجرای فتح مکّه ـ که در رمضان سال هشتم هجری به وقوع پیوست ـ خون «هَبّار» را مباح دانستند.

جالب است که:

ابو[یحیی] جعفر النقیب، این دو ماجرا را مشابه یکدیگر می‌بیند و مهاجمین را در برخورد با صدّیقهٔ طاهره(س) و سقط فرزند آن بانوی بزرگوار (حضرت محسن(ع)) همانند «هَبّار» محکوم به مرگ می‌نماید؛ چراکه او نیز به نیکی دریافته است که **علّت درگذشتِ** صدّیقهٔ طاهره(س) و زینب یکسان بوده و «سقط فرزندشان» در اثر ایجاد هراس و تولید وحشت توسّط مردان مهاجم می‌باشد.

به راستی فکر می‌کنید این هراس از سوی چه کسی ایجاد شد؟[2]

---

۱ ـ الإستیعاب، ابن‌عبد البر (متوفّای ۴۶۳)، در حاشیهٔ کتاب الإصابه، ج ۳، ص ۳۱۲ (چاپ دار إحیاء التراث العربی).

۲ ـ ابراهیم بن سیّار بصری معتزلی، ملقب به نَظّام (متوفّای ۲۳۱) در این ماجرا به صراحت می‌گوید: **إنّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فاطِمَةَ [(س)] یَوْمَ الْبَیْعَةِ حَتّیٰ ألْقَتْ الْجَنِینَ مِنْ بَطْنِها.**

همانا عمر، فاطمه[(س)] را در روز بیعت مضروب کرد آن‌چنان که وی، جنین را در شکم خود سقط نمود.

⇦

با کمال تعجّب مشاهده می‌نماییم:

ابو[یحیی] جعفر النقیب از ترویج دیدگاه خود دربارهٔ قاتل حضرتِ فاطمهٔ زهراﷺ اجتناب می‌ورزد و به شاگرد خویش اجازهٔ نقل آن را نمی‌دهد!

جالب‌تر آن‌که:

ابن‌کثیر (متوفّای ۷۷۴) از علمای متعصّب سنّی، زینب را در این ماجرا، «شهیده» می‌خوانَد و می‌نویسد:

ماتَتْ شَهِیدَه.[۱]

آری، ابن‌کثیر دمشقی، درگذشت زینب پس از گذشت شش سال از حادثهٔ سقط فرزندش را «شهادت» می‌داند؛ ولی علیرغم تشابهی که میان دلایل درگذشت زینب و حضرت زهراﷺ وجود دارد، از مرگ طبیعی صدّیقهٔ طاهرهﷺ سخن به میان می‌آید!

چنانچه اظهار شده:

«آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیدهٔ ما حضرت فاطمه (رضی الله عنها) در بستر خویش وفات

✍ عبد القادر بن طاهر بغدادی (متوفّای ۴۲۹) در کتاب «الفَرقُ بین الفِرَق»، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱ (چاپ دارالمعرفه، بیروت)؛ محمّد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفّای ۵۴۸) در کتاب «الملل و النحل»، ج ۱، ص ۵۷ (بیروت)؛ صَفَدی (متوفّای ۷۶۴) در کتاب «الوافی بالوفیات»، ج ۶، ص ۱۷؛ مقریزی (متوفّای ۸۴۵) در کتاب «الخطط» (المواعظ و الإعتبار)، ج ۲، ص ۳۴۶؛ این عقیده را از قول «نظّام» نقل کرده‌اند.

۱ ـ البدایة و النهایه، ابن‌کثیر (متوفّای ۷۷۴)، ج ۵، ص ۳۲۹ (چاپ دار إحیاء التراث العربی، بیروت) و ص ۳۳۱ (چاپ دارالکتب العلمیّه، بیروت).

نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است.»![1]

«حضرت فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها با آن که درجه و رتبه‌اش از همهٔ زنان عالم و شهدا برتر است، ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده...»![2]

---

۱ ـ فرازی از خطبه‌های نماز جمعهٔ مولوی عبدالحمید، امام جمعهٔ اهل تسنّن زاهدان، به تاریخ ۲ / ۶ / ۱۳۸۰، مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۶، ص ۷۰.

۲ ـ توضیحی دربارهٔ چاپ مقالهٔ «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت»، مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام (زیر نظر حوزهٔ دارالعلوم زاهدان)، شمارهٔ ۷، ص ۳.

○ حکایتی دیگر از کتمان:
پیشینهٔ ماجرای «احراق» نزد اهل تسنّن

مدارک امروزین اهل تسنّن، به وقوع «احراق» و آتش‌افروزی در ماجرای «هجوم اصلی» به خانهٔ صدّیقهٔ طاهره علیها السلام اشاره‌ای نمی‌کند. در این منابع تنها «تهدیدهای جدّی عمربن خطّاب برای به آتش کشیدن خانه و جمع‌آوری هیزم جهت اجرای این تهدید» ثبت شده است.[1]

در مواردی حتّی تلاش شده است بر ماجرای «تهدیدهای خشونت‌بار عمربن خطّاب به آتش‌افروزی» نیز سرپوش گذاشته شود!؟

برای مثال:

در برخی مدارک، «تهدید به احراق» یعنی واژهٔ «لَاُحْرِقَنَّ: حتماً می‌سوزانم» به «لَاَفْعَلَنَّ: حتماً انجام می‌دهم» تبدیل شده و تحریف گردیده است.[2]

---

۱ ـ مُروجُ الذهب، مسعودی (متوفّای ۳۴۶)، ج ۳، ص ۷۷ (چاپ دارالهجره، قم)؛ المصنّف، ابن‌ابی‌شیبه (متوفّای ۲۳۵)، ج ۸، ص ۵۷۲ (چاپ دارالفکر)؛ الإمامة و السیاسه، ابن‌قُتَیبه دِینَوَری (متوفّای ۲۷۶)، ج ۱، ص ۱۷ ـ ۲۰؛ أنساب الأشراف، بَلاذری (متوفّای ۲۸۹)، ج ۱، ص ۵۸۶ (چاپ دارالمعارف، قاهره) و ج ۲، ص ۲۶۸ (چاپ دارالفکر)؛ تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری (متوفّای ۳۱۰)، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۴۸؛ العقد الفرید، ابن‌عبد ربّه اندلسی (متوفّای ۳۲۸)، ج ۴، ص ۲۴۲ (چاپ دارالکتاب العربی) و ج ۴، ص ۲۵۹ (چاپ مکتبة النهضة المصریه) و ج ۴، ص ۸۷ (تحقیق: خلیل شریف‌الدین)؛ تاریخ أبی‌الفداء، ابوالفداء (متوفّای ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲ ـ الإستیعاب، ابن‌عبد البر (متوفّای ۴۶۳)، ج ۲، ص ۲۵۴ (چاپ در حاشیهٔ کتاب الإصابه) و ج ۳، ص ۹۷۵ (چاپ دارالجلیل)؛ نهایة الإرب، نویری (متوفّای ۷۳۳)، ج ۱۹، ص ۴۰ (چاپ قاهره، ۱۳۹۵)؛ الوافی بالوفیات، صَفَدی (متوفّای ۷۶۴)، ج ۱۷، ص ۳۱۱ (چاپ بیروت، ۱۴۰۱).

در تمام کتب فوق، ردّ پای تحریف در تهدید به احراق «بیت فاطمه علیها السلام» را می‌توان مشاهده ☜

به این ترتیب، سخن «عمربن خطّاب» که اهل خانه را به آتش‌افروزی تهدید می‌کرد، به جملاتی مانند «آن کار را انجام می‌دهم!» تغییر یافته است!؟

با وجود چنین سرپوش‌های گسترده‌ای بر حوادث تلخ و ناگوار «احراق بیت فاطمه ؑ»، برخی شواهد و قرائن، حاکی از آن است که در قرن‌های هشتم و نهم هجری قمری، بعضی از بزرگان اهلِ تسنّن، به انکار صریح ادّعای شیعیان مبنی بر «وقوع احراق و تحقّق آتش‌افروزی» اقدام ننموده‌اند. شاید این سکوت از آن‌جا ناشی می‌گردید که در آن زمان (نزدیک به ۵۰۰ سال پیش) هنوز منابع اهل تسنّن از اسناد وقوع این آتش‌افروزی، به‌طور کامل پاکسازی نشده بود و شیعیان می‌توانستند با استناد به برخی مدارک اهل تسنّن، «وقوع احراق» را به اثبات برسانند.

خواجه نصیرالدین طوسی ؒ (متوفّای ۶۷۲) از علمای بزرگِ شیعه، در کتاب «تجرید الاِعتقاد» که با شرح علّامهٔ حلّی ؒ (متوفّای ۷۲۶) به چاپ رسیده است، چنین می‌نویسد:

وَ بَعَثَ إلىٰ بَيْتِ أميرِالْمُؤْمِنينَ ؑ لَمّا امْتَنَعَ عَنْ الْبَيْعَةِ فَأضْرَمَ فيهِ النارَ وَ فيهِ فاطِمَه ؑ.[1]

[ابوبکر، گروهی را] به‌سوی خانهٔ امیرمؤمنان ؑ فرستاد، آن هنگام که ایشان از بیعت [با ابوبکر] امتناع کردند. **پس خانه را به آتش کشید در حالی که فاطمه ؑ در آن بود.**

✍ نمود. نمونهٔ دیگر تحریف را در این مدرک مشاهده کنید: فضائل الصحابه، احمدبن حنبل (متوفّای ۲۴۱)، ج ۱، ص ۳۶۴.

۱ ـ کشف المراد فی شرح تجرید الاِعتقاد، علّامهٔ حلّی ؒ (متوفّای ۷۲۶)، ص ۳۷۶ ـ ۳۷۷.

شمس‌الدین اسفراینی[1] و علاءالدین قوشچی[2] ـ که از علمای سرشناس اهل تسنّن در قرن‌های هشتم و نهم هجری هستند ـ هر دو، بر کتاب خواجه نصیرالدین طوسی ﷺ ردّیه نوشته‌اند.

امّا این دو، زمانی که به جمله‌های فوق و ماجرای «احراق» رسیده‌اند، نه تنها کلام محقّق طوسی ﷺ را منکر نشده‌اند، بلکه در صحّت روایت فوق، شک نیز نکرده‌اند و آن را ضعیف هم نشمرده‌اند.

جالب آن است که رویّهٔ این دو، انکار سخنان محقّق طوسی ﷺ بوده است و هر دو از علمای متعصّب اهل سنّت می‌باشند؛ چنان‌که این موضوع را از نقد آنان بر آثار شیعه می‌توان استنباط کرد.[3]

این موضوع، نشانگر آن است که تا قرن نهم هجری، انکار این ماجرا به‌سبب وجود برخی مدارک، مشکل بوده است.

---

۱ ـ شمس‌الدین اسفراینی (متوفّای ۸۲۶) در کتاب «تسدید العقائد فی شرح تجرید القواعد».

۲ ـ علاءالدین قوشچی (متوفّای ۷۷۹) در کتاب «شرح التجرید» (چاپ سنگی).

۳ ـ تعصّب قوشچی به حدّی است که برخی علمای شیعه او را «متعصّبِ عنودِ ستیزه‌جو» معرّفی می‌کنند. ر.ک: الرسائل الإعتقادیّه، خواجوئی (متوفّای ۱۱۷۳)، ج ۱، ص ۴۰۹.

گفتار دوم

تحریف و جابه‌جایی حقایق

از دیگر حربه‌های شیطان، برای دوری مردم از قرآن و عترت ـ دو یادگار جدایی‌ناپذیر پیامبر ﷺ ـ تحریف حقایق است.

تحریف یعنی: «حروف و کلمات را جابه‌جا کردن و دست بردن در عبارت‌های گوینده یا نویسنده تا منظور اصلی وی روشن نشود و معنای سخن و کلام او تغییر کند.»

آری، حق روشن است؛ امّا می‌توان با جابه‌جا کردن کلمات و بازی با لغات، آن را کتمان نمود. سرنوشت تحریف‌گران، دوری از رحمت خداوند است:

﴿مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ... لَعَنَهُمُ اللهُ بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلّا قَلِیلاً﴾ (نساء / ۴۶)

گروهی از یهود، کلمات خدا را از جای خود تغییر می‌دهند... خداوند آنان را به سبب کفرشان لعنت کرد [و از رحمت خویش دور ساخت]؛ پس ایمان نمی‌آورند مگر گروهی اندک.

● نمونهٔ ۱) تحریف در کتاب المعارف

ماجرای شهادت فرزندی که صدّیقهٔ طاهره در جان خود داشتند و از سوی رسول خدا «مُحَسِّن» (یا بنا به قرائت مشهور «مُحْسِن») نام‌گذاری شده بود،[۱] از بارزترین مواردی می‌باشد که تحریف در آن صورت گرفته است.

عالم شیعی ابن‌شهرآشوب مازندرانی (متوفّای ۵۸۸) در کتاب «مناقب آل أبی‌طالب» در قسمتی که نام فرزندان صدّیقهٔ طاهره را می‌آورَد، جمله‌ای را از قول دانشمند سنّی ابن‌قُتَیْبه دِیْنَوَری (متوفّای ۲۷۶) بازگو می‌کند:

وَ أولادُها: الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْمُحْسِنُ سِقْطٌ؛ وَ فِی مَعارِفِ الْقُتَیْبِیِّ: إنَّ مُحْسِناً فَسَدَ مِنْ زَخْمِ[۲] قُنْفُذِ الْعَدَوِیِّ...[۳]

و فرزندان آن حضرت []: حسن، حسین و محسن که سقط گردید.

و در [کتاب] معارف ابن‌قُتَیْبه آمده است که محسن بر اثرِ ضربهٔ شدید قُنْفُذ عَدَوی [غلام عمر بن خطّاب] از بین رفت.

---

۱ ـ القاموس المحیط، فیروزآبادی (متوفّای ۸۱۷)، ج ۲، ص ۵۵.

۲ ـ زَخَمَهُ یَزْخَمُهُ زَخْماً: دَفَعَهُ دَفْعاً شَدِیداً. (لسان العرب، ابن‌منظور (متوفّای ۷۱۱)، ج ۶، ص ۳۲)

۳ ـ مناقب آل أبی‌طالب، ابن‌شهرآشوب (متوفّای ۵۸۸)، ج ۳، ص ۴۰۷.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی (متوفّای ۶۵۸) از علمای اهل تسنّن در تأیید این مطلب چنین می‌نویسد:[1]

وَ زادَ عَلَی الْجُمْهُورِ وَ قالَ: إنَّ فاطِمَةَ ؏ أسْقَطَتْ بَعْدَ النَّبِیِّ ذَکَراً کانَ سَمّاهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ مُحْسِناً وَ هٰذا شَیْءٌ لَمْ یُوجَدْ عِنْدَ أحَدٍ مِنْ أهْلِ النَّقْلِ إلّا عِنْدَ ابْنِ قُتَیْبَه.[2]

او (شیخ مفید از علمای شیعه) بر قول اکثریّت و جمهورِ علما چنین مطلبی را اضافه می‌کند و می‌گوید: پس از [رحلت] پیامبر[ﷺ]، فاطمه؏ فرزند پسری را سقط نمود که رسول خداﷺ نام او را محسن نهاده بود. [گنجی شافعی ادامه می‌دهد:] این مطلب نزد هیچ کدام از اهل نقل [و حدیث] یافت نشد مگر ابن‌قُتَیْبَه.

با توجّه به مدارک فوق، مشخّص می‌شود که در یکی از کتاب‌های ابن‌قُتَیْبَه به نام «المعارف» بر سقط شدن حضرت محسن؏ بر اثر اقدام «قُنْفُذ» تصریح شده است.

بر این مطلب، ابن‌شهرآشوب (متوفّای ۵۸۸) از علمای شیعه و نیز گنجی شافعی (متوفّای ۶۵۸) از علمای اهل تسنّن تأییداتی دارند و روشن است که **جملهٔ فوق تا قرن هفتم در کتاب «المعارف» وجود داشته است.**

---

۱ ـ ر.ک: پیوست یکم.

۲ ـ کفایة الطالب، گنجی شافعی (متوفّای ۶۵۸)، ص ۴۱۳.

امّا در چاپ‌های امروزینِ این کتاب، با کمال تعجّب، تنها جملهٔ زیر را مشاهده می‌کنیم:[۱]

(مُحْسِنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبِ رَضِيَ اللهُ تَعالىٰ عَنْهُما) وَ أَمّا مُحْسِنُ بْنُ عَلِيٍّ فَهَلَكَ وَ هُوَ صَغِيرٌ.[۲]

[از جملهٔ فرزندان امیرمؤمنان ﷺ] محسن، فرزند علی [ﷺ] فرزند ابوطالب است که خداوند از هر دوی آنان راضی باد.

امّا محسن بن علی، هلاک شد در حالی که کوچک بود.

بدین ترتیب ماجرای فرزندی که حضرت صدّیقهٔ طاهره ﷺ در جریان «هجوم اصلی»،[۳] سقط نمود و نیز نام یکی از قاتلان آن فرزند و حادثهٔ اصابت ضربهٔ شدید به صدّیقهٔ طاهره ﷺ تحریف گردیده و با عبارت «**فَهَلَكَ وَ هُوَ صَغِيرٌ**: وفات کرد در حالی که کوچک بود!» جابه‌جا می‌شود.

جالب است بدانیم که صَفَدی (متوفّای ۷۶۴) در کتاب «الوافی بالوفیات» به تجلیل از شخصیّت عالم شیعی، ابن شهرآشوب مازندرانی (متوفّای ۵۸۸) پرداخته و وی را با اوصافی همچون «صَدوقُ الْلَهْجَه» ستوده است.[۴]

---

۱ ـ ر.ک: پیوست دوم.

۲ ـ المعارف، ابن‌قُتَیْبَه (متوفّای ۲۷۶)، ص ۹۲ (چاپ دار إحیاء التراث العربی، بیروت).

۳ ـ ر.ک: دراسة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه ﷺ، استاد شیخ عبدالزهراء مهدی، ص ۴۸۹.

۴ ـ ر.ک: الوافی بالوفیات، صَفَدی (متوفّای ۷۶۴)، ج ۴، ص ۱۴۶.

گفتار دوم - پیوست یکم

وكانت تخرج الى المسجد وهي جارية فيازحها علي عليه السلام ويقول لها من أخوالك ؟ فتقول (وه وه) تعني كلباً ، فجميع ولد علي « ع » لصلبه في هذه الرواية اربعة عشر ولداً وعشرون اصولة .

هكذا ذكره غير واحد من أهل السير ، (وأسقط ابو عبد الله) المفيد المون من الخثعمية وجعل ابا بكر كنية لمحمد الأصغر ، ولم يذكر محمد الأوسط ، وذكر ابو الفرج علي الأموي الاصبهاني في مقاتل آل ابي طالب الذين قتلوا مع امير المؤمنين : أبي عبد الله الحسين « ع » ، جعفراً ، وعلياً ، وعثمان والعباس ، ومحمد الأصغر ، وأسقط عبيد الله ، وما ذكره المفيد اشبه عندي بالصواب ، وأسقط المفيد من البنات اربعاً : وهن رملة الصغرى ، وأم كلثوم الصغرى ، وأم جعفر جعلها كنية لجمانة ، وهذا قريب ، ولم يذكر الابنة التي هلكت وهي جارية.

وزاد على الجمهور ، وقال : إن فاطمة عليها السلام اسقطت بعد النبي ذكراً ، كان سماه رسول الله ﷺ محسناً ، وهذا شيء لم يوجد عند أحد من اهل النقل إلا عند ابن قتيبة .

قاعدة في ذكر المعقبين من أولاد أمير المؤمنين ﷺ

ومن قتل ومن مات وهو صغير رضوان الله عليهم اجمعين

أولهم امير المؤمنين الحسن بن علي عليه السلام ، كنيته ابو محمد ، ولد بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة ، وكان اشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

لما اخبرنا ابن الزبيدي ، اخبرنا ابو الوقت السنجري ، اخبرنا الداودي

گفتار دوم ـ پیوست دوم

— ۹۲ —

على أخيهم وعبيد الله وأبا بكر أمهما ليلى بنت مسعود بن خالد النهشلي وعمر ورقية أمهما تغلبية وكان خالد بن الوليد سباها في الردة فاشتراها علي رضي الله عنه أسماء بنت عميس وجعفرا والعباس وعبد الله أمهم أم البنين بنت حرام الوحيدية (١) ورملة وأم الحسن أمهما أم سعيد بنت عروة بن مسعود الثقفي وأم كلثوم الصغرى وزينب الصغرى وجمانة وميمونة وخديجة وفاطمة وأم الكرام ونفيسة وأم سلمة وأمامة وأم أبيها لأمهات أولاد شتى

(بنات علي بن أبي طالب) فأما زينب الكبرى بنت فاطمة فكانت عند عبد الله بن جعفر فولدت له أولادا قد ذكرناهم . وأما أم كلثوم الكبرى وهي بنت فاطمة فكانت عند عمر بن الخطاب وولدت له ولدا قد ذكرناهم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها ثم تزوجها عون بن جعفر بن أبي طالب فماتت عنده وكان سائر بنات علي عند ولد عقيل وولد العباس . خلا أم الحسن فإنها كانت عند جعدة بن هبيرة المخزومي وخلا فاطمة فإنها كانت عند سعيد بن الاسود من بني الحارث ابن أسد (محسن بن علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنهما) وأما محسن بن علي فهلك وهو صغير (الحسن بن علي) وأما الحسن بن علي رضي الله عنهما فكان يكنى أبا محمد ولما قتل علي بويع له بالكوفة وبويع لمعاوية بالشام وبيت المقدس فسار معاوية يريد الكوفة وسار الحسن يريده فالتقوا بمسكن من أرض الكوفة فصالح الحسن معاوية وبايع له ودخل معه الكوفة ثم انصرف معاوية عن الكوفة إلى الشام واستعمل على الكوفة المغيرة بن شعبة وعلى البصرة عبد الله بن عامر ثم جمعهما لزياد وانصرف الحسن إلى المدينة فمات بها ويقال إن امرأته جعدة بنت الأشعث بن قيس سمته وكانت وفاته في شهر ربيع الأول من سنة تسع وأربعين وهو يومئذ ابن سبع وأربعين سنة وصلى عليه سعيد بن العاص وهو أمير المدينة فولد الحسن حسنا أمه خولة بنت منظور بن زبان الفزارية وزيدا وأم الحسن أمهما بنت عقبة بن مسعود البدري وعمر وأمه ثقيفة والحسين الاثرم لام ولد وطلحة وأمه أم إسحق بنت طلحة بن عبيد الله وأم عبد الله لام ولد . فأما الحسن بن الحسن

---

(١) بنو الوحيد قوم من بني كلاب ، والوحيدة من أعراض المدينة بينها وبين مكة

● نمونهٔ ۲) تحریف در کتاب صحیح بُخاری

از جـمله بـحث‌های روشنگر در مسیر تاریخ اسلام، ماجرای مصادره و غصب اموال بانوی دوسرا، صدّیقهٔ کبریٰ علیها السلام توسّط حکومتِ وقت است که نقطهٔ عطفی در مباحث فاطمیّه می‌باشد.[1]

برخی دشمنانِ حق، تلاش کرده‌اند تا این ماجرا که لکّهٔ سیاهی در تاریخ حکمرانی خلیفهٔ اوّل و دوم است را تحریف کنند.

مُسلم بن حجّاج نیشابوری (متوفّای ۲۶۱) در کتاب خود که به «صحیح مُسلم» شهرت دارد، می‌نویسد:

فَقالَ عُمَرُ... فَلَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قالَ أَبُوبَكْرٍ: أَنا وَلِيُّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَجِئْتُما تَطْلُبُ مِيراثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ، وَ يَطْلُبُ هٰذا مِيراثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيها. فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «ما نُورَثُ، ما تَرَكْناهُ صَدَقَة».

فَرَأَيْتُماهُ كاذِباً آثِماً غادِراً خائِناً، وَ اللهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَصادِقٌ بارٌّ راشِدٌ تابِعٌ لِلْحَقِّ.

ثُمَّ تُوُفِّيَ أَبُوبَكْرٍ، و أَنا وَلِيُّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ وَلِيُّ أَبِي‌بَكْرٍ.

فَرَأَيْتُمانِي كاذِباً آثِماً غادِراً خائِناً.[2]

---

۱ ـ ر.ک: عبور از تاریکی (پژوهشی در غصب اموال صدّیقهٔ طاهره علیها السلام در سال یازدهم هجری)، عدنان درخشان ـ علی لبّاف.

۲ ـ صحیح مُسلم، مُسلم بن حجّاج (متوفّای ۲۶۱)، کتاب «الجهاد و السیر»، باب «حکم الفیء»، حدیث ۳۳۰۲.

پس عمر [امیرمؤمنان علی ﷺ و عبّاس عموی پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده] چنین گفت:

... آن هنگام که رسول خدا وفات یافت، ابوبکر گفت:

من جانشین رسول خدا هستم، پس شما دو نفر (امیرمؤمنان ﷺ و عبّاس) به نزد او آمدید؛ در حالی که تو (عبّاس) میراث خودت را از پسر برادرت طلب می‌کردی[1] و این (اشاره به امیرمؤمنان علی ﷺ) ارث همسرش [حضرتِ زهرا ﷺ] را از پدرش [رسول خدا ﷺ] طلب می‌کرد.

پس ابوبکر [ادّعا کرد و] گفت که پیامبر گفته است: «از ما پیامبران ارث برده نمی‌شود، آن‌چه ما باقی می‌گذاریم، صدقه است».

پس شما دو نفر او را دروغگو، گناهکار، حیله‌گر و خائن دانستید، در حالی که خدا می‌داند که او راستگو، نیک‌کردار، درست‌رفتار و پیرو حق بود.

سپس ابوبکر مُرد و من جانشین رسول خدا و ابوبکر هستم؛ پس شما دو نفر، من را **دروغگو، گناهکار، حیله‌گر و خائن دانستید.**

ماجرای فوق به روشنی نظر امیرمؤمنان علی ﷺ را نسبت به ابوبکر و عمر ـ آن هم به اعتراف خلیفهٔ دوم ـ بیان می‌کند.

---

۱ ـ صحیح آن است که عبّاس سهم بنی‌هاشم از خمس غنائم خیبر را می‌طلبید.

ر.ک: جامع البیان، طبری شافعی (متوفّای ۳۱۰)، ج ۱۰، ص ۹.

این مطلب، چون خوشایند برخی نبوده است، در نقل‌های دیگر از همین روایت، تغییر می‌کند!؟

اکثر مورّخان، چه قبل از مُسلم نیشابوری و چه بعد از وی، عبارت «**کاذِباً آثِماً غادِراً خائِناً**: دروغگو، گناهکار، حیله گر و خائن» را به عبارات دیگری تبدیل کرده‌اند.

برای نمونه:

محمّد بن اسماعیل بُخاری (متوفّای ۲۵۶) صاحب‌کتاب‌مشهور «صحیح بُخاری» می‌نویسد:

قالَ عُمَرُ... تَوَفَّى اللهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فَقالَ أَبُوبَكْرٍ: أَنا وَلِيُّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَقَبَضَها أَبُوبَكْرٍ فَعَمِلَ فِيها بِما عَمِلَ بِهِ فِيها رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ أَنْتُما حِينَئِذٍ ـ وَ أَقْبَلَ عَلىٰ عَلِيٍّ وَ عَبّاسٍ ـ تَزْعَمانِ أَنَّ أَبابَكْرٍ كَذا وَ كَذا.[1]

عمر گفت: ... خداوند جان نبی خود را گرفت، پس ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، پس آن اموال را در اختیار گرفت و همانند رسول خدا دربارهٔ آن‌ها رفتار کرد (عمر [در این هنگام] رو به [امیرمؤمنان] علی [علیه السلام] و عبّاس کرد [و گفت:]) و در آن هنگام، شما دو نفر گمان می‌کردید که ابوبکر چنین و چنان است.

---

۱ ـ صحیح بُخاری، محمّد بن اسماعیل بُخاری (متوفّای ۲۵۶)، کتاب «النفقات»، باب «حَبْسُ الرَّجُلِ قُوتَ سَنَه...»، حدیث ۵۳۵۸ و فی طبعة: رقم ۴۹۳۹.

«بُخاری» در چهار قسمت از کتاب خویش به ماجرای فوق اشاره می‌کند و در هیچ یک، جمله‌ای را که بازگو کنندهٔ نظرِ امیرمؤمنان علی عليه السلام دربارهٔ خلیفهٔ اوّل و دوم است حکایت نمی‌کند.

سه قسمت دیگر از کتاب «صحیح بُخاری» که به این ماجرا اشاره نموده عبارت‌اند از:

کتاب «فَرْضُ الْخُمْس»، باب اوّل، حدیث ۳۰۹۴ و فی طبعة: رقم ۲۸۶۳.

کتاب «الفَرائِض»، باب «قَوْلُ النَبِیِّ: لانُورَث»، حدیث ۶۷۲۸ و فی طبعة: رقم ۶۲۳۱.

کتاب «الاِعْتِصامُ بِالْکِتابِ وَ السُنَّه»، باب «ما یَکْرَهُ مِنَ التَعَمُّقِ وَ التَنازُع»، حدیث ۷۳۰۵ و فی طبعة: رقم ۶۷۶۱.

گفتار سوم

توجیه با هدف کتمان حقایق

برخی حقایق که قابل انکار و کتمان نیستند، دستخوش چنان توجیه‌ها و تفسیرهایی می‌شوند که روح هر انسان آزاده‌ای را جریحه‌دار می‌سازد.

توجیه گرانی که به جای نقدِ ظلمِ حاکمان ظالم، بر اعمال زشتِ آنان سرپوش می‌نهند و سعی در درست جلوه دادن اعمال ناپسندِ ستمگران می‌نمایند؛ همچون کسانی‌اند که قرآن کریم خطاب به آن‌ها می‌فرماید:

﴿یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (آل‌عمران / ۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را به وسیلهٔ باطل می‌پوشانید و حق را کتمان می‌کنید در حالی که [به حقّانیّت آن] آگاهید؟

● نمونهٔ ۱) تلاش ابن‌ابی الحدید برای تبرئهٔ خلفا

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶) پس از اشاره به ماجرای یورش به خانهٔ صدّیقهٔ طاهره و همچنین غصب اموال آن حضرت توسّط خلیفهٔ وقت،[۱] در مقام نتیجه گیری می‌نویسد:

وَ الصَّحِيحُ عِنْدِي أَنَّها ماتَتْ وَ هِيَ واجِدَةٌ عَلىٰ أَبِي‌بَكْرٍ وَ عُمَرَ، و أَنَّها أَوْصَتْ أَلّا يُصَلِّيا عَلَيْها.

وَ ذٰلِكَ عِنْدَ أَصْحابِنا مِنَ الْأُمُورِ الْمَغْفُورَةِ لَهُما. وَ كانَ الْأَوْلىٰ بِهِما إِكْرامَها وَ احْتِرامَ مَنْزِلِها، لٰكِنَّهُما خافا الْفُرْقَةَ وَ أَشْفَقا مِنَ الْفِتْنَةِ، فَفَعَلا ما هُوَ الْأَصْلَحُ بِحَسَبِ ظَنِّهِما...

فَلا يَجُوزُ الْعُدُولُ عَنْ حُسْنِ الْإِعْتِقادِ فِيهِما بِما جَرىٰ وَ اللهُ وَلِيُّ الْمَغْفِرَةِ وَ الْعَفْوِ؛ فَإِنَّ هٰذا لَوْ ثَبَتَ أَنَّهُ خَطَأٌ، لَمْ يَكُنْ كَبِيرَةً، بَلْ كانَ مِنْ بابِ الصَّغائِرِ.[۲]

آن‌چه نزد من درست می‌باشد، این است که:

او (حضرت زهرا) وفات یافت در حالی که از ابوبکر و عمر ناراحت و غضبناک بود و وصیّت کرد که آن دو بر جنازهٔ او نماز نخوانند.

و [البتّه] این از اموری است که نزد اطرافیان ما [و هم‌کیشان و هم‌اعتقادان ما] برای آن‌دو بخشیده شده می‌باشد.

و بهتر بود که آن دو، او (حضرت زهرا) را تکریم می‌کردند و احترام

۱ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (متوفّای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۵۰.

۲ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (متوفّای ۶۵۶)، ج ۶، ص ۵۰.

خانهٔ وی را نگه می‌داشتند، امّا نگران تفرقه بودند و از فتنه می‌ترسیدند.
در نتیجه، آن‌چه را که گمان می‌کردند بهتر است، انجام دادند...
پس جایز نیست که در این ماجرا، به آن دو نگاه بدبینانه داشته باشیم، و خداوند بخشنده و عفو کننده است و بر فرض، اگر ثابت شود که خطا و اشتباهی بوده است، گناه کبیره نبوده و [فقط] از جملهٔ گناهان صغیره محسوب می‌شود.[1]

گرایش بزرگان اهل سنّت در پاکسازی چهرهٔ ابوبکر و عمر، تا آن‌جا پیش رفته است که امام محمّد غزالی (متوفّای ۵۰۵) در کتاب «إحیاء علوم الدین» که در زمینهٔ اخلاق [!!] است، از «منع لعن فرستادن بر یزید» سخن می‌راند!؟

دلیل چنین توجیهی را می‌توان در منابع اهل تسنّن جستجو کرد. هدف امثال غزالی از «منع لعن فرستادن بر یزید»، توجیه جنایات ابوبکر و عمر و جلوگیری از شیوع لعن آن‌هاست.

سعدالدین تفتازانی (متوفّای ۷۹۳) در کتاب «شرح المقاصد» در همین زمینه می‌نویسد:

فَإنْ قِیلَ: فَمِنْ عُلَماءِ الْمَذْهَبِ مَنْ لَمْ‌یُجَوِّزْ اللَعْنَ عَلیٰ یَزِیدِ مَعَ عِلْمِهِمْ بِأنَـّهُ یَسْتَحِقُّ ما یَرْبُو عَلیٰ ذٰلِكَ وَ یَزِیدُ؟
قُلْنا: تَحامیاً عَنْ أنْ یَرْتَقِیَ إلیٰ الْأعْلیٰ فَالْأعْلیٰ.[2]

---

۱ ـ جالب است که عبدالعزیز نعمانی در مقالهٔ «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت» (مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۳، ص ۶۹)، ابن‌ابی الحدید را شیعه معرّفی می‌نماید!؟

۲ ـ شرح المقاصد، تفتازانی (متوفّای ۷۹۳)، ج ۵، ص ۳۱۱.

اگر گفته شود: برخی از علمای مذهب با این‌که مـی‌داننـد یزید مستحقّ لعن و بیش از آن است، چرا لعن او را جـایز نمی‌شمارند؟

در پاسخ می‌گوییم:

به خاطر این‌که از لعن افراد بالاتر از یزید جلوگیری کـرده باشند و لعن کردن به آن‌ها کشیده نشود.

تازیانه بر وحی

حضرت محسن علیه السّلام در منابع اهل سنّت

به اهتمام: علی لبّاف

با همکاری: سید رضا هاشمی گلپایگانی

گفتار یکم

شیوه‌های تحریف اسناد سقط حضرت محسن علیه السلام

حکایت غربت

به دلیل کتمان حوادث تلخ و رسوا کنندهٔ هجوم به «بیت فاطمه علیها السلام» به دست تاریخ‌نویسانِ مکتب خلافت و محو اسناد تاریخی حاکی از ایراد «ضرب و جرح» به حضرت زهرا علیها السلام از صفحات کتب اهل سنّت، بازخوانی ماجرای جانگداز سقط حضرت محسن علیه السلام نیازمند به کشف سرنخ‌های پنهان و معدودی می‌باشد که بایستی از لابه‌لای انبوهی از اوراق، استخراج گردد.[1] چراکه بخش عمده‌ای از مدارک تاریخی و اسناد مرتبط با سقط حضرت محسن علیه السلام ـ با انگیزهٔ پاکسازی صفحات تاریخ از یورش هوادارانِ ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام ـ دستخوش تحریف و کتمان گردیده است.

دستانِ خیانتگر تاریخ‌نگارانِ مکتب خلافت، با به کارگیری دو شیوه، به ایجاد تحریف دربارهٔ نحوهٔ درگذشت حضرت محسن علیه السلام دست یازیده‌اند.

---

۱ ـ جهت آشنایی با برخی از اسناد و مدارکی که در این کتاب بدان‌ها نپرداخته‌ایم، به کتاب‌های «حقایق پنهان» و «با کاروان جُوَیْن» مراجعه فرمایید.

شیوهٔ یکم: انکار سقط حضرت محسن

نقل‌های تحریف‌آمیز نویسندگان اهل سنّت در این زمینه را می‌توان در سه قالب دسته‌بندی نمود:

قالب اوّل)

ادّعای مرگ حضرت محسن در کودکی!

چنانچه در شمارهٔ سوم از فصلنامهٔ «ندای اسلام» می‌خوانیم:

«محسن در کودکی وفات کرد.»![1]

سند شمارهٔ یک و دو

طبری (متوفّای ۳۱۰) و ابن‌اثیر (متوفّای ۶۰۶) می‌نویسند:

... وَ أَنَّهُ تُوُفِّيَ صَغِيراً.[2]

و در کودکی از دنیا رفت.

سند شمارهٔ سه

ابن‌حَجَر عَسقلانی (متوفّای ۸۵۲) می‌نویسد:

... ماتَ صَغِيراً.[3]

در خردسالی از دنیا رفت.

---

۱ ـ عبدالعزیز نعمانی: مقالهٔ «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت»، مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۳، ص ۶۴.

۲ ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۱۵۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۷.

۳ ـ الإصابه، ج ۴، ص ۴۷۱.

سند شمارهٔ چهار

ابن‌قُدامه (متوفّای ۶۲۰) می‌نویسد:

... ماتَ طِفْلاً.[۱]

در کودکی درگذشت.

سند شمارهٔ پنج

سبط بن جَوزی (متوفّای ۶۵۴) می‌نویسد:

... ماتَ طِفْلاً.[۲]

در کودکی درگذشت.

---

۱ ـ التبیین، ص ۱۳۲.

۲ ـ تذکرة الخواص، ص ۱۹۳.

کتمانی در پی کتمان

مَقْدِسی (متوفّای ۳۵۵) دربارهٔ حضرت محسنﷺ می‌نویسد:

... وَ هُوَ الَّذِی تَزْعَمُ الشِیعَةُ أنَّها أسْقَطَتْهُ مِنْ ضَرْبَةِ عُمَرَ وَ کَثِیرٌ مِنْ أهْلِ الآثارِ لایَعْرِفُونَ مُحْسِناً.[۱]

وی همان است که شیعه باور دارد:

فاطمه وی را بر اثر ضربهٔ (فرو کوفتنِ) عمر سقط کرد.

با آن که اکثر وقایع‌نگاران محسن را نمی‌شناسند.

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، «مَقْدِسی» برای زیر سؤال بردن اعتبار عقیدهٔ شیعیان دربارهٔ ماجرای سقط حضرت محسنﷺ، در کمال بی‌پروایی می‌نویسد:

«اکثر وقایع‌نگاران محسن را نمی‌شناسند.»!

در حالی که اندک جستجویی در منابع تاریخی اهل سنّت، حاکی از آن است که آنان، وجود فرزندی به نام «محسن» را پذیرفته‌اند؛ هرچند دربارهٔ سرگذشت او به تحریف‌های متعدّدی دست یازیده‌اند تا از نظام خلافت هواداری کرده باشند.

ظاهراً خود «مَقْدِسی» هم متوجّه این گزافه گویی‌اش گردیده است؛ لذا در ادامهٔ کتابش، دربارهٔ حضرت محسنﷺ می‌نویسد:

فَأمّا مُحْسِنُ بْنُ عَلِیٍّ فَإنَّهُ هَلَكَ صَغِیراً.[۲]

امّا محسن فرزند علی در کودکی از میان رفت.

---

۱ ـ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰.

۲ ـ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۷۵.

قالب دوم)

ادّعای مرگ حضرت محسن ﷺ در نوزادی!

سند شمارهٔ یک

بَدَخْشانی (متوفّای ۱۱۲۶) می‌نویسد:

... فَماتَ رَضِیعاً.[1]

در شیرخوارگی درگذشت.

قالب سوم)

ادّعای مرگ حضرت محسن ﷺ بلافاصله پس از تولّد!

سند شمارهٔ یک

ابن‌حَزْم اندلسی (متوفّای ۴۵۶) می‌نویسد:

... ماتَ صَغِیراً جِدّاً إثْرَ وِلادَتِهِ.[2]

در آغاز کودکی، بلافاصله پس از تولّدش از دنیا رفت.

---

۱ ـ نزل الأبرار، ص ۱۳۴.

۲ ـ جمهرة أنساب العرب، ص ۳۷.

شیوهٔ دوم: کتمان حوادث سقط حضرت محسنؑ

در این شیوه، علیرغم اعتراف به سقط حضرت محسنؑ، از بازگویی حوادث ناگواری که به این واقعه منجر گردید، اجتناب می‌شود و به عوامل تأثیرگذار در وقوع سقط، هیچ اشاره‌ای نمی‌گردد.

سند شمارهٔ یک

ابن‌صبّاغ مالکی (متوفّای ۸۵۵) می‌نویسد:

... وَ أنَّهُ کانَ سِقْطاً.[۱]

که وی، بچّه‌ای سقط شده بود.

سند شمارهٔ دو

صَفّوری شافعی (متوفّای ۸۹۴) می‌نویسد:

... وَ الْمُحْسِنُ کانَ سِقْطاً.[۲]

و محسن، کودکی سقط شده بود.

جالب است که وی در کتاب دیگرش به نام «المحاسن المجتمعة فی الخلفاء الأربعه»[۳] سقط شدن حضرت محسنؑ را از کتاب «الإستیعاب» تألیف ابن عبدالبر (متوفّای ۴۶۳) نقل می‌نماید؛ در حالی که در چاپ‌های فعلی از کتاب «الإستیعاب» نشانی از آن یافت نمی‌گردد!؟

---

۱ ـ الفصول المهمّه، ص ۱۲۶.

۲ ـ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۸۴ و ص ۱۹۴.

۳ ـ نسخة مصوّرة بمکتبة المحقّق الطباطبائی، ص ۱۶۴.

با بهره گیری از نقل ذیل، زمان حادثه را نیز می‌توان دریافت:

سند شمارهٔ سه

ابن‌بطریق (متوفّای ۶۰۰) می‌نویسد:

وَ فِی رِوایَةٍ: أنَّ فاطِمَةَ أسْقَطَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ذَکَراً کانَ سَمّاهُ النَّبِیُّ ـ وَ هُوَ حَمْلٌ ـ مُحْسِناً.[1]

و در روایتی نقل شده است: فاطمه پس از [رحلت] رسول خدا، فرزند پسری را سقط نمود که پیامبر وی را ـ در حالی که جنین بود ـ محسن نام‌گذاری کرده بود.

کتمانی شگفت‌انگیز

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶) از استادش ابو[یحیی] جعفر النقیب (متوفّای قبل از ۶۴۴) پرسید:

... أرْوِی عَنْكَ مایَقُولُهُ قَوْمٌ:

«إنَّ فاطِمَةَ رُوِّعَتْ فَألْقَتْ الْمُحْسِنَ.»؟

فَقالَ: لاتَرْوِهِ عَنِّی وَ لا تَرْوِ عَنِّی بُطْلانَهُ...[2]

آیا از تو روایت کنم قول گروهی را که می‌گویند: «فاطمه ترسانده شد، پس محسن را سقط نمود.»؟

او گفت: از من روایت نکن و بطلان این ماجرا را نیز از قولِ من نقل ننما...

---

۱ ـ عمدة عیون، ص ۷۴.

۲ ـ شرح حدیدی، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

نشانه‌های کشف حقیقت

سند شمارهٔ یک

ذهبی (متوفّای ۷۴۸) در شرح زندگانی ابن ابی‌دارِم[۱] (متوفّای ۳۵۲) از قول ابن‌حَمّاد کوفی[۲] چنین می‌نویسد: ... حضرته و رجل یقرأ علیه:

إنَّ عُمَرَ رَفَسَ فاطِمَةَ حَتّیٰ أسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ.[۳]

بر او وارد شدم؛ شخصی نزد او می‌خواند:

عمر چنان با لگد به سینهٔ فاطمه کوبید که وی، محسن را سقط نمود.

یادآور می‌شویم که ذهبی در آثار خود، به تضعیف شخصیّت ابن‌ابی‌دارِم همّت گماشته و سخن ابن‌حَمّاد را نیز با همین هدف نقل کرده است؛ چرا که ذهبی، از زمرهٔ باورمندان به «عدالت همهٔ صحابه، به‌ویژه عدالت خلفا و هواداران آن‌ها» می‌باشد؛ تا آن‌جا که «پرهیز از نقل مطاعن صحابه» را «مبنای نگارش» کتاب‌های خود قرار داده و به صراحت نیز به لزوم رعایت این مبنا در تاریخ‌نگاری، اعتراف

---

۱ ـ ابن‌عماد حنبلی (متوفّای ۱۳۵۰) دربارهٔ شخصیّت علمی او می‌گوید:

کانَ مُحَدِّثَ الْکُوفَةِ وَ حافِظَها.

او در کوفه «محدّث» و «حافظ» (از حفظ دارندهٔ احادیث بسیار) بود.

(شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۱)

۲ ـ بسیاری از بزرگان اهل سنّت، وی را ستوده‌اند: (ر.ک: سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۰۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۲، ص ۷۵۹؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۶۱۵)

۳ ـ میزان الإعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن‌حَجَر عَسقلانی (متوفّای ۸۵۲) نیز مشابه مطلب فوق را دربارهٔ ابن‌ابی‌دارِم می‌نویسد. (لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸)

کرده است.[۱] به هر حال باید توجّه داشت: «تضعیف یک راوی» آن هم به این دلیل که وی از «مطاعن خلفا» سخن به میان آورده است؛ یکی از شیوه‌های اهل سنّت، برای سرپوش نهادن بر حقایق می‌باشد.

سند شمارهٔ دو

مسعودی[۲] (متوفّای ۳۴۵) می‌نویسد:

... وَ ضَغَطُوا سَيِّدَةَ النِّساءِ بِالْبابِ حَتّىٰ أسْقَطَتْ مُحْسِناً.[۳]

سرور بانوان را چنان پشت در کوبیدند و فشردند که محسن را سقط نمود.

توجّه

در فضایی که تمام همّت حدیث‌نگاران و تاریخ‌نویسان اهل سنّت به «تبرئهٔ خلفا از طریق تضعیف راویان مطاعن آن‌ها» معطوف می‌باشد؛[۴] سندهای تاریخی فوق، همچون «بانگ بیدارباشی» است که

۱ـ ر.ک: سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۹۲ـ۹۳.

۲ـ ذهبی (متوفّای ۷۴۸) دربارهٔ او می‌نویسد:

وَكانَ مُعْتَزِلِيّاً.

او معتزلی بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۳، ص ۸۵۷)

جالب توجّه است که: سُبکی (متوفّای ۷۷۱) مسعودی را شافعی قلمداد می‌نماید.

(ر.ک: الطبقات الشافعیّة الکبریٰ، ج ۳، ص ۴۵۶ـ۴۵۷)

۳ـ إثبات الوصیّه (منسوب به مسعودی)، ص ۱۴۳.

۴ـ برای مثال: از احمد بن حنبل (متوفّای ۲۴۱) ـ مؤلّف کتاب المُسْنَد ـ سؤال شد: آیا از حسین بن الحسن الأشقر روایت نقل می‌کنی؟ احمد پاسخ داد: او کسی نیست که دروغ بگوید...

هـر پـژوهشگر ژرف‌نگـری را بـه بـازنگری در «نقل‌های مـتعارف اهـل سـنّت دربـارهٔ حـضرت مـحسن» وا مـی‌دارد و هـر مـحقّق کنجکاوی را به جستجوی بیشتر برای کشف حـقیقتِ مـاجرا تـرغیب می‌نماید؛ هرچند که اظهار شده:

«گاهی ندرتاً از بعضی عوام نه علماء شنیده می‌شود که حضرت عمربن الخطاب لنگه دروازه خانه را به پهلوی حضرت فاطمه الزهـراء بـنت رسول الله همسر حضرت علی زد و پهلوی حضرت فاطمه تا آنجا صدمه دید که جنین در شکمش تلف شد. این طفل همان پسر حـضرت عـلی است به نام محسن. اصلاً این امر صحت ندارد. من ایـن مـطلب را در هیچ کتابی از هـیچ فـرقه‌ای نـدیده‌ام و از هـیچ عـالم روحـانی هـیچ طایفه‌ای نشنیده‌ام.»[1]

گفتند: او دربارهٔ ابوبکر و عمر روایاتی نقل کرده و بابی را در معایب آن دو تألیف نـموده است. احمد گفت: اگر چنین باشد، او صلاحیّت آن را ندارد که از وی روایت کنیم.

(تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱)

۱ ـ سیّد عبدالرحیم خطیب (امام جمعهٔ پیشین اهـل سـنّت بـندرعباس)، کـتاب «ضـفرین»، ص ۳۰۱.

گفتار دوم

آشنایی با حقیقت ماجرای سقط حضرت محسن علیه السلام

حقیقت پنهان

علیرغم تلاش گستردهٔ تاریخ‌نویسان اهل سنّت در زمینهٔ ایجاد تحریف در اسناد و مدارک حاکی از ماجرای سقط حضرت محسن علیه السلام، صفحات برخی منابع مکتب خلافت، اعتراف تکان‌دهنده‌ای را در خود گنجانده‌اند.

اعتراف صریح و شفّافی که نقش مهمّی در راهنمایی پژوهشگران به سوی کشف «حقیقت ماجرا» ایفا می‌نماید و درست به همین دلیل، به شدّت مورد انکارِ هواداران خلفا قرار گرفته است؛ چنانچه در شمارهٔ سوم از فصلنامهٔ «ندای اسلام» می‌خوانیم:

«نخستین کسی که به جعل داستان شهادت حضرت فاطمهٔ زهرا پرداخت، ابراهیم‌بن سیار نظام رئیس فرقهٔ نظامیه بود.»[1]

---

۱ ـ عبدالعزیز نعمانی: مقالهٔ «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت»، مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۳، ص ۶۹.

آشنایی با شخصیّت علمی «نَظّام»

ابراهیم بن سیّاربن هانی بصری معتزلی (متوفّای ٢٣١) چهارمین شخصیّت برجستهٔ معتزله می‌باشدکه در مدرسهٔ اعتزال بصره رشد نموده است.

ابن‌حَزْم اندلسی (متوفّای ۴۵۶) درباره‌اش می‌نویسد:

... رَأْسُ أَهْلِ الْاِعْتِزالِ مَعَ عُلُوِّ طَبَقَتِهِ فِی الْکَلامِ وَ تَمَکُّنِهِ فِی الْعِلْمِ وَ تَحَکُّمِهِ فِی الْمَعْرِفَه.[1]

بزرگ معتزله که مرتبه‌اش در کلام والا، در علم چیره‌دست و در معرفت استوار بود.

خطیب بغدادی (متوفّای ۴۶۳) درباره‌اش می‌نویسد:

... وَ کانَ أَحَدَ فُرْسان أَهْلِ النَّظَرِ وَ الْکَلامِ عَلیٰ مَذْهَبِ الْمُعْتَزِلَه.[2]

و او یکی از یکّه‌تازان اندیشه و کلام در مذهب معتزله بود.

ابن‌ماکولا (متوفّای ۴۷۵) درباره‌اش می‌نویسد:

... وَ کانَ أَحَدَ فُرْسان الْمُتَکَلِّمِینَ.[3]

و او یکی از یکّه‌تازان کلام بود.

---

١ ـ طوق الحمامه، ص ١٢٧.

٢ ـ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ٩۶.

٣ ـ الاکمال، ج ٧، ص ٢٧۴.

متن اعتراف «نَظّام» دربارهٔ حضرت محسن ﷺ

سند شمارهٔ یک

شهرستانی[۱] (متوفّای ۵۴۸) می‌نویسد که وی معتقد بود:

إنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتّىٰ ألْـقَتْ الْـجَنِينَ مِنْ بَطْنِها.[۲]

عمر در روز بیعت چنان ضربه‌ای بر شکم فاطمه کوبید که وی جنین را از شکمش فرو انداخت.

سند شمارهٔ دو

صَفَدی (متوفّای ۷۶۴) می‌نویسد که وی معتقد بود:

إنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتّىٰ ألْقَتْ الْمُحْسِنَ.[۳]

عمر در روز بیعت چنان ضربه‌ای بر شکم فاطمه کوبید که محسن را فرو انداخت.

توجّه

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (متوفّای ۶۵۶) از قول جاحظ (متوفّای ۲۵۵) می‌نویسد: نَظّام، شیعیان را به دلیل بدگویی کردنشان از صحابه، به شدّت مورد ردّ و نفی (انکار) قرار می‌داد.[۴]

---

۱ ـ هرچند که شهرستانی (و امثال او) به دلیل تعصبات تند تسنّن‌گرایانه، این اعتراف را با هدف «بی‌اعتبار جلوه دادن نَظّام» نقل می‌کنند؛ ولی باید توجه داشت: این شیوه از تضعیف ـ که برخاسته از طرفداری کورکورانه از نظریهٔ عدالت صحابه می‌باشد ـ خود قرینه‌ای است که با اتّکا بر آن، می‌توان بر اعتبار نقل مذکور پای فشرد.

۲ ـ الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

۳ ـ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.

۴ ـ شرح حدیدی، ج ۲۰، ص ۳۱.

زخم آتش

احراق بیت فاطمه علیها السلام در منابع اهل سنت

به اهتمام: علی لباف

با راهنمایی: حیدر برکت

پیش‌گفتار

«عبد العزیز نعمانی» در نقدِ اسناد و مدارک تاریخی حاکی از به شهادت رسیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام می‌نویسد:

«یکی دیگر از راویان این داستان، ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم دینوری است که در کتاب الإمامة و السیاسه می‌گوید:

ابوبکر دربارهٔ گروهی که از بیعت با او خودداری کرده و پیرامون علی گرد آمده بودند، پرسید و عمر را پیش آنان فرستاد.

عمر به خانهٔ علی آمد و آنان را آواز داد ولی آنان بیرون نیامدند، پس عمر هیزم خواست و گفت:

سوگند به آن که جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیایید، خانه را با هر که در آن است به آتش خواهم کشید.

به او گفتند: اگر فاطمه در آن‌جا باشد چه؟

گفت: حتی اگر او در آن‌جا باشد.

پس همه جز علی بیرون آمدند و بیعت کردند.[۱]

برخی با استناد از کتاب الإمامة و السیاسه که به زعم آنان نویسندهٔ آن ابن قتیبه دینوری که مسلک سنی داشته، سعی نموده‌اند تا از این طریق شهادت حضرت فاطمه به اثبات برسانند، در حالی که در این استناد دو اشکال وجود دارد.

اول آن که از روایت الإمامة و السیاسه چنین بر می‌آید که حضرت عمر صرفاً به تهدید بسنده نمود و مخالفان را متقاعد ساخت تا بیعت نمایند و در جهت سوزاندن خانهٔ حضرت فاطمه و حمله به آن بانوی گرامی هیچ‌گونه اقدامی ننمود.

دوم آن که کتاب الإمامة و السیاسه تألیف ابن قتیبه دینوری نمی‌باشد و علما در انتساب آن به ابن قتیبه دینوری تردید دارند.»![۲]

در این نوشتار، سعی داریم تا به اختصار، به بررسی ادّعاهای «عبد العزیز نعمانی» دربارهٔ «اِستناد و دلالتِ» این مدرکِ مهمّ تاریخی بپردازیم.

---

۱ ـ به نقل از: الإمامة و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲.

۲ ـ فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۳، مقالهٔ «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت»، ص ۶۹ ـ ۷۰.

گفتار یکم

بررسی استناد ماجرای تهدید به احراق

ثبت ماجرای « تهدید بیت فاطمه عليها السلام به احراق » در سایر منابع اهل سنّت

قبل از آن که به بررسی اِستناد کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» بپردازیم، این نکتهٔ مهم را یادآور می‌شویم که:

ثبت و ضبطِ «تهدید عمر مبنی بر، به آتش کشیدن خانهٔ فاطمه عليها السلام» تنها به کتاب «الإمامة و السیاسه» اختصاص نداشته و تصریحات حاکی از صحّت وقوع این ماجرا را در سایر منابع معتبر مکتب خلفا نیز می‌توان مشاهده نمود.

جالب‌تر آن که این تصریحات، در منابع و مآخذی مندرج می‌باشند که جای هیچ‌گونه تردیدی در انتساب آن‌ها به نویسندگانشان وجود ندارد.

برخی از این منابع عبارت‌اند از:

۱ ـ

«أنساب الأشراف» (تألیف: بَلاذری، متوفَّای ۲۷۹)، ج ۱، ص ۵۸۶، رقم ۱۱۸۴، چاپ مصر.

۲ ـ

«تاریخ الأُمم و الملوك» (تألیف: طبری، متوفَّای ۳۱۰)، ج ۲، ص ۴۴۳، چاپ بیروت.

۳ ـ

«العقد الفرید» (تألیف: ابن عبد ربّه، متوفَّای ۳۲۸)، ج ۵، ص ۱۳ ـ ۱۴، چاپ بیروت، ۱۴۰۴ ق (= ج ۳، ص ۶۴، چاپ مصر، ۱۳۵۳ ق.)

۴ ـ

«المختصر فی أخبار البشر» (تألیف: ابو الفداء، متوفَّای ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶، چاپ بیروت (= ج ۱، ص ۱۶۵، چاپ مصر.)

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، ثبت و ضبطِ «تهدید عمر مبنی بر احراق بیت فاطمه(عليها السلام)» تنها به کتاب «الإمامة و السیاسه» اختصاص نداشته و با اِستناد به منابع فوق می‌توان گفت:

جای هیچ شکّی در «تهدید عمر مبنی بر، به آتش کشیدن خانهٔ فاطمه(عليها السلام)» وجود ندارد و وقوع این ماجرا، از حوادث قطعی و تردید ناپذیر درتاریخ اسلام می‌باشد.

کتاب « الإمامة و السیاسه » نوشتهٔ « ابن‌قُتَیْبَه دِیْنَوَری » است

این کتاب، بارها با نام مؤلّف آن، یعنی «ابن‌قُتَیْبَه دِیْنَوَری، متوفّای ۲۷۶ » در مصر و سایر کشورها به چاپ رسیده است.[۱]

علاوه بر این، بسیاری از علمای اهل سنّت به تألیف این کتاب توسّط «ابن قُتَیْبَه» و صحّت انتساب آن به وی، تصریح نموده‌اند.

برخی تصریحات اهل سنّت به صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» بدین شرح می‌باشد:

۱ ـ

«ابوبکربن العربی» در کتاب «العواصم من القواصم»، صفحهٔ ۲۴۸ .

۲ ـ

«نجم الدین عمربن محمّد مکّی» مشهور به «ابن فهد» در کتاب «إتحاف الوریٰ بأخبار امّ القریٰ»، ذیل حوادث سال ۹۳ قمری.

۳ ـ

«قاضی ابوعبدالله تنوزی» معروف به «ابن شباط» در کتاب «الصلة السمطیّه»، فصل دوم، باب ۳۴ .

۴ ـ

«ابن حَجَر هیتمی» در کتاب «تطهیر الجنان و اللسان»، صفحهٔ ۷۲ .

۵ ـ

«ابن خلدون» در کتاب «العبر و دیوان المبتداء و الخبر» معروف به «تاریخِ ابن خلدون»، جلد دوم، صفحهٔ ۱۶۶ .

---

۱ ـ برای مثال: ر.ک: پیوست‌های یکم و دوم.

۶ ـ

«تقی الدین فاسی مکّی» در کتاب «العقد الثمین»، جلد ششم، صفحهٔ ۷۲.

۷ ـ

«شاه سلامة الله» در کتاب «معرکة الآراء»، صفحهٔ ۱۲۶.

اظهارات شخصیّت‌های فوق ـ که همگی از بزرگان اهل سنّت می‌باشند ـ مؤیّد صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» می‌باشد.

همچنین برخی از محقّقان مُعاصر عرب نیز به تألیف این کتاب توسّط «ابن قُتَیْبَه» تصریح نموده‌اند.

برخی تصریحات محقّقان مُعاصر عرب به صحّت انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه» بدین شرح می‌باشد:

۱ ـ

«فرید وجدی» در کتاب «دائرة المعارف القرن العشرین»، جلد دوم، صفحهٔ ۷۴۹ و صفحهٔ ۷۵۴.

۲ ـ

«عمر رضا کحاله» در کتاب «معجم المؤلّفین»، جلد دوم، صفحهٔ ۲۹۷.

مهم‌ترین دلایل مخالفان انتساب کتاب « الإمامة و السیاسه » به « ابن قُتَیْبَه » را در چهار محور می‌توان گردآوری نمود:[1]

محور یکم)

مؤلّف در متن کتابش از بانویی نقل قول کرده است که در سال ۹۲ قمری شاهد فتح اندلس بوده است؛ و این مطلب با سال حیات «ابن قُتَیْبَه» سازگاری ندارد!

محور دوم)

مؤلّف در متن کتابش از «ابو لیلی» نقل قول کرده است؛ در حالی که وی به سال ۱۴۸ قمری قاضی کوفه بوده است؛ و این مطلب با سال حیات «ابن قُتَیْبَه» سازگاری ندارد!

محور سوم)

در متن کتاب آمده است که مؤلّف آن در شهر دمشق بوده است؛ در حالی که «ابن قُتَیْبَه» از شهر بغداد جز به شهر «دِیْنَوَر» نرفته است!

محور چهارم)

مؤلّف در کتابش از حملهٔ «موسی بن نصیر» به مراکش یاد می‌کند؛ در حالی که این شهر در سال ۴۵۴ قمری بنا شده است؛ و این مطلب با سال حیات «ابن قُتَیْبَه» سازگاری ندارد!

---

۱ ـ ر.ک: مقالهٔ « دراسة فی کتب ابن قُتَیْبَه» (تألیف: عبدالله جبوری)، مجلّهٔ « آداب المستنصریّه»، ش ۲، ص ۲۴۵؛ مقدّمهٔ کتاب «عیون الأخبار» (تألیف: محمّد اسکندری)، ج ۱، ص ۲۵؛ مقدّمهٔ کتاب « المعارف» (تألیف: ثروت عکاشه)، ص ۵۹.

پاسخ به محورهای چهارگانه[۱]

پاسخ به محور یکم)

در سند، نام برخی از افراد ساقط شده است؛ چنانچه در برخی نسخه‌های کتاب، عبارت «ذَکَروا» به چشم می‌خورد.

پاسخ به محور دوم)

روش «ابن قُتَیْبَه» چنین بوده است که مطالب را بی واسطه از «ابن ابی لیلی» نقل می‌نموده است؛ چنانچه در تألیف کتاب «المعارف» هم همین رویّه را به کار برده است.

پاسخ به محور سوم)

از مطالعهٔ دقیق کتاب می‌توان دریافت که در آن، هیچ اشارهٔ صریحی مبنی بر اقامت مؤلِّفِ آن در شهر دمشق، به چشم نمی‌خورد.

پاسخ به محور چهارم)

در چاپ سال ۱۳۳۱ نامی از مراکش نیامده است و تنها نام «مغرب» به چشم می‌خورد.

به احتمال زیاد، «گاینگوس، خاورشناس اسپانیایی» در تشخیص قلمرو حکومت «موسی بن نصیر» دچار اشتباه گردیده و نام «مراکش» را به متن کتاب افزوده است.

---

۱ ـ ر.ک: مقالهٔ «کتاب الإمامة و السیاسه» (تألیف: جبرائیل جبور)، مجلّهٔ «الأبحاث»، ش ۳ (سال سیزدهم)، ص ۳۸۸ ـ ۳۸۹.

آیا کتاب « الإمامة و السیاسه »
تألیف « ابن حَزْم اندلسی، متوفّای ۴۵۶ »[1] است؟

جالب است که «جبرائیل جبور» پس از ردّ ادلّهٔ مخالفین انتساب کتاب «الإمامة و السیاسه» به «ابن قُتَیْبَه»، با استناد به کتاب «الذخیرة فی محاسن أهل الجزیره» (تألیف: ابن بَسّام) می‌نویسد:

مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه»، «ابن حَزم» می‌باشد!

در نقد ادّعای فوق، به طرح یک پرسش اکتفا می‌نماییم:

چرا «قاضی ابوبکربن العربی، متوفّای ۵۴۳ » که با «ابن حَزْم» مُعاصر بوده و آثار وی را به خوبی می‌شناخته است، «به صراحت» کتاب «الإمامة و السیاسه» را به «ابن قُتَیْبَه» نسبت داده است؟[2]

---

۱ ـ وی فرقه‌هایی که به اسلام اقرار دارند را به پنج گروه تقسیم می‌کند:
اهل سنّت، معتزله، مُرجئه، شیعه و خوارج.
از دیدگاه «ابن حَزْم» همهٔ این فرقه‌ها گمراهند جز «اهل سنّت» که وی آنان را «اهل الحق» و جز ایشان را «اهل البدعه» می‌نامد. (ر.ک: الفِصَل، ج ۲، ص ۱۰۶ ـ ۱۰۷)

۲ ـ ر.ک: العواصم من القواصم، ص ۲۴۵ و ۲۴۸.

پیوست یکم

الإمامة والسياسة

تأليف

الإمام الفقيه أبي محمد عبد الله بن مسلم

ابن قتيبة الدينوري

المولود سنة ۲۱۳ والمتوفى سنة ۲۷٦ هـ رحمه الله

وهو المعروف بتاريخ الخلفاء

الجزء الأول

الطبعة الثانية

۱۳۷۷ هـ = ۱۹۵۷ م

ملتزم الطبع والنشر

شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر

پیوست دوم

الإمامة والسياسة

المعروف بتاريخ الخلفاء

١ - ٢

الامام الفقيه أبي محمد عبد الله بن مسلم
ابن قتيبة الدينوري
«المولود سنة ٢١٣ هـ والمتوفى سنة ٢٧٦ هـ رحمه الله»

تحقيق
الأستاذ علي شيري
ماجستير في التاريخ الإسلامي

الجزء الأول



دار الأضواء
للطباعة والنشر والتوزيع

حارة حريك، شارع دكاش، ص.ب: ١٠/٢٥١، برقياً: غيري، حسكو، بيروت، لبنان.

گفتار دوم

بررسی دلالت ماجرای تهدید به احراق

جهت بررسی دلالتِ سند تاریخی مندرج در کتاب «ابن قُتَیْبَه» ـ که از «تهدید عمر مبنی بر سوزاندن خانهٔ فاطمه(علیها السلام)» سخن به میان می‌آورد ـ نخست باید با افکار و عقاید مذهبی «ابن قُتَیْبَه» آشنا شویم و پس از آن، به تحلیل این «مدرک تاریخی مهم» بپردازیم.

آشنایی با عقاید مذهبی « ابن‌قُتَیْبَه دِینَوَری »

در تحلیل اندیشه‌های مذهبی «ابن قُتَیْبَه» توجّه به نکات ذیل بسیار راهگشا می‌باشد:

نکتهٔ یکم

حنبلیان او را ستوده‌اند.[1]

---

۱ ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۲؛ به نقل از:
Lecomte , Ibn Qutayba , 216.

نکتهٔ دوم

وی شاگرد « ابن راهْوَیْه » و سخت تحت تأثیر عقاید او بود.[1]

نکتهٔ سوم

دربارهٔ «ابن راهْوَیْه، متوفّای ۲۳۸» می‌خوانیم:
در بغداد، در اجتماع محدّثانِ نامداری مانند احمد بن حنبل... ، شرکت می‌کرد... خطیب او را از اَقران احمد بن حنبل دانسته...[2]
وی همچون احمد بن حنبل متمایل به معانی حدیث و پیرو سَلَف بود.[3]

نکتهٔ چهارم

«احمد بن حنبل، متوفّای ۲۴۱» پیشوای مکتب فکری «اهل حدیث» و پایه گذار «فقه حنبلی» در میان اهل سنّت می‌باشد.
وی در کتاب «السُنّه» به تبیین اصول عقاید «اهل حدیث» پرداخته است.
او در واقع توانست در قرن سوم هجری، اصولی را به عنوان عقاید اهل سنّت پی‌ریزی کرده و به ترویج آن‌ها بپردازد.

---

۱ ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۲؛ به نقل از: « اسحاق موسی حسینی» در کتاب « ابن قُتَیْبَه» (ترجمهٔ هاشم یاغی)، ص ۲۵ ـ ۲۶ و ص ۳۲.

۲ ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۵۰؛ به نقل از: «خطیب بغدادی، متوفّای ۴۶۴» در کتاب «تاریخ بغداد»، ج ۶، ص ۳۴۶ ـ ۳۴۷ و ص ۳۵۱.

۳ ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۵۰؛ به نقل از: « ابن عبد البر، متوفّای ۴۶۳» در کتاب « الإنتقاء»، ص ۱۰۸.

فرازهایی از عقاید «اهل حدیث» بدین شرح می‌باشد:[1]

۱ ـ عقیدهٔ صریح و بی‌پروا به تجسیم و تشبیه خداوند!

۲ ـ تقدیرگرایی به مفهوم جبری آن!

۳ ـ فضیلت خلفای چهارگانه به ترتیبِ به خلافت رسیدنِ آن‌ها!

۴ ـ عدالت همهٔ صحابه!

۵ ـ وجوب اطاعت از سلطان جائر!

دستیابی به شخصیّت مذهبی « ابن قُتَیْبَه »

از دقّت و تأمّل در نکات فوق می‌توان دریافت که «ابن قُتَیْبَه» به واسطهٔ استادش «ابن راهَوَیْه» به‌شدّت تحت‌تأثیر عقاید «اهل حدیث» بوده است؛ به گونه‌ای که تعصّب مذهبی او غیر قابل انکار است.

«ذهبی، متوفّای ۷۴۸» و «ابن حَجَر عَسْقلانی، متوفّای ۸۵۲» از قول «دار قُطْنی، متوفّای ۳۸۵» دربارهٔ «ابن قُتَیْبَه» می‌نویسند:

كانَ ٱبْنُ قُتَيْبَةَ يَمِيلُ إلىٰ التَّشْبِيهِ، مُنْحَرِفٌ عَنْ الْعِتْرَه.[2]

---

۱ ـ ر.ک: «الإبانة فی أُصول الدیانه» (تألیف: ابو الحسن اشعری، متوفّای ۳۲۴)، ص ۱۸ ـ ۱۹؛ «التنبیه و الرد» (تألیف: ابو الحسین مَلَطی، متوفّای ۳۷۷)، ص ۱۴ ـ ۱۵.

لازم به یادآوری است که:

الف ـ «ابن تیمیّه حَرّانی، متوفّای ۷۲۸» بار دیگر مکتب فکری «احمد بن حنبل» را در قرن هفتم و هشتم هجری احیا نمود.

او همچنین با نگارش کتاب «منهاج السنّه» روح انکار فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را نیز پرورش داد.

ب ـ «محمّد بن عبد الوهّاب نَجْدی، متوفّای ۱۲۰۶» با احیاء افکار «ابن تیمیّه» فرقهٔ وهّابیّت (سَلَفی‌گری) را بنیان نهاد.

۲ ـ میزان الإعتدال، ج ۲، ص ۵۰۳؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۵۷ ـ ۳۵۸.

« ابن قُتَيْبَه» به تشبيه، گرايش داشت و از اهل بـيت[(عليهم السلام)] منحرف بود.

«ابن‌حَجَر عَسْقلانى، متوفّاى ٨٥٢ » دربارهٔ «ابن قُتَيْبَه» مى‌نويسد:

وَ الَّذِى يَظْهَرُ لِى أَنَّ مُرادَ السَّلَفِيِّ بِالْمَذْهَبِ النَّصْبُ فَإِنَّ فِى ابْنِ قُتَيْبَةَ انْحِرافاً عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ.[1]

نظر من اين است كه منظورِ «سَـلَفى، مـتوفّاى ٥٧٦ » از [سخنش مبنى بر اين‌كه اختلاف حـاكـم نـيشابورى بـا ابن قُتَيْبَه در خصوصِ] مذهب [بوده است]، ناصبى بودن [ابن قُتَيْبَه] مى‌باشد؛ زيرا « ابن قُتَيْبَه» از اهل بيت انحراف دارد [؛ ولى حاكم نيشابورى چنين انحرافى ندارد] .

جمع‌بندى

روح ناصبى‌گرى و انحراف «ابن قُتَيْبَه» از اهل بيت(عليهم السلام) مورد تأييد بزرگان اهـل سـنّت و شـخصيّت‌هاى بـرجستـه‌اى هـمچون «ذهـبى» و «ابن حَجَر عَسْقلانى» مى‌باشد.

نتيجه گيرى

با توجّه به شناختى كه از گرايش فكرى «ابن قُتَيْبَه» به دست آورديم، نمى‌توان باور كرد كه او به قصد طرفدارى از اهـل بـيت(عليهم السلام)، بـه ثـبت سندى حاكى از «تهديد عمر به احراق» مبادرت ورزيده است. لذا، بايد

---

١ ـ لسان الميزان، ج ٣، ص ٣٥٩.

خود را از این اندیشهٔ خام رها ساخت و برای نقل این سند توسّط او، انگیزهٔ دیگری را جستجو نمود.[۱]

در بخش بعدی، به کشف این **انگیزه** خواهیم پرداخت.

انگیزهٔ ثبت سندی حاکی از «تهدید بیت فاطمه عليها السلام به احراق» توسّط «ابن قُتَیْبَه» چیست؟

حال این سؤال مطرح است که:

با توجّه به حمیّت و تعصّب شدید «ابن قُتَیْبَه»، **انگیزهٔ** او از ثبت سخنان «عمربن خطّاب» مبنی بر «تهدید خانهٔ فاطمه عليها السلام به سوزاندن» چه می‌تواند باشد؟

به عبارت دیگر، چرا «ابن قُتَیْبَه» ـ که یک ناصبی است ـ به درج سندی دست می‌یازد که می‌توان از آن «مظلومیّت اهل بیت عليهم السلام» و «مذمّت عمر و ابوبکر» را استخراج نمود؟

الف) در مسیر پاسخگویی

برای دستیابی به جوابِ پرسش فوق، **نخست** باید دید که «ابن قُتَیْبَه» در کجای کتابش و در چه **فضایی** به ذکر این ماجرا پرداخته است؛[۲]

---

۱ ـ با توجه به دورنمایی که از عقاید مذهبی «ابن‌حَزم» ترسیم نمودیم، حتّی اگر مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» را «ابن‌حَزم» بدانیم، باز با همین نتیجه‌گیری مواجه می‌شویم.

۲ ـ انتشار ترجمهٔ فارسی کتاب «الإمامة و السیاسه» به نام «امامت و سیاست»، فرصتی به دست داد تا براساس این نوشتار، مطالب این بخش را تنظیم نماییم.

ترجمهٔ مورد نظر توسّط «سیّد ناصر طباطبایی» و از روی چاپ مصر: «شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و أولاده» انجام یافته است.

تا پس از آن، بتوانیم با توجّه به شناختی که از محتوای کتاب «الإمامة و السیاسه» به دست آورده‌ایم، **انگیزهٔ مؤلّف** آن را کشف نماییم.[1]

بدین منظور، ابتدا به سیری در کتاب می‌پردازیم.

سیری در مطالب مندرج در کتاب «الإمامة و السیاسه»

سیر یکم

مؤلّف، کتاب خود را با نقل پنج روایت جعلی،[2] با موضوع «برتری ابوبکر و عمر» آغاز می‌نماید!

جالب‌تر آن که سه حدیث دروغین از احادیث این باب، از زبان حضرت علی نقل شده است!

بدین ترتیب، او در آغاز کتابش، عقیدهٔ غلط و انحرافی خود مبنی بر «برتری ابوبکر و عمر از حضرت علی» را به خوانندگانِ اثرش تحمیل و القا می‌نماید و با درج این احادیث در ابتدای کتابش، تعصّب کور مذهبی خود را به‌طور شفّافی به نمایش می‌گذارد.

سیر دوم

وی در ادامهٔ نوشته‌اش، باب دیگری را با عنوان «برگزیده شدن ابوبکر به خلافت توسّط پیامبر» می‌گشاید!

---

۱ ـ حتّی اگر نویسندهٔ کتاب «الإمامة و السیاسه» را «ابن‌حَزم» و یا «مورّخی گمنام» بدانیم، اشکال یکم از شبههٔ برگرفته از مقالهٔ «افسانهٔ شهادت» را با همین نگاه و با همین شیوهٔ تحلیل، پاسخ می‌دهیم.

۲ ـ ر.ک: «علی بن ابی‌طالب و حدیث تربیع» (تألیف: حسین غیب غلامی هرساوی).

سپس در ذیل آن، ماجرای دروغین «نماز ابوبکر»[۱] را با آب و تابِ فراوانی نقل می‌کند!

مؤلِّف کتاب، در ضمن نقل این ماجرای ساختگی، به خوانندگانِ کتابش چنین القا می‌نماید که:

الف) میراث پیامبرﷺ در میان مردم، انصار هستند؛ نه قرآن و عترت (ثقلَیْن)!

ب) وقتی پیامبرﷺ در بستر بیماری چشمانش را باز نمود و فرمود: دوستم را بخوانید؛ منظورش ابوبکر بود، نه حضرت علی‌؇!

ج) ابوبکر فردی نازک دل بود که سخت در نمازهایش می‌گریست!

د) ابوبکر بنا به دستور رسول خداﷺ، تا روزی که ایشان رحلت کرد، با مردم نماز می‌خواند!

بدین ترتیب، او موفّق می‌شود تا به طرز زیرکانه‌ای، عقیدۀ باطل خود مبنی بر «حقّانیّت خلافت ابوبکر» را به خوانندگانِ کتابش القا نماید و پشتوانه‌هایی از احادیث نبوی را برای آن بتراشد!

۱ـ ر.ک: «آخرین نماز پیامبرﷺ» (تألیف: سیّد مرتضی عسکری، ترجمه: محمّد باقر ادیبی).

سیر سوم

مؤلّف کتاب، در ادامهٔ نوشتارش وارد مبحث «سرگذشت سقیفه» می‌شود. وی در این بخش، ابوبکر را ـ به‌طور ضمنی ـ شایستهٔ خلافت جلوه می‌دهد! و از زبان «عمر» و «ابوعُبَیْده» سخنانی را می‌آورد که از برتری و لیاقتِ ابوبکر برای کسب خلافت حکایت دارد!

در ادامه، به یادآوری سخنانی از «انصار» می‌پردازد و در ضمنِ آن‌ها، خشنودی و رضایت انصار از به خلافت رسیدن ابوبکر را یادآوری می‌کند!

سپس سخنانی از «انصار» را به میان می‌آورد که براساس آن‌ها می‌توان گفت: انصار، خلافت را حقّ ابوبکر می‌دانسته و مخالفت با او را برخلاف تقوای الهی می‌شمرده‌اند!

مؤلّف کتاب، **پس از این مقدّمه‌چینی‌های هدفمند**، وارد مبحث «خودداری سعد بن عُبادَه از بیعت با ابوبکر» می‌شود.

بدیهی است که اگر خوانندهٔ کتاب «الإمامة و السیاسه» تا بدین بخش از کتاب، با نویسندهٔ آن «همدلی و همراهی» کرده و پیام‌های او را به‌خوبی دریافته باشد، «سعد بن عُبادَه» را در این ماجرا، به مخالفت با خلیفهٔ رسول خدا و دوری از جماعت صحابه و مسلمین محکوم خواهد کرد!

سیر چهارم

مؤلّف کتاب، در ادامهٔ ماجرای «سعد بن عُبادَه»، از بیعت یکپارچهٔ بنی‌امیّه و بنی‌زُهره با «ابوبکر» یاد می‌کند؛ آن‌گاه به موضوع «خودداری حضرت علی‌ؑ از بیعت با ابوبکر» می‌پردازد و از زبان «ابوبکر» خطاب به حضرت امیرؑ می‌نویسد:

«اگر بیعت نکنی، تو را مجبور نمی‌کنم.»!

و از زبان «ابوعُبَیْده» خطاب به آن حضرتؑ می‌نویسد:

«ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبه در نظر می‌گیرد؛ بنابراین کار خلافت را به او بسپار...»!

آن‌گاه در پاسخ به سخنان «ابوبکر» و سخنان «ابوعُبَیْده» از زبانِ حضرت علی‌ؑ می‌نویسد:

«ای گروه مهاجران، خدا را در نظر آورید، خلافت و زمامداری محمّد[ﷺ] را از خانهٔ او خارج نکنید... پیروی هوای نفس نکنید تا گمراه نشوید...»

او در ادامهٔ نقلِ سخنان حضرت علی‌ؑ، از استنصارهای شبانهٔ ایشان نیز یاد می‌کند و می‌نویسد:

«علی، شبانه فاطمه دختر پیامبر را بر چهارپایی سوار می‌کرد و به مجالس انصار می‌رفت و از آنان کمک و یاری می‌خواست.»

(بدین ترتیب، خوانندهٔ کتاب، این آمادگی را از لحاظ فکری و روحی پیدا می‌کند تا سند تاریخی دیگری به اطّلاع او برسد.)

سیر پنجم

مؤلّف کتاب، پس از ذکر گام به گام مطالبی که دورنمای آن‌ها را ملاحظه فرمودید، با اتّکا به فضایی که برای مخاطبش فراهم ساخته است، خانهٔ علیﷺ را مرکز توطئه و آشوب علیه جماعت مسلمین معرّفی نموده و می‌نویسد:

«ابوبکر از کسانی که همراه علی بودند و از بیعت با او خودداری کرده بودند پرسش کرد؛ هنگامی که آگاه شد آنان در خانهٔ علی گرد آمده‌اند، عمر را به‌سوی آنان فرستاد.

عمر به درب خانهٔ علی آمد و از آنان خواست تا بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند ولی آنان از این کار خودداری کردند.

عمر درخواست هیزم کرد و گفت:

سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون آیید وگرنه خانه و اهلش را به آتش خواهم کشید.

به عمر گفته شد: ای ابوحفص، فاطمه در آن خانه است.

عمر گفت: حتّی اگر فاطمه نیز در خانه باشد.

آنانی که در خانهٔ علی بودند، همگی بیرون آمدند و بیعت کردند، مگر علی.

این چنین گفته شده است که علی سوگند یاد کرده بود از خانه بیرون نیاید و عبا بر دوش نیندازد تا وقتی که قرآن را گردآوری کند.

فاطمه جلوی درب ایستاد و گفت: هیچ مردمی همچون شما دیدارشان برای من، بد و نفرت‌انگیز نیست.

جنازهٔ رسول خدا[ﷺ] را بر روی دست‌های ما تنها گذاشتید و کار خلافت را میان خود قطعه قطعه کردید، و در این خصوص از ما جویا نشدید، و حق را به ما بازنگرداندید.

عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا از این فرد متخلّف بیعت نمی‌گیری؟

ابوبکر به قُنْفُذ که آزاد شدهٔ وی بود گفت: برو و علی را نزد ما بیاور.

قُنْفُذ نزد علی آمد و گفت: خلیفهٔ رسول خدا تو را می‌خواند.

علی گفت: چقدر زود بر پیامبر[ﷺ] دروغ روا داشتید.

قُنْفُذ برگشت و موضوع را به آگاهی ابوبکر رسانید، ابوبکر پس از شنیدن سخنان علی، گریه‌ای طولانی کرد.

عمر بار دوم گفت: به کسی که از بیعت با تو خودداری کرده است فرصت مده.

ابوبکر بار دیگر به قُنْفُذ گفت: نزد علی برو و به او بگو: امیرالمؤمنین تو را به بیعت با خود فرامی‌خواند.[1]

قُنْفُذ نزد علی آمد و وی را از سخنان ابوبکر آگاه گردانید.

علی در پاسخ وی گفت: سبحان الله، چیزی را ادّعا کرده است که از آنِ او نیست.

قُنْفُذ برگشت و سخنان علی را به آگاهی ابوبکر رسانید. وی نیز بار دیگر گریه‌ای طولانی کرد.

---

۱ ـ لازم به تذکّر است که استفاده از لفظ امیرالمؤمنین برای اشاره بـه خـلفا، از دوران عـمر در میان مسلمانان رواج یافت.

عمر برخاست و گروهی نیز با وی آمدند، تا این که به درب خانهٔ فاطمه رسیدند.

فاطمه وقتی آگاه شد چه کسانی پشت درب هستند، با صدای بلند چنین گفت:

پدر، رسول خدا، چه چیزهایی که پس از تو، از فرزندِ خطّاب و ابوقُحافه دیدم.

مردم وقتی صدا و گریهٔ فاطمه را شنیدند، گریه کنان برگشتند. نزدیک بود قلب‌های آنان پاره و جگر آنان تکّه تکّه شود.

امّا عمر و عدّه‌ای باقی ماندند.

آنان علی را از خانه بیرون آوردند و وی را نزد ابوبکر بردند.

به علی گفتند: بیعت کن.

علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟

در پاسخ وی گفتند: در این صورت سوگند به خدا، گردن تو را خواهیم زد.

علی گفت: در این صورت بندهٔ خدا و برادر رسول خدا را می‌کُشید.

عمر گفت: بندهٔ خدا را می‌کشیم ولی برادر رسول خدا را هرگز.

ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی‌گفت؛ کسی در آن میان گفت: آیا او را فرمان نمی‌دهی که با تو بیعت کند.

ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را مجبور بر این کار نمی‌کنم.»

تا این‌جا دانستیم که مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» در کجای کتابش و در چه فضایی به ذکر ماجرای «تهدید به احراق» پرداخته است.

حال می‌خواهیم با توجّه به شناختی که از محتوای کتاب به‌دست آورده‌ایم، انگیزهٔ مؤلّف آن را کشف نماییم.

ب) نتیجه گیری

به نظر شما، خواننده‌ای که مطالب مندرج در کتاب «الإمامة و السیاسه» را تا انتهای سیر سوم، مطالعه کرده و صحّت آن‌ها را پذیرفته است؛ هنگام ملاحظهٔ مطالبی حاکی از خودداری حضرت امیر؈ از انجام بیعت با ابوبکر (مطالعهٔ سیر چهارم و پنجم)، به چه نتیجه‌ای می‌رسد؟

آیا حضرت علی؈ را در تخلّف از انجام بیعت با ابوبکر، مُحِق می‌داند یا ایشان را به مخالفت با خلیفهٔ رسول خدا و جماعت مسلمین متّهم و محکوم می‌نماید؟!

آیا چنین خواننده‌ای، حضرت علی؈ را همچون «سعد بن عُبادَه» مستحقّ سرزنش نمی‌انگارد؟ و رفتارهای آن دو را در یک راستا ارزیابی نمی‌کند؟

بدیهی است که اگر وی، مبانی پی‌ریزی شده در کتاب «الإمامة و السیاسه» را باور کرده و به دلالت آن‌ها معتقد شده باشد، **اوّلاً:**

حضرت علی؈ را در استنکافش از پذیرش خلافت ابوبکر، مورد مذمّت قرار می‌دهد!

ثانیاً:

به ابوبکر ـ به عنوان خلیفهٔ رسول خدا ـ این حق را می‌دهد که در مقابل مخالفت‌های حضرت علی **به تندی** موضع‌گیری نموده و **به زور** از حضرت علی مطالبهٔ بیعت نماید!

ثالثاً:

عمر را به واسطهٔ رشادتش می‌ستاید!

به عبارت دیگر، مؤلّف کتاب، **پس از** ترتیب دادن **فضایی** حاکی از حقّانیّت خلافت ابوبکر، از ماجرای «مطالبهٔ بیعت از حضرتِ علی» و «تهدید عمر مبنی بر سوزاندن خانهٔ فاطمه» سخن به میان می‌آورد.

او در این ماجرا، از حضرت علی چهرهٔ یک «متخلّف» را به نمایش می‌گذارد که از انجام بیعت با خلیفهٔ رسول خدا و پذیرش آن، استنکاف می‌نماید!

لذا، خلیفهٔ مسلمین، **این اجازه و حق** را دارد که با وی برخورد کرده و برای وادار ساختن او به انجام بیعت، خانه‌اش را به سوزاندن تهدید کند!

در نهایت نیز به گونه‌ای از رفتار ابوبکر یاد می‌کند که بر نرمش و بزرگواری او در برخورد با مخالفان حکومتش دلالت دارد!

بنابراین، هر سنّی‌زاده‌ای که در **فضای** کتاب غوطه‌ور شود، از مشاهدهٔ حادثهٔ «تهدید عمر به احراق بیت فاطمه»، به هیچ نتیجه‌ای جز مذمّت و نکوهش حضرت علی ـ آن هم به دلیل امتناع از انجام بیعت با ابوبکر ـ دست نمی‌یابد! و این، همان **انگیزه‌ای** است که

مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» را به ثبت «تهدید عمر به احراق» واداشته است.[۱]

توجّه

انگیزهٔ فوق، تنها به «ابن‌قُتَیبَهٔ ناصبی» اختصاص نداشته و همهٔ تاریخ‌نگارانِ سنّی که ماجرای «تهدید عمر» را در آثارشان به ثبت رسانده‌اند ـ آگاهانه یا مقلّدانه ـ در همین **فضا** سخن گفته و از همین **انگیزه** پیروی کرده‌اند؛ چرا که **پشتوانه** و خاستگاه اصلی ایجاد این **فضا** و تحقّق این **انگیزه**، **عقاید تند تسنّن‌گرایانه** است و توجّه به روح ناصبی‌گریِ «ابن‌قُتَیبَه» در آغاز این نوشتار، تنها، یاری‌رسان ما در کشف آن گردید.

سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را در همین فضا نقل نموده‌اند، عبارت‌اند از:

۱ ـ بَلاذری (متوفّای ۲۷۹)

۲ ـ طبری (متوفّای ۳۱۰)

۳ ـ ابن‌عبد ربّه (متوفّای ۳۲۸)

۴ ـ ابوالفداء (متوفّای ۷۳۲)

---

۱ ـ مؤلّف کتاب، ماجرای استنصارهای شبانه و عیادت ابوبکر و عمر از حضرت زهرا(س) را نیز با همین انگیزهٔ پلید نقل می‌نماید.

ر.ک: «شعله‌های همیشه» (تألیف: علی لبّاف).

چرا مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» از « آتش زدن درب خانهٔ فاطمهؑ » سخنی به میان نمی‌آورد؟[۱]

الف) در مسیر پاسخ‌گویی

تبیین پرسش

با شناختی که از **عقاید تند تسنّن‌گرایانهٔ** مؤلّف به‌دست آوردیم، و با تحلیلی که از **انگیزهٔ** وی در ثبت مدرکِ حاکی از «تهدید بیت فاطمهؑ به احراق» ارائه نمودیم؛ طبیعی است که به این نتیجه دست یابیم که:

همان طور که او مدرکِ حاکی از «تهدید عمر به آتش افروزی» را در **فضای تسنّن‌گرایی** نقل کرده و با **انگیزهٔ** مذمّت امیرالمؤمنینؑ، به ثبت آن اقدام نموده است، توقّع می‌رود که در صورت وقوع احراقِ درب خانهٔ فاطمهؑ نیز از درج آن مدرک تاریخی، هیچ اِبایی نداشته باشد؛ چنانچه درگذشته، برخی از «اهل حدیث» به «وقوع احراق» تصریح می‌کردند.

لذا، سؤال اساسی این است که:

آیا عدم ثبت چنین سندی در کتاب «الإمامة و السیاسه» به دلیل عدم وقوع حادثهٔ «احراق درب» نمی‌باشد؟

به عبارت دیگر، این سؤال مطرح می‌گردد که:

در شرایطی که مؤلّف کتاب، بی‌باکانه از «تهدید عمر مبنی بر احراق

---

۱ ـ هر معیاری که رعایت آن، مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» را از ثبت چنین سندی منصرف گرداند، در سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند نیز قابل کشف می‌باشد.

بیت فاطمهعليها‌السلام» سخن می‌راند، دلیل انصراف او از ثبت «وقوع احراق درب خانه» چیست؟ و این حذف و تحریف، تابع چه معیاری بوده است؟

یادآوری انگیزهٔ مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» از ثبت سند حاکی از « تهدید بیت فاطمهعليها‌السلام به احراق»

یادآور می‌شویم که انگیزهٔ مؤلّف کتاب،[1] از ثبت «تهدید عمر مبنی بر احراق بیت فاطمهعليها‌السلام»، اثبات حقّانیّت و مظلومیّت حضرتِ علیعليه‌السلام و ایراد خدشه به خلافت ابوبکر نبوده است.

بلکه برعکس، او در فضای اعتقاد غلطش به حقّانیّت خلافتِ ابوبکر و با انگیزهٔ مذمّت حضرت علیعليه‌السلام و محکوم نمودن ایشان به تخلّف از انجام بیعت با خلیفهٔ رسول خدا، به ثبت «تهدید عمر» اقدام نموده است.

بنابراین، ثبت، تحریف و یا حذف هر سند تاریخی دیگری در کتابِ «الإمامة و السیاسه»، در راستای صیانت از «این انگیزه» صورت می‌گیرد و تابع حفظ و نگهداری آن می‌باشد.

---

۱ ـ و سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند.

نمونه‌هایی از تلاش مؤلّف کتاب،[۱] برای صیانت از این انگیزه

برای مثال:

به یاد بیاورید که مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه»، چگونه برای حفظ انگیزهٔ فوق، به ثبت نقل‌های دروغینِ[۲] بیعت مختارانه[۳]

---

۱ ـ و سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند.

۲ ـ ر.ک: «مظلومی گمشده در سقیفه» (تألیف: علی لَباف)، ج ۴، فصل یکم، گفتار چهارم.

۳ ـ لازم به یادآوری است که او در ادامهٔ ماجرای «تهدید عمر به احراق بیت فاطمهﷺ»، تمهید زیرکانه‌ای اندیشیده است تا از طریقِ آن، سندی که به زعم او حاکی از «مذمّت حضرتِ علیﷺ» می‌باشد، به هیچ روی و تحت هیچ شرایطی به سندی حاکی از «مذمّت ابوبکر» تبدیل نگردد! او با چنین هدف پلیدی دست به ثبت دروغ دیگری می‌یازد و گستاخانه می‌نگارد:

«علی تا زمانی که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد، فاطمه پس از پدرش رسول خدا فقط ۷۵ شب زنده بود. گویند وقتی فاطمه وفات کرد، علی در پی ابوبکر فرستاد تا نزد وی آید. ابوبکر آمد، بنی‌هاشم نیز نزد علی بودند. علی پس از ستایش پروردگار، ابوبکر را چنین مخاطب قرار داد: عدم بیعت ما با تو به‌خاطر انکار فضیلت و برتری تو نبود، بلکه ما می‌دیدیم که ما نیز در کار خلافت دارای حقّی و بهره‌ای هستیم. در این مورد به ما ستم روا داشته شد. آنگاه علی قرابت خود را نسبت به پیامبر یادآور شد، و هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که ابوبکر شروع به گریه کرد. ابوبکر گفت: قرابت با رسول خدا از خانوادهٔ خودم برایم دوست‌داشتنی‌تر است. من کسی را به کاری فرا نمی‌خوانم مگر آنچه را که رسول خدا به آن خوانده است و آن کاری را انجام می‌دهم که رسول خدا انجام داده است. علی به ابوبکر گفت: میعادگاه ما و شما برای بیعت، فردا در مسجدِ جامع انشاءالله... ابوبکر... به مسجد رفت، و روی به‌سوی مردم کرد و علی را از این‌که با وی بیعت نکرده است معذور داشت. پس از ابوبکر، علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقهٔ او را یادآور شد. پس از آن علی با ابوبکر بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری درست و پسندیده انجام دادی. پس از آن‌که کار بیعت مردم با ابوبکر به پایان رسید، ابوبکر سه روز با مردم سخن گفت: ابوبکر با مردم چنین می‌گفت: شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته‌ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می‌داند؟ علی در صف اوّل مردم ایستاده بود و می‌گفت: سوگند به خدا، ما تو را سرور و پیشوای خود قرار ندادیم، بلکه این رسول خدا بود که تو را بر ما مقدّم داشت، تا دینمان بر جا ماند. چه کسی خواهد تو را به‌خاطر دنیای ما مؤخّر گرداند؟»!!!

پرداخته[1] و یا این اعتراف را از زبان «ابوبکر» نقل کرده است که:

«دوست می‌داشتم خانهٔ علی را ترک می‌کردم؛ اگرچه او آشکارا با من جنگ می‌کرد.[2]»[3]

---

۱ ـ ر.ک: بَلاذری: أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۷، چاپ مصر؛ طبری: تاریخ الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۷، چاپ دارالتراث؛ ابن‌عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷، چاپ بیروت؛ ابوالفداء: المختصر فی أخبار البشر (معروف به: تاریخ أبی‌الفداء)، ج ۱، ص ۱۶۵، چاپ مصر.

۲ ـ بدیهی است که هدف مؤلّف کتاب، (و امثال او) از ثبت این اعتراف، دفاع از ابوبکر می‌باشد، نه ثبت سندی حاکی از مذمّت او؛ چنانچه «ابن ابی الحدید، متوفّای ۶۵۶» می‌نویسد:

وَ هٰذا یَدُلُّ عَلیٰ قُوَّةِ دینِهِ وَ خَوْفِهِ مِنَ اللهِ تَعالیٰ، فَهُوَ بِأَنْ یَکُونَ مَنْقَبَةً لَهُ أَوْلیٰ مِنْ کَوْنِهِ طَعْناً عَلَیْهِ.

و این اعتراف، استحکام دینداری و ترس او از خدا را نشان می‌دهد.

بنابراین سزاوار است که این اعتراف، فضیلتی برای او محسوب گردد تا طعنه و نکوهشی. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۸)

(جالب است که عبدالعزیز نعمانی در مقالهٔ «فاطمهٔ زهرا از ولادت تا افسانهٔ شهادت» (مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۳، ص ۶۹)، ابن‌ابی الحدید را شیعه معرّفی می‌نماید!؟)

به عبارت دیگر از منظرِ پیروان مکتب خلافت، اعتراف ابوبکر مبنی بر این‌که «دوست می‌داشتم خانهٔ علی را ترک می‌کردم، اگرچه او آشکارا با من جنگ می‌کرد»، چنین توجیه می‌شود:

ابوبکر آن‌قدر بزرگوار بود که علیرغم این که اجازه داشت جهت سرکوب مخالفین حکومتش از اجبار و تهدید استفاده نماید، ولی در قلب خود مایل به استفاده از این حق نبود و ترجیح می‌داد مجبور به استفاده از این حق نشود!!؛

امّا به راستی اگر این اعتراف، حاکی از ذمّ ابوبکر نمی‌باشد، پس به چه دلیل «ابوعُبَید، متوفّای ۲۲۴» به تحریف آن پرداخته و از قول ابوبکر می‌نویسد:

فَوَدِدْتُ أَنّی لَمْ أَکُنْ فَعَلْتُ کَذا وَ کَذا.

دوست داشتم که چنین و چنان نکرده بودم. (الأموال، ص ۱۷۴)

۳ ـ طبری: تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۲۱۴۰، چاپ لیدن (= ج ۳، ص ۳۴۰، چاپ دار سویدان)؛ ابن‌عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸، چاپ مصر(= ج ۵، ص ۲۱، چاپ دارالکتب).

معیار مؤلّف کتاب،[1] برای ثبت یا کتمان حوادث فاطمیّه

در حقیقت، در کتاب «الإمامة و السیاسه»، از درج هر سند و مدرکی که دلالتِ آن ـ به گونه‌ای ـ در تعارض با «**انگیزهٔ مؤلّف کتاب، از ثبت تهدید عمر**» قرار گیرد، اجتناب شده است.[2]

ب) نتیجه گیری

آری! مؤلّف کتاب «الإمامة و السیاسه» از ثبت «احراق درب خانهٔ فاطمه» ترسی به دل راه نمی‌دهد؛ زیرا ساکنان خانه را مستحقّ

---

۱ ـ و سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند.

۲ ـ همان‌طور که در ماجرای «تهدید به احراق» ملاحظه فرمودید، مورّخین اهل سنّت **(به پشتوانهٔ عقاید تند تسنّن‌گرایانه‌شان)**، تنها به ثبت حوادثی پرداخته‌اند که با **انگیزهٔ** آنان از درج این حوادث، در تعارض قرار نگیرد؛ یعنی: انگشت اتّهام خواننده را به سمت نظام خلافت برنگرداند و باور خواننده را به‌سوی حقّانیّت عملکردهای امیرالمؤمنین و فاطمهٔ زهرا متمایل نسازد.

بنا بر «انگیزه و معیارِ فوق»، **حوادث فاطمیّه به سه دسته تقسیم می‌شوند:**

دستهٔ اوّل: حوادثی‌اند که باید به‌طور کامل حذف یا تحریف شوند؛ زیرا کوچک‌ترین اشاره‌ای به حقیقت آن‌ها، در تعارض با «انگیزه و معیارِ» مورّخ سنّی قرار می‌گیرد؛ همانند حوادث مربوط به ضرب و جرح حضرت زهرا.

دستهٔ دوم: حوادثی‌اند که نیازی به حذف یا تحریف ندارند و حتّی اگر به‌طور کامل نیز نقل شوند؛ نه تنها با «انگیزه و معیارِ» مورّخ سنّی در تعارض نمی‌افتند؛ بلکه، تأمین کنندهٔ هدف او نیز به شمار می‌روند؛ همانند حوادث مربوط به هجوم منجر به شکست تحصّن (هجوم اوّل) یا استنصارهای شبانه.

دستهٔ سوم: حوادثی‌اند که نیازمند به نوع خاصّی از تحریف می‌باشند و اگر این حوادث، به صورت «تقلیل یافته» نقل گردند، نه تنها در تعارض با «انگیزه و معیارِ» مورّخ سنّی قرار نمی‌گیرند؛ بلکه، تأمین کنندهٔ هدف او نیز محسوب می‌شوند؛ همانند حوادث احراق بیت فاطمه که به صورت تقلیل یافته (= تهدید به احراق) نقل گردیده‌اند. به عبارت دیگر، «انگیزه و معیارِ» مذکور، مورّخ سنّی را بر آن داشته است تا برخی حوادث فاطمیّه را به‌طور کامل از صفحهٔ کتابش محو نسازد؛ بلکه آن را تحریف کرده و به صورت «تقلیل یافته» نقل نماید.

این مجازات می‌انگارد![1]

ولی این احتمال نیز وجود دارد که برخی از خوانندگان کتابش، تحت تأثیر عواطفشان قرار گرفته و با مشاهدهٔ اسناد حاکی از وقوع آتش‌افروزی، ناگهان انگشت اتّهام را به‌سوی ابوبکر نشانه روند.[2]

در این صورت، ثبت «وقوع احراق درب» از نظر مؤلّف کتاب، نوعی «نقض غرض» محسوب گشته[3] و با توجّه به این نکتهٔ بسیار حسّاس که **«احادیث وقوع احراق، قابل تشکیک در دلالت و قابل تأویل در**

---

۱ ـ چنانچه «قاضی عبد الجبّار، متوفّای ۴۱۵» می‌نویسد:

فَأمّا ما ذَكَرُوهُ مِنْ حَدیثِ عُمَرَ فی بابِ الْإحْراقِ فَلَوْ صَحَّ لَمْ یَكُنْ طَعْناً عَلیٰ عُمَرَ لِأنَّ لَهُ أنْ یُهَدِّدَ مَنْ امْتَنَعَ عَنْ الْمُبایَعَةِ إرادَةً لِلْخِلافِ عَلیٰ الْمُسْلِمینَ.

آن‌چه که [شیعیان] از حادثهٔ آتش‌افروزی توسط عمر ذکر کرده‌اند، اگر هم درست باشد، ایرادی برای او نیست. چرا که عمر حق داشته است تا هر کسی را که به عنوان مخالفت با مسلمین از انجام بیعت سر باز زده است؛ تهدید کند. (المغني، ج ۲، ص ۳۳۱)

۲ ـ از نظر مورّخینی که ماجرای «تهدید به احراق» را ثبت کرده‌اند، این احتمال که خوانندهٔ سنّی، هنگام مواجهه با سندی حاکی از «احراق درب خانهٔ فاطمه علیها السلام»، ابوبکر را به «ارتکاب جنایت» متّهم کند؛ احتمالی کاملاً جدّی است؛ به ویژه آن‌که از قول ابوبکر نوشته‌اند:

«دوست می‌داشتم روزی که بر فُجائهٔ سُلَمی دست یافتم یا او را می‌کشتم و یا این‌که آزادش می‌کردم و هرگز او را به آتش نمی‌کشیدم.»

بنابراین هر چقدر هم که مورّخین سنّی این حق را به ابوبکر بدهند که برای سرکوب مخالفانش از «سوزاندن با آتش» بهره ببرد، ولی چون خودِ خلیفه ـ در ماجرای فُجائه ـ استفاده از این حق را ناخوشایند دانسته است، لذا، مورّخین سنّی برای صیانت از انگیزه‌شان در نقل ماجرای «تهدید به احراق»، از درج اسناد حاکی از «احراق درب خانهٔ فاطمه علیها السلام» صرفنظر نموده‌اند.

۳ ـ او با همین هدف، از ثبت حوادث «هجوم به بیت فاطمه علیها السلام» و «یورش به حضرت زهرا علیها السلام» اجتناب می‌ورزد.

الفاظشان نمی‌باشند»،[1] از اشاره به وقوع این حادثه در ادامهٔ ماجرای «تهدید عمر»، پرهیز کرده است.[2]

جستجو برای کشف اسناد حاکی از « آتش زدن درب خانهٔ فاطمهؑ » در منابع اهل سنّت

الف) قرائن آتش زدن درب خانهٔ فاطمهؑ

قرینهٔ یکم)

«بَلاذری، متوفّای ۲۲۴»[3] می‌نویسد:

أنَّ أبابَکْرٍ أرْسَلَ إلیٰ عَلِیٍّ یُرِیدُ الْبَیْعَةَ فَلَمْ یُبایِعْ. فَجاءَ عُمَرُ[4] وَ مَعَهُ فَتِیلَه.[5]

---

۱ ـ یعنی معنای این‌گونه احادیث، قابل دگرگون‌سازی به معنای دیگری نمی‌باشد.

۲ ـ سایر مورّخین سنّی که ماجرای «تهدید به احراق» را نقل نموده‌اند، با انگیزه‌هایی مشابه، از ثبت و درج «وقوع احراق درب خانهٔ فاطمهؑ» پرهیز کرده‌اند.

البتّه این نحوه از کتمانِ حقایق در قرون نخستین، الگوی نسل‌های بعدی نیز قرار گرفته و برخی مورّخین، به پیروی (آگاهانه یا مقلّدانه) از عملکرد پیشینیان، از ثبت «اسناد احراق» پرهیز کرده‌اند؛ به گونه‌ای که هیچ کدام از نقل‌های آتش افروزی، در چاپ‌های فعلی از منابع اهل سنّت، یافت نمی‌شود.

۳ ـ « ذهبی، متوفّای ۷۴۸» دربارهٔ او می‌نویسد: حافِظٌ أخْبارِیٌّ عَلّامَه.

او، حافظِ احادیث بسیار، آگاه به تاریخ و فردی دانشمند بود. (تذکرة الحفّاظ، ج ۳، ص ۸۹۲)

۴ ـ در وصف نحوهٔ « آمدن عمر» می‌خوانیم: إنَّ عُمَرَ جاءَ إلیٰ بَیْتِ عَلِیٍّ لِیُحَرِّقَهُ عَلیٰ مَنْ فِیهِ.

عمر سوی خانهٔ علی آمد تا خانه را با اهلش بسوزاند.

ر.ک: «روضة المناظر» (تألیف: ابن شحنه، متوفّای ۸۸۲)، چاپ در حاشیهٔ کتاب « الکامل» (تألیف: ابن اثیر، متوفّای ۶۳۰)، ج ۱۱، ص ۱۱۳، چاپ الأفندی، ۱۳۰۱ ق (= ج ۷، ص ۱۶۴).

۵ ـ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

ابوبکر سراغ علی فرستاد تا از وی بیعت بگیرد؛ ولی او بیعت ننمود؛ لذا عمر، فتیله[۱] به دست، آمد.

قرینهٔ دوم)

«ابو الفداء، متوفّای ۷۳۲»[۲] می‌نویسد:

فَأَقْبَلَ عُمَرُ بِشَیْءٍ مِنْ نارٍ عَلیٰ أَنْ یُضْرِمَ الدارَ.[۳]

عمر با پاره‌ای از آتش پیش آمد تا خانه را به آتش کشد.

همچنین، در نقل «ابن عبد ربّه، متوفّای ۳۲۸» می‌خوانیم:

فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نارٍ عَلیٰ أَنْ یُضْرِمَ عَلَیْهِمُ الدارَ.[۴]

او با پاره‌ای از آتش پیش آمد تا خانه را بر سر اهلش به آتش کشد.

۱ـ فتیله به ریسمان تابیده‌ای گویند که برای برافروختن آتش، آن را شعله‌ور می‌سازند.

۲ـ« ذهبی، متوفّای ۷۴۸ » دربارهٔ او می‌نویسد: وَ کانَ الْمُؤَیَّدُ کَریماً فاضِلاً عارِفاً بِالْفِقْهِ.
المؤیّد [عماد الدین، ابو الفداء، اسماعیل بن علی] فردی کریم، فاضل و دانای به احکام بود. (سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۷۴)

۳ـ المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴ـ العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳.

ب) نشانه‌هایی از اسناد آتش زدن درب خانهٔ فاطمهؑ

نشانهٔ یکم)

«ابن ابی الحدید معتزلی، متوفّای ۶۵۶»[۱] می‌نویسد:

فَأمّا حَدِيثُ التَحْرِيقِ... الشِيعَةُ تَنْفَرِدُ بِهِ، عَلىٰ أنَّ جَماعَةً مِنْ أهْلِ الْحَدِيثِ قَدْ رَوَوا نَحْوَهُ.[۲]

امّا واقعهٔ آتش‌افروزی... آن را تنها شیعیان نقل کرده‌اند؛ هر چند که گروهی از «اهل حدیث» نیز همانند آن را روایت کرده‌اند.

نشانهٔ دوم)

در ادامهٔ دیدگاه ابن ابی الحدید معتزلی، به نوشتهٔ یکی از فقها و متکلّمین نامدار امامیّه اشاره می‌کنیم:

«ذوالمجدَین، جناب سیّد مرتضی عَلَم الهُدیٰؒ، متوفّای ۴۳۶» در پاسخ به «قاضی عبد الجبّار، متوفّای ۴۱۵» می‌نویسد:

قَدْ بَيَّنّا أنَّ خَبَرَ الْإحْراقِ قَدْ رَواهُ غَيْرُ الشِيعَةِ مِمَّنْ لا يُتَّهَمُ عَلىٰ الْقَوْمِ...[۳]

---

۱ ـ «ذهبی، متوفّای ۷۴۸» به معتزلی بودن «ابن ابی الحدید» تصریح کرده و می‌نویسد:

فإنّ العِزّ مُعتَزِليّ.

عزّالدین [عبد الحمید بن هبة الله، مشهور به ابن ابی الحدید] معتزلی بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۷۴)

۲ ـ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

۳ ـ الشافی فی الإمامه، ج ۴، ص ۱۱۹.

روشن نمودیم که خبر آتش‌افروزی را جماعتی از راویانِ غیر شیعه ـ که نزد اهل‌سنّت متّهم نیستند ـ نیز نقل کرده‌اند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری[۱]

مروری دیگر بر حوادث تلخ «هجوم به بیت فاطمه علیها السلام»:

حادثهٔ یکم)

ابوبکر دستور اکید صادر می‌کند:[۲]

قالَ: آئتِنِی بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ.[۳]

گفت: او (علی بن ابی‌طالب علیه السلام) را به شدیدترین نحو ممکن [و به هر صورت، به جهت اخذ بیعت] به نزد من بیاور.

إنْ أبَوا فَقاتِلْهُمْ.[۴]

اگر [برای انجام بیعت] خارج نشدند، با آن‌ها بجنگ!

---

۱ ـ این «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» برای کسانی نوشته شده است که در نزد آنان، «صِرفِ تهدید اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به کشتن و سوزاندن»، برای «اثبات وجوب برائت جستن از خلیفه و هوادارانش» کافی نمی‌باشد! هماتان که ساده و بی‌خیال، از کنار اَسناد «تهدید به احراق» می‌گذرند و به زعم خود، به دنبال «سندی حاکی از وقوع احراق» می‌گردند!

۲ ـ جالب است که در توصیف شخصیّت خلیفه اظهار شده است:

«... خلیفه که بر اساس روحیهٔ شخصی خویش، تمایلی به برخورد خشونت‌بار با علی(ع) و بنی‌هاشم نداشت...»!

اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۹۳.

۳ ـ ر.ک: «أنساب الأشراف» (تألیف: بَلاذری، متوفّای ۲۸۹)، ج ۱، ص ۵۸۷ (= ج ۲، ص ۲۶۹).

۴ ـ ر.ک: «العقد الفرید» (تألیف: ابن عبد ربّه، متوفّای ۳۲۸)، ج ۴، ص ۲۴۲ (= ج ۴، ص ۲۵۹).

حادثهٔ دوم)

عمر هیزم می‌طلبد:

فَدَعا بِالْحَطَبِ.[۱]

دستور داد: هیزم فراهم آورید!

حادثهٔ سوم)

عمر فتیله می‌آورَد:

فَجاءَ عُمَرُ وَ مَعَهُ فَتِيلَه.[۲]

پس عمر، فتیله به دست، آمد.

حادثهٔ چهارم)

عمر پاره‌ای آتش می‌آورَد:

فَأَقْبَلَ عُمَرُ بِشَیْءٍ مِنْ نارٍ.[۳]

عمر با پاره‌ای از آتش پیش آمد.

حادثهٔ پنجم)

عمر سوگند یاد می‌کند:

وَ اللهِ! لَأُحَرِّقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجُنَّ إِلَى الْبَيْعَه.[۴]

به خدا سوگند! یا برای بیعت خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم.

---

۱ ـ ر.ک: «الإمامة و السیاسه» (تألیف: ابن قُتَیْبَه، متوفای ۲۷۶)، ج ۱، ص ۱۲.

۲ ـ ر.ک: «أنساب الأشراف» (تألیف: بَلاذری، متوفای ۲۲۴)، ج ۱، ص ۵۸۶.

۳ ـ ر.ک: «المختصر فی أخبار البشر» (تألیف: ابو الفداء، متوفای ۷۳۲)، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴ ـ ر.ک: «تاریخ الأمم و الملوک» (تألیف: طبری، متوفای ۳۱۰)، ج ۲، ص ۴۴۳.

حادثهٔ ششم)

عمر آتش می‌افروزد:

فَوَجَّهُوا إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ أحْرَقُوا بابَهُ...[۱]

به سمت منزل وی (امیرالمؤمنین علی‌ﷺ) شتافتند و به او یورش بردند و درب خانه‌اش را به آتش کشیدند.

---

۱ ـ ر.ک: «إثبات الوصیّة» (منسوب به مسعودی، متوفّای ۳۴۵)، ص ۱۴۳.

ذهبی (متوفّای ۷۴۸) دربارهٔ مسعودی می‌نویسد:

وَکانَ مُعْتَزِلِیّاً.

او معتزلی بود.

(سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹؛ تذکرة الحفّاظ، ج ۳، ص ۸۵۷)

جالب توجّه است که: سُبکی (متوفّای ۷۷۱) مسعودی را شافعی قلمداد می‌نماید.

(ر.ک: الطبقات الشافعیّة الکبریٰ، ج ۳، ص ۴۵۶ ـ ۴۵۷)

ثبت سند حاکی از «ضرب و جرح حضرت زهرا» توسّط «ابن قُتَیْبَه» و حذف آن از کتاب «المعارف»

یکی دیگر از آثار «ابن قُتَیْبَه»، کتاب «المعارف» می‌باشد که متأسّفانه دستخوش تحریف گردیده است.

«عالم شیعی، ابن شهرآشوب مازندرانی، متوفّای ۵۸۸» می‌نویسد:

وَ فِی مَعارِفِ الْقُتَیْبِیِّ: أَنَّ مُحْسِناً فَسَدَ مِنْ زَخْمِ قُنْفُذِ الْعَدَوِیِّ.[۱]

در کتاب «معارف» تألیف «ابن قُتَیْبَه» چنین نقل شده است: محسن به دلیل ضربهٔ سنگین قُنْفُذ ـ از قبیلهٔ بنی‌عدی ـ از میان رفت.

هر چند در چاپ‌های فعلی از کتاب «المعارف» از «مرگ حضرتِ محسن در کودکی»! سخن به میان آمده است؛[۲] ولی «گنجی شافعی، متوفّای ۶۵۸» در کتاب خود به نام «کفایة الطالب، صفحهٔ ۴۱۳» تصریح نموده است که:

«ابن قُتَیْبَه» قائل به «سقط شدنِ حضرت محسن» بعد از رحلتِ رسول خدا بوده است.[۳]

بدیهی است آن‌چه این شخصیّت برجستهٔ اهل سنّت به «ابن قُتَیْبَه» نسبت می‌دهد، در تعارض با متن مندرج در چاپ‌های امروزین از کتاب «المعارف» می‌باشد.

---

۱ ـ مناقب آل أبی‌طالب، ج ۳، ص ۴۰۷.

۲ ـ المعارف، ص ۹۲ (چاپ دار إحیاء التراث العربی).

۳ ـ ر.ک: پیوست سوم.

پیوست سوم

وكانت تخرج الى المسجد وهي جارية فيأزجها علي عليه السلام ويقول لها من أخوالك ؟ فتقول (وه وه) تمني كلباً ، فجميع ولد علي « ع » لصلبه في هذه الرواية اربعة عشر ولداً وعشرون امرأة .

هكذا ذكره غير واحد من أهل السير ، (وأسقط ابو عبد الله) للفيد العون من الخثعمية وجعل ابا بكر كنية لمحمد الأصغر ، ولم يذكر محمد الأوسط ، وذكر ابو الفرج علي الأموي الاصبهاني في مقاتل آل ابي طالب الذين قتلوا مع امير المؤمنين : أبي عبد الله الحسين « ع » ، جعفراً ، وعلياً ، وعثمان والعباس ، ومحمد الأصغر ، وأسقط عبيد الله ، وما ذكره المفيد اشبه عندي بالصواب ، وأسقط المفيد من البنات اربعاً : وهن رملة الصغرى ، وأم كلثوم الصغرى ، وأم جعفر جعلها كنية لجمانة ، وهذا قريب ، ولم يذكر الابنة التي هلكت وهي جارية.

وزاد على الجمهور ، وقال : إن فاطمة عليها السلام اسقطت بعد النبي ذكراً ، كان سماه رسول الله ﷺ محسناً ، وهذا شيء لم يوجد عند أحد من اهل النقل إلا عند ابن قتيبة .

فاعدة في ذكر المعقبين من أولاد أمير المؤمنين عليه السلام

ومن قتل ومن مات وهو صغير رضوان الله عليهم اجمعين

أولهم امير المؤمنين الحسن بن علي عليه السلام ، كنيته ابو محمد ، ولد بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة ، وكان اشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

لما اخبرنا ابن الزبيدي ، اخبرنا ابو الوقت السنجري ، اخبرنا الداودي

خاتمه

یادآوری «سخنان عمر مبنی بر تهدید بیت فاطمهﷺ به سوزاندن» تنها به گذشته‌های دور و عصر مورّخین سنّی اختصاص نداشته است و در دوران مُعاصر نیز شاهد آن بوده‌ایم.

برای مثال، به «قصیدهٔ عُمَریّه»، سرودهٔ «محمّد حافظ بن ابراهیم (ملقّب به: شاعر النیل)، متوفّای ۱۳۵۱» اشاره می‌کنیم که در «مدح و ستایش عمر» می‌باشد! سرایندهٔ مصری این قصیده، در مقام یادآوری یکی از «افتخارات عمر» می‌گوید:

وَ قَوْلَةٍ لِعَلِيٍّ قالَها عُمَرُ

أَكْرِمْ بِسامِعِها أَعْظِمْ بِمُلْقِيها

حَرَّقْتُ دارَكَ لا أُبْقِي عَلَيْكَ بِها

إِنْ لَمْ تُبايِعْ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفىٰ فِيها[1]

چه نیکو سخنی عمر به علی گفت، شنوندهٔ این کلام را گرامی بدار و گوینده‌اش را بزرگ بشمار.
بی‌تردید به آتش می‌کشم خانه‌ات را و نمی‌گذارم در آن بمانی، در صورتی که بیعت نکنی؛ اگرچه دختر پیامبر در آن خانه باشد.

---

۱ ـ دیوان حافظ إبراهیم، ج ۱، ص ۸۲ (بیروت، ۱۹۳۷ م).

«حافظ ابراهیم» در ادامهٔ این دو بیت، در «تمجید از شجاعت عمر» می‌گوید:

ما كانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهُ بِها

أَمامَ فارِسِ عَدْنانَ و حامِيها

چه کسی غیر از بوحفص این توان را داشت تا در مقابل شهسوار عدنانیان و مدافع آنان چنین سخنی بگوید.

و آن گاه که تعصّب، دیدهٔ عقل را نابینا می‌کند

استاد جعفر سبحانی دربارهٔ شعر «حافظ ابراهیم» می‌نویسد:

جای بسی شگفتی است که شاعر نیل، آن‌چه موجب هلاک می‌شود را موجب نجات و گناهان را حسنات به حساب آورده است.

و آیا این امر، جز برای آن است که دوستی، آدمی را کور و کر می‌کند؟![1]

---

۱ ـ الحجّة الغرّاء علی شهادة الزهراء علیها السلام، ص ۳۴.

فهرست منابع

تمامی اسناد و مدارک مندرج در این دانشنامه را از منابع ذیل برگرفته‌ایم:

۱) مأساة الزهراء علیها السلام (۲ جلدی): استاد سیّد جعفر مرتضی عاملی.

۲) الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام: استاد شیخ عبدالزهراء مهدی.

۳) إحراق بیت فاطمه علیها السلام: استاد شیخ حسین غیب غلامی هرساوی.

۴) الحجّة الغرّاء علیٰ شهادة الزهراء علیها السلام: استاد شیخ جعفر سبحانی.

۵) ظلامات فاطمة الزهراء علیها السلام: شیخ عبدالکریم عقیلی.

۶) محنة فاطمه علیها السلام: شیخ عبدالله ناصر.

۷) إحراق بیت الزهراء علیها السلام: سیّد محمّد حسین سجّاد.